

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقية الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

سقط جنين / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راههای تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [مانعت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به شس داشته باشد] / شخصیت مفضل بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD)

ادامه بحث از شرط نتیجه:

از کلمات مرحوم شیخ انصاری و دیگر بزرگان استفاده می شود که دو راه برای اثبات صحت شرط نتیجه می شود استدلال کرد [البته در جایی که سبب خاص نداشته باشد و مخالف با مقتضای شرع و مقتضای عقد نباشد]؛
راه اول تمسک به عموم ادله "المومنون عند شروطهم" بود که مفصل بحث شد که متحصل از آن این شد که "عند" در روایت وجه کنایی دارد و معنای آن این است که شرط ضمن عقد نافذ است و آثار آن باید ترتیب داده شود.
راه دومی که به آن تمسک کرده اند "اوفوا بالعقود" است؛

تفصیل بحث در "اوفوا بالعقود":

عقد را اگر عرفاً بخواهیم تعریف کنیم به آن قراردادی گفته می شود که بین دو نفر برای چیزی منعقد می شود. این قرارداد گاهی مطلق است و گاهی شرائطی در ضمن آن گفته می شود این شرائطی که گفته می شود ادعا می شود که جزء عقد هستند بلکه این شرائط از مقومات بیع نیستند بلکه مقومات بیع همان ثمن و مثن می باشند اما این شرائطی که در ضمن عقد و قرارداد گفته می شود جزء عقد می شوند. این عبارات را هم می شود از بیانات مرحوم شیخ استفاده کرد.
اینکه در بعضی از روایات "عقود" را به "عهود" تعبیر کرده اند نه تنها اشکالی به مطلب و استدلال وارد نمی کند بلکه این بیان را اوضح می رساند چون دامنه عهود از دامنه عقود وسیع تر است.

شرط وکالت:

شرط وکالت گرچه به نحو شرط نتیجه بیان می شود اما بخاطر وسعت انعقادی که دارد متفق علیه شده اند که اگر شرط وکالت در ضمن عقد قرار داده شود صحیح است. چون وکالت با همان شرطی که در ضمن عقد است انشاء و منعقد شده است و نیازی به انشاء مستقل یا عبارت و صیغه خاصی ندارد.

شرط وصایت:

شرط وصایت نیز از اموری مانند شرط وکالت است و چون وسعت دارد می شود به شرط ضمن عقد منعقد شود و در اینکه آیا قبول لازم است یا نیست محل اختلاف شده است مانند اینکه اصلاً شخص اطلاعی نداشته باشد آیا می شود او را وصی قرار داد.

شرط هبه:

این مورد نیز از مواردی است که می شود در ضمن عقد شرط شود و همان شرط ضمن عقد می تواند جایگزین انشاء و عقد هبه باشد. ادعا شده است که هبه از مواردی است که انشاء خاصی ندارد و به محض اینکه تملیک به غیر کند به هر بیانی کفایت می کند.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

سقط جنين / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راههای تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [عنايت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت مفضل بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD)

- | | | | |
|---|---|---|--------------------------------|
| ✖ | ادامه بحث از شرط نتیجه: | ✖ | نکته در راه حل سوم: |
| ✖ | راه حل اول: المومنون عند شروطهم، | ✖ | نکته دیگر در راه حل سوم: |
| ✖ | راه حل دوم: اوفوا بالعقود، | | |
| ✖ | راه حل سوم: ارجاع شرط به هبه یا وکالت یا | | |

ادامه بحث از شرط نتیجه:

صحبت در شرط نتیجه بود که آیا این شرط نتیجه است و آیا می شود علی القواعد آن را اثبات کرد؟
ادله ای که برای مشروعیت آن اقامه شده است.

راه حل اول: المومنون عند شروطهم،

شروط در عبارت به این معنا باشد که طبق تقریری گفته شد شروط جمع مضاف است و شامل شرط نتیجه هم می شود لذا مطابق با این دلیل شرط نتیجه نیز مشروع می شود مگر آن شرطی که محلل حرام باشد یا محرم حلال یا مخالف با کتاب یا ... باشد که این امور از ذیل این دلیل تخصیص می خورد. و شرط عرفا و لغتا به هر التزام و تعهدی که بر آن عنوان شرط صادق باشد و اینکه در اختیار مکلف باشد.
عند، که در روایت آمده است از آن معنای نفوذ استفاده می شود. و اینکه معنای عند کنایی است به این بیان که مومن با شرط خود همراه است و آثار شرط را ترتیب می دهد.

بنابراین عمومات المومنون را می شود دلیل بر مشروعیت شرط نتیجه قرار داد. که از کلمات مرحوم شیخ نیز می شود این بیانات را برداشت کرد. و مرحوم خوینی برای این بیان تأییدات و شواهدی را هم از روایات اقامه کرده اند.

راه حل دوم: اوفوا بالعقود،

شرط وقتی در ضمن عقد واقع می شود ولو رکن آن نیست ولی جزء آن حساب می شود بنابراین این آیه نیز با تقریباتی که در باب بیع برای آن بیان شده است می تواند دلیل بر مشروعیت شرط نتیجه قرار داد.

تذکر: هر جا تخصص وجود داشته باشد به آن عمل می شود منتهی مباحث فعلی در ظهور عرفی ادله است که آیا شرط نتیجه را شامل می شود یا نمی شود.

راه حل سوم: ارجاع شرط به هبه یا وکالت یا ...

راه سومی هم برای مشروعیت بخشیدن به شرط نتیجه بیان شده است که فی الجمله این مشروعیت را برای شرط نتیجه ثابت می کند. در شروط نتیجه تفصیل داده شود به اینکه گاهی شرط نتیجه به این شکل است که سبب شرط محقق شده است مثلاً فردی در ضمن عقد بیع ملکیت مال دیگری را هم شرط می کند. در این صورت می شود گفت حقیقت این تملک به هبه بر می گردد. چون وقتی مشتری این بیع را قبول می کند گویا این تملیک را هم قبول می کند. گاهی تملیک به عبارت صریحی صورت می گیرد و گاهی تملیک ضمنی است یعنی همین که تملیک را شرط کرده است و طرف مقابل قبول کرده است با همین قبول کردن در حقیقت از مال خود رفع ید کرده است و آن را به ملک غیر منتقل کرده است. یا در باب وکالت مثلاً در ضمن بیع بایع شرط می کند که مشتری وکیل او باشد گفته می شود وقتی وکالت را شرط کرد و طرف مقابل آن را قبول کرد گویا امر خود را به طرف مقابل ایکال کرده است چون حقیقت وکالت چیزی غیر از این نیست که امر کار خود را به دیگری واگذار می کند و در مقام همین اتفاق افتاده است. لذا در مقام شرط نتیجه ای که می شود و طرف مقابل قبول می کند این شرط نتیجه نافذ می شود.

خلاصه می شود مانند هبه و وکالت و وصایت و را مرجع این شرط ضمن عقد قرار داد.

نکته در راه حل سوم:

نکته ای که در این راه حل وجود دارد این است که قاعده کلی بدست نمی دهد بلکه فی الجمله می تواند مشروعیت شرط نتیجه را ثابت کند یعنی در جایی که امکان برگرداندن شرط به هبه و وکالت و باشد درست است اما در مواردی مانند شرط ضمان [در جایی که نص بر آن وجود نداشته باشد] چون نمی شود به هبه و وکالت و برگرداند این راه برای این شرط نتیجه ها راه حل نمی شود. مثلاً در عقد مضاربه در غیر افراط و تفریط عامل ضامن نیست حال اگر صاحب سرمایه شرط ضمان به نحو شرط نتیجه کند اگر از راه "المومنون" یا "اوفوا بالعقود" توانست شرط ضمان را درست کند که خب و الا دیگر راهی برای

اصلاح اين شرط نتيجه نفي مانند. لذا در مقام فتوا اينطور گفته اند که اگر صاحب سرمايه می خواهد شرط کند بايد به نحو شرط فعل شرط کند که در اين صورت وجوب تکليفي درست می شود اما حکم وضعي و اشتغال ذمه درست نفي کند.

نکته ديگر در راه حل سوم:

گاهی در هبه گفته می شود "لا هبة الا مقبوضا" يعنى در هبه قبض لازم است لذا اگر کسی بخواهد از اين راه استفاده کند اگر امکان قبض باشد درست می شود والا استفاده از اين راه برای او مشکل می شود. اگر از راه اول و دوم برای اصلاح شرط نتيجه استفاده شود درست است که فائده هبه را می دهد اما حقيقتاً هبه نيست لذا اين شرط قبض هم در آن لازم نيست و اين اشکال ديگر جاي پيدا نفي کند.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین و اللعن على اعدائهم اجمعین
و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

سقط جنین / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راه های تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [مانعت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت منضبط بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD)

- | | | | |
|--------|---|---|--------|
| ۱..... | ✗ | ماحصل از مباحث قبل: | ۱..... |
| ۲..... | ✗ | اشکال در راه دوم: [تمسک به اوفوا بالعقود] | ۱..... |
| | | توضیح اشکال: | ۱..... |
| | | جواب اول: | ۱..... |

ماحصل از مباحث قبل:

بحث در شرط نتیجه بود که می شود به وجوهی در مقام تمسک کرد که البته نتیجه تمسک به هر کدام متفاوت می شود. من جمله تمسک به "المؤمنون عند شروطهم" بود که بحث شد و اینکه عده ای این دلیل را منحصر در شرط فعل دانسته بودند ادله آنها وافی نیست و ظاهراً عرف بین شرط فعل و شرط نتیجه فرقی نمی گذارد و استفاده هر دو از لفظ شرط صحیح است. راه دوم "اوفوا بالعقود" است که در این دلیل شرط را جزء عقد می دانند.

اشکال در راه دوم: [تمسک به اوفوا بالعقود]

اشکالی در راه دوم [اوفوا بالعقود] بیان کرده اند مبنی بر اینکه اگر قرار باشد تمسک به این دلیل برای شرط نتیجه صحیح باشد این است که باید شرط فاسد مفسد عقد باشد و حال آنکه علماء گفته اند: شرط فاسد مفسد عقد نیست.

توضیح اشکال:

اگر شرط جزء عقد باشد بنابراین اگر شرط فاسد باشد باید عقد هم فاسد شود مثلاً اگر باع مالی را بیع کند و شرط کند که مشتری شرب خمر کند در این صورت قطعاً شرط فاسد است و اگر شرط جزء عقد باشد باید بیع باطل باشد این در حالی است که در هیچین بیعی شرط را فاسد می دانند اما عقد را صحیح دانسته اند.

عقد به این مجموعه واقع شده است و "اوفوا بالعقود" دلیل بر وفاء شده است حال اگر جزئی از این مجموعه فاسد باشد مجموعه خراب می شود و تمام آن باید باطل و فاسد باشد چون مرکب با منتفی شدن جزئش منتفی می شود.

جواب اول:

دلیل بر صحت عقد "اوفوا بالعقود" نباشد بلکه دلیل بر صحت هر عقد همان دلیل خاص آن باشد مثلاً اگر عقد ما بیع است ادله "احل الله البيع" و مستند باشد. و چون مقومات بیع ثمن و مثن است و شرط از مقومات بیع نیست و اگر منتفی شود به بیع ضرر نمی زند و بیع هم "تملیک مال بمال" است که در مقام بدون شرط هم محقق است. و در مثالهای دیگر هم به ادله خاص آنها تمسک شود مثلاً در صلح و اجاره و ... هر کدام به ادله باب آنها تمسک شود.

جواب دوم:

این اشکال بستگی به کیفیت ارتباط شرط با عقد دارد. گفته شده است که شرط ابتدائی واجب الوفاء نیست و باید شرط در ضمن عقد باشد تا واجب الوفاء شود حال سوال می شود که این شرطی که در ضمن عقد می آید چه نوع ارتباطی با عقد پیدا می کند که از این ارتباط وجوب وفاء را کسب می کند؟! بعضی از بزرگان کیفیت ارتباط را مهم ندانسته اند و همین که عقلاء اعتماد می کنند و شرط ضمن عقد را معتبر می دانند برای حکم به وجوب وفاء آن کافی است و در همین نظریه اگر شرط فاسد شود موجب فساد عقد نمی شود.

این بیان از بعضی از بزرگان شاید خیلی مطابق با تحقیق نباشد.

اما بعضی دیگر مانند مرحوم خوئی کیفیت ارتباط شرط را با عقد مطرح کرده اند و فرموده اند:

مرحوم خوئی در تنقیح می فرماید:

❖ الصحيح أن الشرط الفاسد لا يوجب فساد المشروط أبداً وفقاً للمحققين من المتأخرين كالعلامة والشهيدين والمحقق الثاني خلافاً لبعض المتقدمين كالشيخ «ع» ومن تبعه، والوجه في ذلك أن الشرط غير راجع إلى تعليق أصل المعاملة بوجوده ولا لكانت المعاملة باطلة في نفسها كان شرطها فاسداً أم لم يكن لأن التعليق في العقد يوجب البطلان، بل الشرط الذي بمعنى الربط يربط شيئاً آخر في كل معاملة فإنه يستلزم تعليق أصل المعاملة بالتزام الطرف بالشرط في شرط الأفعال الاختيارية، ومنه يظهر حال شرط النتيجة أيضاً بحيث لولا التزامه به فعلاً فلا بيع بينها أصلاً، ومثل هذا التعليق لا يوجب البطلان لأنه تعليق بأمر حاصل بالفعل وهما يعلمان بوجوده، فالمعاملة تتحقق بتحقيق التزام المشروط عليه بالشرط كما يستلزم تعليق التزام البائع مثلاً ببيعه

على إيجاد المشروط عليه الشرط خارجاً، بل ربما يصحح بأنك إن لم تأت بكذا فلا ألزم بالمعاملة، وهذا التعليق يوجب الخيار على تقدير عدم إيجاد المشروط عليه ما وجب في حقه.

وعليه فإذا باعه شيئاً بشرط أن يرتكب محرماً أو يترك واجباً فقد علق أصل بيعه على التزام المشروط عليه بذلك المحرم كما علق التزامه به بإيجاده ذلك المحرم في الخارج، فإذا التزم المشروط عليه بذلك المحرم عصيانياً أو غفلة عن أنه حرام أو جهلاً بالموضوع كما إذا اشترط عليه شرب مائع مخصوص والتزم بشربه ثم ظهر أنه خمر فلا محالة تكون المعاملة صحيحة لحصول ما علق عليه وهو التزام الطرف بالحرام، وشرط الالتزام بالحرام في المعاملة ليس شرطاً مخالفاً للكتاب ولا للسنة فلا حرمة فيه وهو شرط سائع، وحيث إنه حاصل بالفعل فالمعاملة متحققّة ويشملها العمومات لا محالة، فلا يكون فساد الشرط المذكور شرعاً موجباً لبطلان المعاملة لأنها لم يعلق على وجود الشرط في الخارج حتى ينتفي بانتفائه وإنما علق على التزام المشروط عليه بالشرط، والمفروض أن الالتزام به حاصل فالمعاملة متحققّة ولا وجه لبطلانها.^۱

حاصل:

شرطی که در ضمن عقد واقع می شود به معنای تعلیق اصل عقد نیست بلکه در شرط کردن التزام طرفی که شرط بر او قرار داده شده است تعلیق شده است. مثلاً اگر بایع گفت چیزی را به مشتری می فروشد به شرط اینکه مشتری فلان مال دیگر را نیز تملیک بایع کند. در این مثال اگر قرار باشد اصل بیع معلق شود از همان اول این بیع باطل می شود چون تعلیق مبطل عقد است. اما اگر تعلیق به التزام مشتری خورده باشد یعنی بیع معلق به التزام مشتری به شرط شود یعنی در حقیقت چنین بیع شده است که بایع مالی را به مشتری فروخته است و شرط کرده است که مشتری ملتزم به این باشد که مال دیگری را هم ملک بایع کند. در این فرایند بیع به التزام مشتری معلق شده است. گفته اند اینگونه تعلیق به بیع ضرر ندارد چون دلیلی بر بطلان بیع در این صورت وجود ندارد. لذا در همین بیع اگر مشتری مثلاً ملتزم نباشد بیع صحیح نیست چون ایجاب و قبول با هم مطابقت ندارند یعنی بایع چیزی همراه با شرطی فروخته است اما اگر مشتری آن شیء را خریداری کند بدون آن شرط، در اینجا ایجاب و قبول مطابقت ندارند و لذا بیع صحیح نخواهد بود در همین فرض اگر مشتری در حین بیع عقد را همراه با التزام قبول کرد منتهی بعد از بیع پشیمان شد و شرط را نقض کرد در این صورت مخالفت تکلیفی کرده است ولی اصل عقد بجای خود باقی است و نهایت خيار ثابت می شود.

خلاصه نوع ارتباطی را که مرحوم خوئی در شرط نتیجه تصویر کرده اند به این نحو است که اصل عقد مشروط نشده است بلکه شرط به التزام خورده است. در مورد شرط فاسد هم همین بیان می آید که مثلاً اگر بایع شرط فاسدی را در ضمن بیع قرار دهد و مشتری آن را قبول کند گفته می شود متبایعین کار خلافی کرده اند و شرط آنها فاسد است اما اصل عقد و بیع بجای خود باقی است. لذا بر این اساس شرط فاسد، مفسد عقد نخواهد بود. مگر اینکه شرط به نحوی باشد که فساد آن به اصل عقد سرایت کند که در این صورت مباحث خاص خود را دارد و ممکن حکم به فساد عقد هم بشود.

ضمیمه:

از آنچه توضیح داده شد گرچه مستبعد است ولی شاید بشود در مقام به ادله خاصه مثلاً بیع برای شرط نتیجه در بیع و ادله خاصه اجاره به شرط نتیجه در اجاره و تمسک کرد چون وقتی قرار باشد شرط جزء عقد باشد در بیع، جزء بیع می شود و در اجاره، جزء اجاره می شود و الخ.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

سقط جنین / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راه های تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [مانعت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت مفضل بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD)

- × جمع بندی مباحث قبل: ۱
- × اما بحث در نذر نتیجه: ۱
- × آیات: ۱

جمع بندی مباحث قبل:

بحث در شرط نتیجه بود شاید اظهر همین است که می شود به المومنون تمسک کرد به اینکه شرط در این عبارت اعم از شرط نتیجه و شرط فعل است و تخصیص شرط در عبارت به شرط فعل خیلی روشن نیست البته کسانی که المومنون را قبول نکردند طبعاً فقط راه سوم را می توانند تمسک کنند و راه سوم این بود که اگر شرط نتیجه عرفاً موجب شود که سبب انشاء شود فائده می رساند مانند هبه و وکالت و وصایت و ... که تقریباً بیان شد و یا اینکه اگر دلیل خاصی بر صحت شرط نتیجه اقامه شد تعبداً قبول می شود و یا شرط اسقاط خیار را هم شاید بشود از امور دانسته که سبب انشاء شده است و الا در غیر این موارد شرط نتیجه صحیح نخواهد بود

اما بحث در نذر نتیجه:

شبیه مباحث گذشته در نذر نتیجه هم مطرح شده است. و ظاهراً در نذر نتیجه هم اختلاف وجود دارد که از بعضی از کلامات بدست می آید که نذر را به نذر نتیجه اختصاص داده اند که در مقابل هم عده ای این اختصاص را قبول نکرده و نذر نتیجه را هم صحیح دانسته اند. در نذر طبیعتاً به "المومنون عند شروطهم" نمی شود تمسک کرد مگر اینکه خود نذر را هم به شرط برگردانند به این بیان که بعضی از نذرهای به صورت مشروط منعقد می شود مانند اینکه فرد می گوید اگر مریضم شفا پیدا کند فلان کار را برای خدا انجام می دهم! خلاصه این بحث بستگی دارد که شرط را چگونه معنا کنیم. آیا معنای شرط این است که هر تعهدی را شرط معنا کنیم؟ گاهی به مطلق احکامی که شارع قرار داده است شرط اطلاق می شود مثلاً در باب خیارات گاهی به مطلق خیارات عبارت شرط اطلاق شده است. یا گاهی به مطلق تکالیفی که شارع مقدس دارد عبارت شرط اطلاق شده است. "و ذلك بعد ان شرطت عليهم الزهد" ولی در هر حال خیلی روشن نیست که در تمام باب نذر به "المومنون" تمسک شود چون در مورد نذر ادله خاصی وجود دارد مستفاد از ادله مختلف این است که وفاء به نذر واجب است. حال باید در این مطلب بحث شود که آیا این عبارتی که در روایات و ادله شرعی وارد شده است اختصاص به نذر فعل دارد یا شرط نتیجه را هم موضوع حکم قرار داده اند.

آیات:

﴿ إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٢٠٠ ﴾

ظاهر آیه بر نذر نتیجه دلالت می کند.

۱ - نذر نتیجه در فتاوی فقهاء:

منهاج الصالحين (السیستانی): ج ۳ ص ۲۳۷

مسألة ۷۳۰. یصح نذر التصدق علی نحو نذر الفعل، ولا یصح علی نحو نذر النتيجة بأن ینذر أن یکون ماله المعین صدقة علی فلان مثلاً.

هدایة العباد (الکلبایکانی): ج ۲، ص: ۱۹۸

(مسألة ۶۷۶) ... و لو نذر أن یکون مال معین صدقة علی فلان بنحو نذر النتيجة، فمات المنذور له قبل قبضه، فالأقوی قیام وارثه مقامه.

هدایة العباد (لصافی): ج ۲، ص: ۲۵۳

مسألة ۲۰. و لو مات الناذر قبل أن ینفی بالنذر ینخرج من أصل تركته، و کذا کل نذر تعلق بالمال کسائر الواجبات المالية. و لو مات المنذور له قبل أن یتصدق علیه قام وارثه مقامه علی احتمال مطابق للاحتیاط، و یقوی هذا الاحتمال لو نذر أن یکون مال معین صدقة علی فلان فمات قبل قبضه.

وسيلة النجاة (مع حواشی الإمام الخميني): ص: ۵۸۳

(مسألة ۲۰): ... و لو مات الناذر قبل أن ینفی بالنذر ینخرج من أصل تركته، و کذا کل نذر تعلق بالمال کسائر الواجبات المالية. و لو مات المنذور له قبل أن یتصدق علیه قام وارثه مقامه علی احتمال مطابق للاحتیاط، و یقوی هذا الاحتمال لو نذر أن یکون مال معین صدقة (۱) علی فلان، فمات قبل قبضه.

۲ - آل عمران: ۳۵

جواهر الكلام: ٣

❖ و أما متعلق النذر سواء كان معلقاً أو تبرعاً فضابطه أن يكون طاعة مقدورا للنادر، فهو إذن مختص بالعبادات كالخج والصوم والصلاة والهدى والصدقة والعق ونحوها ...

٢ - جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج ٣٥، ص: ٣٧٧

[أما متعلق النذر]

و أما متعلق النذر سواء كان معلقاً أو تبرعاً فضابطه أن يكون طاعة مقدورا للنادر، فهو إذن مختص بالعبادات كالخج والصوم والصلاة والهدى والصدقة والعق ونحوها مما هو مأمور به واجبا أو مندوبا على وجه يكون عبادة لصحيح منصور بن حازم «٢» و موثق ساعة «٣» السابقين و
صحيح أبي الصباح الكناني «٤» «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل قال: علي نذر، قال ليس النذر بشيء حتى يسمى لله شيئا صياما أو صدقة أو هديا أو حجا»
و خبر أبي بصير «٥» قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقول: علي نذر، قال ليس بشيء حتى يسمى النذر، فيقول: علي صوم لله أو يتصدق أو يعتق أو يحدي هديا، فإن قال الرجل: أنا أهدي هذا الطعام فليس هذا بشيء إنما تحدى البدن»
و غيرها من النصوص الظاهرة أو المشعرة بذلك.

و حينئذ فلو نذر محرما أو مكروها لم ينعقد بلا خلاف نصا و فتوى، بل الإجماع محصلا و منقولا عن الانتصار وغيره عليه، بل و المباح المتساوي طرفاه أو كان راجحا في الدنيا، بل في الرياض أو الدين ناسبا له إلى إطلاق غير واحد من الأصحاب، بل عن بعضهم نسبته إلى المشهور، بل عن ظاهر المختلف في مسألة نذر صوم أول رمضان الإجماع، حيث قال بعد اختياره جوازه ردا على المبسوط و الحلبي: للإجماع منا على أن النذر إنما ينعقد إذا كان طاعة.

خلافا للشهيد في الدروس، قال: «و في تعلق النذر بالمباح شرطا أو جزاء نظر، أقربه متابعة الأولى في الدين أو الدنيا، و مع التساوي رجح جانب النذر، لرواية الحسن بن علي «١» عن أبي الحسن عليه السلام «في جارية حلف لها يمين فقال: لله علي أن لا أبيعها فقال: ف لله بنذرك» و فيه دققة».

بل و للفاضل في القواعد قال: «الثالث- أي من أقسام متعلق النذر- المباحات كالأكل و الشرب، و في لزومها بالنذر إشكال، نعم لو قصد التقوى عما على العبادة أو منع النفس من أكل الحرام وجب».

و ربما يؤيده- مضافا إلى خبري «٢» الجارية و إلى عموم الوفاء بالنذر «٣»-

خبر يحيى بن أبي العلاء «٤» عن أبي عبد الله عن أبيه عليها السلام «إن امرأة نذرت أن تقتاد زمومة بزمان في أنها فوقع بغير فخرم أنها فأتت عليها عليه السلام تخاصم فأبطله فقال: إنما نذرت لله».

إلا أنها جميعا قاصرة عن معارضة النصوص «٥» المزبور المعتمدة بما سمعت من الشهرة و الإجماع المحكي و

بالمرور عن ابن عباس «١» قال: «بينما النبي صلى الله عليه و آله يخطب إذا هو برجل قائما في الشمس فسأل عنه، قالوا: هذا أبو إسرائيل نذر أن يقوم فلا يقعد و لا يستظل و لا يتكلم و يصوم، قال: مروه فليتكلم و ليستظل و ليقعد و ليتم صومه».

بل و ؛

صحيح الحلبي «٢» عن أبي عبد الله عليه السلام إنه قال: «في رجل حلف بيمين أنه لا يكلم ذا قرابة له، قال: ليس بشيء فليتكلم الذي حلف عليه، و قال: كل يمين لا يراد بها وجه الله فليس بشيء في طلاق أو غيره»

بناء على إرادة النذر من اليمين و أن المراد من قوله: «لا يراد بها» إلى آخره أن المنذور يعتبر فيه أن يكون مما يراد به وجه الله تعالى.

بل و بما يشعر به

صحيح الكناي «٣» عن أبي عبد الله عليه السلام «ليس من شيء هو لله طاعة يجعله الرجل عليه إلا ينبغي له أن يفي به، و ليس من رجل جعل لله عليه شيئا في معصيته تعالى إلا أنه ينبغي له أن يتركه إلى طاعة الله»

بناء على أن المراد مما في صدره التحديد على وجه تكون جميع قيوده معتبرة، بل و بما يستفاد من ملاحظة جميع النصوص من كون النذر مفيدا للالتزام بما هو ثابت لله على العبد قبل النذر و النذر ملزم به، و من هنا كان المنذور جزاء للشكر، بل لعله لا يتصور كون المباح لله عليه، فإن النذر لا يجعل ما ليس لله له.

و بغير ذلك مما يظهر للمتأمل في النصوص التي لا يعارضها خبر يحيى «٤» السابق الظاهر في كون ذلك راجحا لأن «أفضل الأعمال أحمرها» «٥»

فهو كالخج ماشيا، بل و لا خبر الجارية «١» بعد احتالها الاختصاص بصورة رجحان البيع على وجه يكون مما يتقرب به إلى الله، و ترك الاستفصال و إن كان يأباه إلا أنه لا يوجب الصراحة، بل غايته الظهور في العموم، و هو يقبل التخصيص بتلك الصورة، جمعا بينها و بين تلك النصوص الراجحة عليها من وجوه التي لا وجه لطرحها في مقابلتها، سيما بعد قابليتها للتأويل بما يرجع إليها دونها، مضافا إلى تضمنها الأمر بالوفاء بعدم البيع مع رجحانه للحاجة، و هو مناف لما ذكره جماعة من جواز المخالفة في هذه الصورة، بل عن بعض نفي الخلاف فيه، و عن آخر دعوى الإجماع عليه.

و في

خبر زرارة «٢» «قلت لأبي عبد الله: أي شيء لا نذر فيه فقال: كل ما كان لك فيه منفعة في دين أو دنيا فلا حنث عليك فيه»

معتصدا بما سمعته في اليمين بناء على قاعدة الشركة معه في أحكامه و إن كان قد عرفت ما فيها. و على كل حال فلا ريب في ضعف القول المزبور.

و أضعف منه ما في اللمعة من التفصيل بين المعلق وغيره، فيعتبر الطاعة في الأول، و يكفي في الثاني المباح الراجح و إن نسبته في الروضة إلى المشهور، و لكن لم نتحققه، بل المتحقق خلافه، و لعله للجمع بين خبري «٣» الجارية و النصوص «٤» المزبورة بالانقصار على ما فيها من نذر التبرع، إلا أن فيه عدم معلومية كون عدم البيع راجحا في الدنيا، بل ظاهرها العكس. و من هنا قيل بالتفصيل المزبور مع الإطلاق في المباح و إن كنا لم نعرف قائله، و هو مناف لما قلناه من ظهور الخبرين في غير ذلك، فالأقوى حينئذ الأول، بل إن لم يكن إجماع كما عساه يظهر من نفي الإشكال عنه في كشف اللثام أمكن الإشكال في انعقاد النذر على المباح المقترن بما يقتضي رجحانه في الدين، كالأكل للتقوى للعبادة مثلا، لظهور النصوص المزبورة و الفتاوى في العبادات الأصلية، فتأمل جيدا.

حاصله:

ضابط در نذر این است که اولاً باید طاعت باشد و ثانياً باید مقدور مکلف باشد. مرحوم صاحب جواهر بعد از این عبارت به روایاتی اشاره می کنند که البته این روایات در مقام جواب از سؤالات دیگری است مانند اینکه آیا نذر باید مطلق باشد یا مشروط هم صحیح است و اینکه آیا در نذر "لله" شرط است یا نیست؟ و

صحیحه منصور بن حازم:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكَلْبِيِّ قَالَ: إِذَا قَالَ الرَّجُلُ عَلَى الْمَشْيِ إِلَى يَتِّبَ اللَّهُ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ بِحُجَّةٍ أَوْ عَلَى هَذِي كَذَا وَ كَذَا- فَلَيْسَ بِشَيْءٍ حَتَّى يَقُولَ لِلَّهِ عَلَى الْمَشْيِ إِلَى يَتِّبَهُ- أَوْ يَقُولَ لِلَّهِ عَلَى أَنْ أُحْرِمَ بِحُجَّةٍ- أَوْ يَقُولَ لِلَّهِ عَلَى هَذِي كَذَا وَ كَذَا إِنْ لَمْ أَفْعَلْ كَذَا وَ كَذَا.

این روایت در این مقام است که باید در نذر "لله" گفته شود. ولی ضمناً می شود از این روایت نتیجه و یا فعل بودن هم می شود استفاده کرد. در عبارت روایت می فرماید: "عَلَى هَذِي" آیا از این عبارت نذر نتیجه نمی شود استفاده کرد؟!

البته شاید اشکال شود که این روایت در مقام بیان این مطلب نیست که نذر نتیجه باشد یا نذر فعل باشد.

روایت سماعة بن مهران:

عَنْ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْكَلْبِيَّ عَنْ رَجُلٍ جَعَلَ عَلَيْهِ أَيْمَانًا- أَنْ يَمْشِيَ إِلَى الْكُفَّةِ أَوْ صَدَقَةً أَوْ عَقْتًا أَوْ نَذْرًا أَوْ هَدِيًّا- إِنْ هُوَ كَلَّمَ أَبَاهُ أَوْ أُمَّهُ أَوْ أَخَاهُ أَوْ ذَا رَحِمٍ- أَوْ قَطَعَ قَرَابَةً أَوْ مَائِثًا يَتَّقِمُ عَلَيْهِ أَوْ أَمْرًا لَا يَصْلُحُ لَهُ فَعَلَهُ- فَقَالَ كِتَابَ اللَّهُ قَبْلَ الْيَمِينِ وَ لَا يَمِينَ فِي مَعْصِيَةٍ.

این روایت نیز در مورد این است که نذر باید اطاعت خداوند متعال باشد و این قطع ارحام معصیت است لذا نمی شود موضوع نذر واقع شود. و در این روایت نیز عبارتی وجود دارد که می شود از آنها استفاده نذر نتیجه کرد مانند اینکه گفته است: "صدقة او عتقا او ... " ولی همان اشکال قبل در اینجا هم جاری است.

روایت اسحاق بن عمار:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكَلْبِيِّ قَالَ: قُلْتُ رَجُلٌ كَانَ عَلَيْهِ حُجَّةُ الْإِسْلَامِ- فَأَرَادَ أَنْ يَخُجَّ قَبِيلَ لَهُ تَزَوُّجٌ ثُمَّ حُجَّ- فَقَالَ إِنْ تَزَوَّجْتُ قَبْلَ أَنْ أُحْجَّ فَلَا مِيَّامِي حُرٌّ- فَتَزَوَّجَ قَبْلَ أَنْ يَخُجَّ قَالَ أُعْتِقَ غُلَامُهُ- فَقُلْتُ لَمْ يَرِدْ بِعَقْدِهِ وَجْهَ اللَّهِ-

هنا و ربما أشكل بعضهم بناء على عدم انعقاد النذر على المباح ما لو نذر الصدقة بمال مخصوص، فإنه يتعين اتفاقاً، وكذا في مكان مخصوص، ففي

خبر علي ابن مهزيار «١» «قلت لأبي الحسن عليه السلام: رجل جعل على نفسه نذراً إن قضى الله عز وجل حاجته أن يتصدق في مسجده بألف درهم نذراً، فقضى الله عز وجل حاجته فصر الدرهم ذهباً ووجهها إليك أيجوز ذلك أم يعيد؟ قال: يعيد»

و سیاقی تمام الکلام فيه عند تعرض المصنف لمضمونه.

و الغرض الان أن المستحب هو الصدقة المطلقة أما خصوصية المال فباحة، فكما لا يتعدى لو خلصت الإباحة فكذا إذا تضمنها النذر، و يقوى الاشكال حكم كثير من الفقهاء بجواز جعل الصلاة المنذورة في مسجد معين فيما هو أزيد مزية منه، كالحرام والأقصى، مع أن الصلاة في المسجد سنة و طاعة فإذا جازت مخالفتها لطلب الأفضل ورد مثله في الصدقة بالمال المعين. و أجيب عنه بأن الصدقة المطلقة و إن كانت راجحة إلا أن المنذور ليس هو المطلق، و إنما هو الصدقة المخصوصة بالمال المعين و هو أيضاً أمر راجح متشخص بالمال المخصوص، و الطاعة المنذورة إنما تعلقت بالصدقة بذلك المال لا مطلقاً فكيف يجزى المطلق عنه، و لأن الطاعة المطلقة لا وجود لها إلا في ضمن المعين من المال و الزمان و المكان و غيرها من المشخصات، فإذا تعلق النذر بمحنا الشخص انحصرت الطاعة فيه كما تنحصر عند فعلها في متعلقاتها، فلا يجزى غيرها.

و بهذا يظهر ضعف القول بعدم تعين المكان المنذور للعبادة إن كان غيره أرحم، منه لأن ذلك الراجح لم يتعلق به النذر، كما أنه لو تعلق بعبادة مخصوصة لا يجزى غيرها مما هو أفضل منها، و لأن فتح هذا الباب يؤدي إلى عدم تعين شيء بالنذر، حتى صوم يوم معين، و الحج في سنة معينة، و غير ذلك. فان الصوم و الحج في أنفسهما طاعة، و تخصيصها بيوم أو سنة مخصوصين من قبيل المباح، و ذلك باطل اتفاقاً، نعم الظاهر عدم انعقاد النذر على ترك الأفضل من الأفراد، لما عرفت من

قوله عليه السلام «١» «كلما كان لك فيه منفعة ديناً أو دنيا فلا حنت فيه»

و هو غير انعقاد النذر على الفرد المرحوح، فتأمل جيداً.

ثم إنه لا خلاف في اعتبار القدرة على المنذور، فلا يتعدى على غير المقدور عقلاً كجمع التقيضين، أو عادة كالصعود إلى السماء، أما لو نذر حج ألف عام أو صوم ألف سنة ففي التواعد «احتمل البطلان، لتعذره عادة، و الصحة لإمكان بقاءه بالنظر إلى قدرة الله تعالى و وجوب المنذور مدة عمره» و في كشف اللثام «أحد الآخرين هو الأقوى» و فيه أن مبني الأخير على أن ذكر الألف للمبالغة، و هو خلاف ظاهر العبارة، كما أن مبني سابقه على الإمكان العقلي، و حينئذ فيجب عليه ما قدر عليه، كما أنه إذا نذر صوم الدهر وجب عليه ما قدر عليه.

و فيه أن المنصرف من نذر صوم الدهر النادر بخلاف الألف سنة، و حينئذ فالأول و هو البطلان أقوى، إلا إذا قلنا بأن المنذور عبادات متعددة فيجب الممكن منها دون غيره، و لنا صرح في كشف اللثام بأن مبني البطلان على كون المنذور عبادة واحدة، و هو ممنوع، و فيه أن الظاهر ذلك، كما سمعت مثله في اليمين.

و لو نذر مقدوراً ثم تجدد العجز ففي الدروس انفسخ، فان عادت القدرة عاد، قيل: و يكفر لو عجز بعد وقته و التمكن من فعله، و هو حق إن كان مضيقاً أو غلب على ظنه العجز بعده و إلا فلا كفارة. و كيف كان فالكلام في تفصيل متعلق النذر من العبادات.

٤ - وسائل الشريعة، ج ٢٣، ص: ٢٩٣

٥ - وسائل الشريعة، ج ٢٣، ص: ٢٢٠

فَقَالَ إِنَّهُ نَذَرٌ فِي طَاعَةِ اللَّهِ - وَ الْحُجُّ أَحَقُّ مِنَ التَّزْوِجِ وَ أَوْجِبُ عَلَيْهِ مِنَ التَّزْوِجِ - قُلْتُ فَإِنَّ الْحَجَّ تَطَوُّعٌ قَالَ - وَ إِنْ كَانَ تَطَوُّعاً فَهِيَ طَاعَةٌ لِلَّهِ قَدْ أَعْتَقَ غُلَامَهُ.^٦

این روایت شاید به مقام اشعار بیشتری داشته باشد چون سوال این است که شخص نذر کرد که اگر قبل از حج ازدواج کرد غلام او آزاد باشد و اتفاقاً قبل از حج ازدواج کرد و حضرت حکم به آزاد بودن غلام کردند.

اشکالی که به این روایت وارد می شود این است که این روایت معارض دارد چون در روایات متعدد گفته شده است که باید "لله" گفته شود و در این روایت اصلاً کلامی دال بر این مطلب وجود ندارد.

^٦ - وسائل الشیعة، ج ٢٣، ص: ٣٠٥

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقية الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

سقط جنين / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راههای تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [مانعت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت مفضل بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD)

- | | | | |
|--------|---|--------|---|
| ۱..... | اما ادامه بحث در نذر نتیجه: | ۱..... | اما ادامه بحث در نذر نتیجه: |
| ۱..... | تصویر نذر فعل: | ۱..... | تصویر نذر فعل: |
| ۱..... | تصویر نذر نتیجه: | ۱..... | تصویر نذر نتیجه: |
| ۱..... | جهت اول: آیا اصلاً اینگونه نذر صحیح است یا صحیح نیست؟ | ۱..... | جهت اول: آیا اصلاً اینگونه نذر صحیح است یا صحیح نیست؟ |
| ۱..... | اشکال اول: | ۱..... | اشکال اول: |
| ۱..... | حالت اول: | ۱..... | حالت اول: |
| ۲..... | حالت دوم: | ۲..... | حالت دوم: |

نتیجه در شرط نتیجه که نهایت آن به این رسید که شرط نتیجه صحیح باشد که اینک مرحوم شیخ در مکاسب و ... آن را پذیرفته اند. فی الجمله برای امتناع شرط نتیجه دلیلی وجود ندارد مگر آنجایی که خلاف عقل یا سنت و یا مخالف با مقتضای عقد باشد که توضیح این مباحث گذشت.

اما ادامه بحث در نذر نتیجه:

مرحوم شیخ این مورد را نیز صحیح دانسته اند.

این بحث را به صورت مفصل در کتاب "بحوث فی مناسک الحج" از سید محمد رضا سیستانی مطرح کرده اند این مطلب را در مسائل استطاعت جایی که فرد به اتیان حج وصیت کند جلد چهارم این کتاب آورده اند.

فرد مالی را نذر کرده است یا دیگری بجای او حج را بجا آورد. در این مورد فقهاء گفته اند نذر به دو شکل است اول نذر فعل [به نذر فعل، نذر سبب هم گفته می شود] و دوم نذر نتیجه است.

تصویر نذر فعل:

مالی را به زید می دهد تا او حج بجا بیاورد. یعنی دفع مال را برای حج نذر کرده است. در این مورد متعلق نذر، فعل است که یا از قبیل اباحه یا از قبیل هبه یا تملیک و می تواند قرار گیرد و اشکالی هم وارد نیست. "لله علی ان ادفع او ان ابذل مالا لزيد لیحج به"

تصویر نذر نتیجه:

نذر می کند کند که مالی ملک زید باشد و اینکه زید با آن حج بجا آورد. در این مورد متعلق نذر نتیجه فعل است در حقیقت متعلق نذر او ملکیت مال برای زید است یعنی نذر می کند که این مال از زید باشد.

در نذر نتیجه بحث از دو جهت واقع می شود که فعلاً همان جهت اول محل بحث است؛

جهت اول: آیا اصلاً اینگونه نذر صحیح است یا صحیح نیست؟

دو اشکال عمده وجود دارد

اشکال اول:

نذر از سنخ التزامات و تعهدات است. تعهدات اموری هستند که حث و وفاء در مورد آنها باید تصویر داشته باشد. عرفاً اینگونه است که التزام قابل حث و وفاء هستند یعنی ولو واجب است ولی می شود فرد به آن عمل کند یا نکند. به عبارتی نذر به چیزی تعلق می گیرد که اختیاری مکلف باشد. اما نتیجه فعل که عبارت از ملکیت و وقفیت و ... است از امور اختیاری مکلف نیست! چون اصلاً این امور صلاحیت حث و وفاء را ندارند. مسأله خارج از دو حالت نیست؛

حالت اول:

ناذر در ضمن التزام قصد انشاء برای ملکیت و وقفیت و می کند مثلاً وقتی می گوید: "لله علی کون البستان وقفاً علی الفقراء" می خواهد با همین عبارت انشاء وقف هم بکند که در این صورت تصویری برای وفاء و حث بوجود نمی آید. چون به مجرد اینکه این عبارت را گفت وقف محقق می شود.

حالت دوم:

ناذر در ضمن التزام قصد انشاء نکرده است که در این صورت باز هم قابلیت وفاء و حنث باقی نمی ماند مگر اینکه منظور او این باشد که "لله على ان انشاء الوقف بان يوقفه" که این عبارت به نذر فعل بازگشت می کند. با این دو حالت معلوم می شود که نذر نتیجه از اموری می شود که تحت اختیار مکلف نیست.

قد یحایب عن هذا الاشكال:

از کلمات مرحوم سید طباطبائی شاید بشود برای این اشکال جوابی را استخراج کرد: وفاء بحسب موارد مختلف می شود و وفاء به ملتزم نذر به حسب اختلاف موارد منذور است که اگر منذور از قبیل افعال باشد وفاء به آن در این است که باید آن کار را انجام دهد و حنث آن به این است که آن فعل را ترک کند و اما اگر از قبیل نتیجه باشد وفاء در این است که آثار آن نتیجه را مرتب کند مثلاً در مورد وقف آثار آن را مرتب کند یعنی مثلاً بستان را منتقل کند و از ملک خود خارج کند و در آن تصرف نکند و

اما این جواب وافی نیست:

چون کمی که این جواب را می دهد در حقیقت تسلیم اشکال شده است ایشان در حقیقت نذر نتیجه را به نذر فعل بر گردانده اند. اینکه ترتیب آثار بر واقف واجب می شود تصویری از نذر فعل می شود چون با این بیان آنچه بر مکلف واجب شده است افعال است و در حقیقت متعلق از نذر در این مورد هم فعل می شود و این خروج از محل بحث است. بحث در جایی است که خود موقوفه بودن را نذر می کند.

جواب دیگری که برای ان اشکال بیان شده است:

مثلاً گفته شود مدلول مطابقی نذر عبارت از این است که شخص ملتزم شده است آثار را مرتب کند لازمه این مطلب این است که پس باید با همین صیغه ای که گفته است وقفیت انشاء شده باشد تا بعداً ترتیب آثار برای او واجب شود. به عبارتی چنین گفته می شود که زمانی این وجوب می آید که سبب آن حاصل شده باشد پس وجوب ترتیب آثار زمانی می آید که نذر نتیجه محقق شده باشد لذا کشف می شود که با همان صیغه نذر نتیجه محقق شده است.

این جواب نیز اشکال را رفع نمی کند:

همان سوال را دوباره مطرح می کنیم آیا این وقف در ضمن نذر انشاء شده است یا نشده است اگر انشاء شده است حنث و وفاء در مورد آن تصویری پیدا نمی کند. اینکه حکم به وجوب ترتیب آثار می کنید این معنای نذر نیست نذر منعقد شده است و تمام یعنی چیزی بعد از آن باقی نمانده است که حنث شود یا وفاء شود.

وقتی هر عقدی منعقد می شود بعد از آن آثاری وجود دارد که باید ترتیب آثار داده شود مثلاً اول حقیقت بیع محقق می شود بعد باید نقل و انتقال شود هر کدام در ملک دیگری حق تصرف ندارد و ... ولی این آثاری که بعداً می آید غیر از حقیقت بیع و هبه و ... است.

نتیجه گیری:

اگر این کبری قبول شود که در نذر حنث و وفاء باید باشد این جواب ها اشکال را مرتفع نمی کند مگر اینکه در اصل این کبری اشکال شود که بحث دیگری است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما بقية الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

سقط جنين / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راه‌های تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [مانعت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت مفضل بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD)

- | | | | |
|---|---|---|--|
| ۱ | ادامه بحث در نذر نتیجه:..... | ۲ | بازگشت به اصل بحث: [خروج المرء من بیت زوجها]..... |
| ۱ | جهت اول: آیا اصلاً نذر نتیجه صحیح است یا نیست؟..... | ۲ | از این حکم حرمت دو مورد استثناء می شود؟..... |
| ۱ | اشکال مرحوم ایروانی:..... | ۲ | مورد اول: مانند او در خانه موجب ترک واجب یا وقوع در حرام شود؟..... |
| ۱ | جواب:..... | ۲ | اما ادله این استثناء:..... |
| ۱ | تأمل استاد:..... | ۲ | در حجة الاسلام:..... |
| ۱ | صحیحه حلبی:..... | ۲ | اما در غیر حقا لا سلام:..... |
| ۲ | مرحوم سید:..... | | |

ادامه بحث در نذر نتیجه:

جهت اول: آیا اصلاً نذر نتیجه صحیح است یا نیست؟

گفته شد که مسأله محل اختلاف است کسانی مانند مرحوم شیخ انصاری و مرحوم ایروانی و از فقهاء نزدیک به عصر ما آیه الله گلپایگانی به این نذر ملتزم شده اند. در مقابل این بزرگواران عده زیادی از علماء نذر نتیجه را نپذیرفته اند مانند مرحوم خویی و مرحوم امام و آیه الله سیستانی و ...
عمده بحث در این است که آیا در باب نذر اطلاقاتی وجود دارد که نذر نتیجه را هم شامل شود یا نداریم؟! اگر چنین اطلاقی پیدا شد خب به آن اخذ می شود ولی اگر پیدا نشد یا مشکوک شد چون دلیلی بر مشروعیت آن وجود ندارد نمی شود به آن ملتزم شد. چون نذر از ادله ثانویه است که برای اثبات آن باید دلیل وجود داشته باشد.

همانطور که گذشت بعضی از بزرگان در تقریرات خود ادعا کرده اند که نذر منحصر به افعال است چون نذر از اموری است که حث و وفاء دارد و در نذر نتیجه حث و وفاء تصویر ندارد.

اشکال مرحوم ایروانی:

اینکه حتماً باید نذر حث و وفاء داشته باشد امر ثابتی نیست.

جواب:

این اشکال تشکیک در واضحات است.

در جواب این اشکال گفته شده است که عرفاً و شرعاً چنین است که نذر را دارای حث و وفاء دانسته اند و حتی عموماً گفته اند که حث نذر موجب کفاره می شود پس معلوم می شود که فعلی است که موجب حث می شود.

تأمل استاد:

باید در این مطلب تأمل شود که درست است که اکثر موارد نذر اینگونه است اما اینکه حقیقت نذر متوقف بر وفاء و حث باشد خیلی روشن نیست.
ظاهر بعضی از ادله با نذر نتیجه مطابقت دارد مثلاً در آیه قرآن نذر از حضرت مریم می فرماید: "انی نذر ما فی بطنی محرراً" این عبارت با نذر نتیجه بیشتر سازگاری دارد.

بعضی از روایات را نیز می توان شاهد بر این مطلب قرار داد:

صحیحه حلبی:

عَلَيْ بْنِ إِسْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:
فِي رَجُلٍ حَلَفَ بِبَيْعَةٍ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ ذَا قَرَابَةٍ لَهُ قَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ فَلْيَكَلِّمِ الَّذِي حَلَفَ عَلَيْهِ وَ قَالَ كُلُّ بَيْعَةٍ لَا يَرَادُ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ فِي طَلَاقٍ أَوْ عَتَقٍ
قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ امْرَأَةٍ جَعَلَتْ مَالَهَا هَدِيًّا لِنَيْتِ اللَّهِ إِنْ أَغَارَتْ مَتَاعَهَا لِأَفْلَانَةٍ وَ فَلَانَةٍ فَأَغَارَ بَعْضُ أَهْلِهَا بِغَيْرِ أَمْرِهَا قَالَ لَيْسَ عَلَيْهَا هَدْيٌ إِنَّمَا الْهَدْيُ مَا جُعِلَ لِلْكَفَّةِ فَذَلِكَ الَّذِي يُوفَى بِهِ إِذَا جُعِلَ لِلَّهِ وَ مَا كَانَ مِنْ أَشْبَاهِ هَذَا فَلَيْسَ بِشَيْءٍ وَ لَا هَدْيٌ لَا يُذَكَّرُ فِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
وَ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَقُولُ عَلَيَّ أَلْفٌ بَدَنَةٍ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ بِالْفِ حَجَّةٍ قَالَ ذَلِكَ مِنْ خُطُوبَاتِ الشَّيْطَانِ

و عَنْ الرَّجُلِ يَقُولُ وَ هُوَ مُحْرَمٌ بِحَجَّةٍ قَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ أَوْ يَقُولُ أَنَا أَهْدِي هَذَا الطَّعَامَ قَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ إِنَّ الطَّعَامَ لَا يُحْدَى أَوْ يَقُولُ الْجَزُورُ بَعْدَ مَا نُحِرَتْ هُوَ مُحْدَى بِمَا لَيْسَ بِاللَّهِ قَالَ إِنَّمَا تُحْدَى الْبُذُنُ وَ هُنَّ أَخْيَاءُ وَ لَيْسَ تُحْدَى حِينَ صَارَتْ لَحْمًا.^۱

این روایت در مقام این است که اگر در نذر نام خداوند برده نشود نذر شرعی نیست و لازم الوفاء نمی باشد اما از عبارات این روایت می شود این مطلب را نیز کشف کرد که متعارف این بوده است که نذر نتیجه هم انجام می شده چون عبارات این روایت ظهور در نذر نتیجه دارد.

لذا اینکه به متعارف استدلال کنند و حنث و وفاء را از مقومات عرفی نذر بدانند خیلی روشن نیست. سوالی که در اینجا باقی می ماند این است که حنث و وفاء در نذر نتیجه به چیست؟ اگر نتیجه و غایت محقق شود دیگر قابلیت حنث و وفاء تصویر نخواهد داشت چون بالضرورة محقق می شود و نیازی به وفاء ندارد و اصلاً اختیاری مکلف نیست تا آن را حنث کند.

مرحوم سید:

ایشان [در رساله منجزات مریض] نیز مانند مرحوم ایروانی فرموده اند وفاء و حنث به حسب موارد مختلف می شود. وفاء نذر نتیجه به این است که باید مکلف ترتیب آثار دهد.

خلاصه اینگونه به ذهن می رسد که این اشکالاتی که در نذر نتیجه بیان شده است نوعی دقت عقلی است و با مراجعه به عرف تصدیق آن و استفاده آن از ادله راحت تر می شود.

بازگشت به اصل بحث: [خروج المرء من بیت زوجها]

اشکالی از مرحوم خویی مطرح شد مبنی بر اینکه اگر خروج زن از خانه مطلقاً حرام باشد حبس او در خانه می شود و این با کرامت انسانی و حسن معاشرت منافات دارد.

در جواب این اشکال مرحوم خویی سه راه بیان شده که با وجود اینکه حرمت خرج مطلق باشد باز هم حبس زن حاصل نیاید و منافاتی با کرامت او و منافات با حسن معاشرت نداشته باشد. یکی از راهها همین بود که زن در ضمن عقد نکاح یا عقد دیگری شرط کند که برای خروج از خانه ماذون باشد از اینجا بود که بحث از نحوه شرط او به میان آمد که اگر به نحو شرط فعل باشد چه می شود و اگر به نحو شرط نتیجه باشد چطور می شود؟ حاصل مطالب به اینجا می رسد که خرج زن از خانه بدون اذن همسر به نحو مطلق حرام است و این حکم اولی و ظاهر روایات است و فرقی نمی کند که این خروج او با حق شوهر منافات داشته باشد یا نداشته باشد.

از این حکم حرمت دو مورد استثناء می شود؛

مورد اول: ماندن او در خانه موجب ترک واجب یا وقوع در حرام شود

مانند اینکه بر زن حج واجب شده باشد برای تطهیر بدن یا لباس خود نیاز به آب داشته باشد و برای بدست آوردن آب باید از خانه خارج شود و یا اتمام اعتکاف مانند اینکه دوروز اول را با اذن شوهر مانده است بعد که روز سوم بر او واجب می شود حتی اگر شوهر اجازه ندهد هم باید این زن در مسجد بماند و ...

اما ادله این استثناء:

دلیل اینکه اذن زوج مقید می شود به اینکه تراحم با واجب یا حرام دیگری نکند چیست؟

در حجة الاسلام:

این مورد نص خاص دارد؛^۲

اما در غیر حجة الاسلام:

اینکه غیر حج هم داخل در استثناء باشد مبتنی بر یکی از سه امر است؛

امر اول: گفته شود حج در روایت خصوصیت ندارد و از آن به غیر هم تعدی شود که این تعدی مشکل است بلکه گاهی مثالی مانند نماز است که می دانیم اهمیت آن از حج بالاتر است که در این صورت تعدی کنیم ولی در غیر آن یا مواردی که شک می کنیم مشکل است.

۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص: ۴۴۱

۲ - زیادة:

در کتاب وسائل المنع روایتی برای این مقام بیان نکرده اند و اسناد نیز روایت را نقل نکردند ولی شاید منظور این روایت باشد که در وسائل آورده اند:

وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص: ۱۵۵

بَابُ أَنَّهُ لَا يَشْتَرُطُ إِذْنُ الزَّوْجِ لِلْمَرْأَةِ فِي الْخُرُوجِ إِلَى الْحَجِّ الْوَاجِبِ ...

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَأْتِيهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَلَاءٍ عَنْ مُحَمَّدٍ يَعْنِي ابْنَ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ امْرَأَةٍ لَمْ تَحْجَّ وَلَهَا زَوْجٌ وَ أَيْ أَنَّ يَأْذَنَ لَهَا فِي الْحَجِّ فَقَالَ زَوْجُهَا قَهْلُ لَهَا أَنْ تَحْجَّ قَالَ لَا طَاعَةَ لَهُ عَلَيْهَا فِي حَجَّةِ الْإِسْلَامِ.

امر دوم: اجماع محکی از بعضی از فقهاء. خبر این راه هم بعد از اینکه اجماع پذیرفته شود مبتنی بر این است که بررسی شود که آیا این اجماع واقعا وجود دارد و

امر سوم: روایتی که در مسانید وجود دارد که فرموده اند: "لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق" نحوه استفاده از این روایت به این بیان است که در مواردی که خداوند متعال اطاعت افرادی را واجب کرده باشد مانند اطاعت پدر و این روایت مذکور حاکم بر آن است. یعنی اطاعت پدر تا جایی لازم است که مخالفت خداوند نشود.

ایشان [سید محمد رضا سیستانی] روایت را از مستمسک^۳ می آورند و می فرمایند:

مرحوم سید حکیم این روایت را معتبر دانسته اند و به آن تمسک کرده اند.

اما ایشان به سند روایت اشکال می کنند و آن را مخدوش می دانند و علت مخدوش بودن آن را این می دانند که در کتب فقهی آن را مرسل نقل کرده اند و لذا عمل به این روایت متوقف بر این است که مثلاً آن را منجر به عمل اصحاب دانیم که اثبات این مطلب کبرایی دارد [عمل اصحاب ضعف سند را جبران می کند] و صغرائی دارد [این روایت مورد عمل اصحاب بوده است] و باید در هر دو مرحله محل بحث قرار گیرد.

^۳ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص: ۲۰۹

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقية الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

سقط جنين / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راه‌های تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [عنايت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت مفضل بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD)

- | | | | | |
|---|--|---|---------------------------------------|---|
| ۱ | استثنائات حرمت خروج زن از خانه بدون اذن همسر: | ✕ | سند دوم روایت: عیون اخبار الرضا | ✕ |
| ۱ | استثناء اول: ماندن در خانه موجب ترک واجب یا وقوع در حرام شود. | ✕ | تقریب مرحوم خویی در این روایت: | ✕ |
| ۱ | اما ادله این استثناء: | ✕ | اشکال به تقریب مرحوم خویی: | ✕ |
| ۱ | و اما در غیر حجته الاسلام: | ✕ | خلاصه این گونه ادعا می کنند: | ✕ |
| ۱ | روایت: "لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق" | ✕ | | |
| ۱ | سند اول روایت: فقیه | ✕ | | |

استثنائات حرمت خروج زن از خانه بدون اذن همسر:

استثناء اول: ماندن او در خانه موجب ترک واجب یا وقوع در حرام شود.

اما ادله این استثناء:

و اما در غیر حجته الاسلام:

روایت: "لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق"

سند اول روایت: فقیه

این روایت اسناد متعدد دارد یکی از اسناد آن که در وسائل هم نقل شده است در رساله حقوق امام سجاد علیه السلام است که سند آن چنین است:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... وَ أَمَّا حَقُّ سَائِلِكَ بِالْمُلْكِ فَأَنْ تُطِيعَهُ وَ لَا تُعْصِيَهُ إِلَّا فِيمَا يُسَخِّطُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ ...^۱

صدوق این روایت را با اسناد خود نقل می کند. در مورد ثابت بن دینار ظاهراً اسماعیلی باشد ولی باز هم تحقیق بیشتری لازم دارد.

تا می رسد به این قسمت روایت که حضرت حق مالک انسان را ذکر می کنند حق او این است که او را باید اطاعت کرد اما این اطاعت استثناء دارد و استثناء آن جایی است که حق او با حق خداوند منافات پیدا کند. و در نهایت کبرایی را بیان می کنند.

سند دوم روایت: عیون اخبار الرضا

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِوَسِ الثَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِتَبَسَاوُورٍ فِي شُعْبَانَ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ الثَّيْسَابُورِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ: يُرَى الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ وَ إِنْ كَانَا مُشْرِكَيْنِ وَ لَا طَاعَةَ لَهُمَا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا لِغَيْرِهِمَا فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ^۲

در این روایت حضرت نامه از برای مامون می نویسند و در آن به مسائلی اشاره می کنند من جمله می فرمایند اطاعت والدین واجب است ولو اینکه مشرک باشند اما اطاعت آنها آجتاجی که اطاعت خداوند نقض شود واجب نیست

وَ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْأَلَلَايِ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لِأَنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ^۳

در این روایت حضرت می فرمایند از سه نفر در دین خود بترسید..... تا رسیدند به این بیان که محل شاهد ماست که حضرت فرموده اند اطاعت مخلوق در اطاعت خداوند متعال نیست.

بنابراین این جمله در روایات مختلف و با اسناد متعدد بیان شده است و از طرفی هم مورد استشهاد فقهاء در کتب فقهی بیان شده است ولو اگر هر کدام از اسناد را بررسی کنیم شاید اشکال سندی دیده شود ولی این عمل و استنادی که فقهاء در آن کرده اند شاید اعتبار را تحصیل کند.

خلاصه می شود چنین گفت که این روایت نحو حکومتی دارد. البته در نحوه استدلال به این روایت اختلاف وجود دارد

۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص: ۱۷۴

۲ - عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۲۱

۳ - وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص: ۱۲۹

تقريب مرحوم خوئي در اين روايت:

مرحوم خوئي مطلبي دارند كه فرموده اند حكم اين روايت ارشادي است. چون بر فرض هم اين روايت نفي بود اين حكم به دليل عقل ثابت بود.

اشكال به تقريب مرحوم خوئي:

البته سيد محمد رضا به بيان مرحوم خوئي اشكال مي كنند:

بله عقل حكم مي كند ولي اين بيان عقل اختصاص پيدا مي كند به جايي كه خود شارع اطاعتي را واجب نكرده باشد و الا اگر شارع اطاعتي را واجب كند عقل اطاعت آن حوزه را ممنوع نفي داند مثلاً اگر شارع حكم به اطاعت پدر كند تزاممي داند نه اينكه اطاعت پدر را مخالف با اطاعت خدا بداند و اطاعت خدا را مقدم كند.

خلاصه اين گونه ادعا مي كنند:

اولاً: اوامري كه به اطاعت مانند پدر و زوجه و ... مي كند اطلاق به اين شكل ندارد كه حتي مورد مزاحم را هم شامل شود مثلاً اطاعت شارع را هم كنار بزنند. ثانياً: لو سلمنا كه اطلاق اين ادله ثابت شود مانند ادله فوق [لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق] ولو به حسب نسبت سنجي بين آنها عموم من وجه باشد، حكومت دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

سقط جنین / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راه های تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حیوب و اقراص / ناحیه اولی: [ممانعت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت مفضل بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

- | | | | |
|---|------------------|---|---|
| ✖ | مضافا... .. ۱ | ✖ | استثنائات حرمت خروج زن از خانه بدون اذن همسر: |
| ✖ | ناحیه دوم: | ✖ | روایت: لا طاعة لخلق فی معصیت الخالق. ۱ |
| | | ✖ | اما دلالت این روایت بر مسأله: |
| | | ✖ | ناحیه اول: |

استثنائات حرمت خروج زن از خانه بدون اذن همسر:

استثناء اول: ماندن او در خانه موجب ترک واجب یا وقوع در حرام شود.
اما ادله این استثناء:

و اما در غیر حجۃ الاسلام:

روایت: لا طاعة لخلق فی معصیت الخالق.^۱

تعدد اسناد این روایت موجب اعتبار او می شود و از طرفی دیگر علماء نیز به این روایت عمل کرده اند و در کتب خود به آن استدلال کرده اند اما اگر هر سند را تک تک بررسی کنیم خب اشکالاتی در آنها وجود دارد.

اما دلالت این روایت بر مسأله:

به حسب برخی از ادله شارع مقدس اطاعت برخی را بر انسان واجب کرده است مانند اطاعت ولد از والدین و اطاعت زوجه از زوج و اطاعت عبد از مولی و اطاعت حاکم شرع و

در بعضی از مواقع بین این اطاعت های مذکور و اطاعت خود شارع مقدس تزام می شود.

اطاعت خداوند متعال به عنوان اولی واجب می شود اما اطاعت های دیگر به عنوان ثانوی واجب شده اند یعنی چیزهایی که به عنوان اولی در شرع واجب نبوده است شارع مقدس به عنوان ثانوی آنها را واجب کرده است مانند نذر و شرط و اطاعت که از مواردی هستند که می شود چیزهایی را که واجب نیستند را مکلف بر خود واجب کند.

یکی دیگر از فرقهایی را که می شود برای این دو عنوان گفت این است که آنچه به عنوان اولی واجب می شود خود ذات عمل است اما در آنچه به عنوان ثانوی واجب می شود آن عنوان است که واجب شده است و ذات عمل حتی ممکن است از مباحات باشد.

ناحیه اول:

از ناحیه ای می توان اینطور گفت که اصلا امر به اطاعت و وجوب وفاء به نذر و که به عنوان ثانوی جعل شده اند اصلا اطلاقی نداشته باشند. یعنی چنین اطلاقی ندارند که حتی موارد منافات با شرع را هم شامل شوند.

مضافا...

علاوه بر این که در بعضی از موارد دلیل خاص وارد شده است که مثلا این اطاعتی را که واجب کرده اند اطلاق ندارد مانند روایتی که اگر زن مستطیع شود و حج بر او استقرار پیدا کند اذن همسر بر او لازم نیست و باید حج را بجا بیاورد. یا مثلا استمتاع از زوجه در ایام حیض که اگر زوج طلب کند بر زن اطاعت از زوج لازم نیست حتی می شود بر این اطاعت حکم حرمت را صادر کرد.

ناحیه دوم:

بر فرض که ادله اطاعت مثلا ظهور در اطلاق داشته باشد و وجه ظهور به این شکل باشد که اگر این ادله عمومی نمی داشته استثناء کردن و تخصیص زدن در مورد آن گفته نمی شد و از اینکه استثناء شده و تخصیص خورده است معلوم می شود که عمومیتی بوده است.

یا مثلا گفته شود بسیاری از مواقع ادله ثانویه حکم اولیه را تغییر می دهد مثلا حکم اولی وجوب بوده است و با عنوان ثانوی حرام می شود و بالعکس لذا تمسک به ادله ثانویه نسبت به اخذ به ادله اولیه، اولیت داشته باشد.

^۱ - وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۱۷۳

اگر این بیان گفته شد باید راه دیگری را در پیش بگیریم؛

مثلاً گفته شود "لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق" مقدم بر ادله ای می شود که اطاعت را واجب کرده است. یعنی در حقیقت سه طائفه از ادله وجود دارد؛

۱. طائفه اول آن ادله ای که به عنوان اولی جعل شده اند مانند همین احکام خمسة که بر ذات فعل خورده اند.

۲. طائفه دیگری که جعل شده اند عنوان ثانویه هستند که اطاعت عده ای را بر عده ای دیگر واجب می کند. اگر همین مقدار از ادله وجود می داشت
خب تنافی اتفاقی واقع می شود و ناچار با تراحم پیش می آمد.

۳. اما در میان طائفه سومی هم وجود دارد که لسان این طائفه از ادله لسان حکومت بر ادله وجوب اطاعت است. از طرفی دلیل وارد می شود که
"اطاعة الابل واجبة" و در طرف مقابل فرموده اند: "لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق" یعنی اصلاً آن اطاعت اولی اگر در مقابل اطاعت شارع قرار
گیرد اصلاً اطاعت نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقية الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

سقط جنين / مطلوبيت تكثير نسل / جواز و مشروعيت تحديد نسل / راههای تحديد نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحيه اولي: [عنايت قرص ها و داروها از حمل] / ناحيه ثاني: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصيت منضل بن عمر / ناحيه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتيجه / استثنائات حرمت خروج

- | | | |
|--------|-----------------|--------|
| ۱..... | نکته: | ۱..... |
| ۲..... | توهم: | ۱..... |
| | جواب توهم: | ۱..... |
| | الا ان يقال...: | ۱..... |

نکته:

آيا اذن گرفتن موضوعيت دارد؟ يا طريقت دارد؟
اختلاف است که آيا بايد مرد تصريح به اذن کند يا همين مقدار که علم به رضاي او پيدا شد کافی است. از ظاهر بعضی از عبارات بدست می آيد که بايد زوج اذن دهد و علم به رضایت او کافی نیست.
ظاهر این است که اذن موضوعیت نداشته باشد.

توهم:

اطلاق روایات، استینان را به نحو مطلق افاده می کند و از دليل "لاطاعة لمخلوق..." نمی شود همچین حتی را برای زن درست کرد که هیچ اجازه ای نگيرد چون اصلا قبل استاذان هنوز مرد نمی ندارد که زن مثلاً به این دليل استناد کند و او را اطاعت نکند. بلکه باید اول زن اذن بگیرد بعد اگر مرد اجازه و اذن ندارد با استناد به دليل "لاطاعة لمخلوق..." او را اطاعت نکند.
مثلاً اگر زن مستطيع شد بر او واجب است استینان کند اگر زوج اذن نداد خب اطاعت نکند و حج را بجا بیاورد.

جواب توهم:

استفاده اینکه از روایات وجوب استینان را یک وجوب تعبدی قرار دهیم بعيد است بلکه ظاهر این است که استینان طریقی است برای اینکه به زن بفهاندند که با شوهر مخالفت نکند. بیان اطلاقات در این است که زن به امر و نهی مرد احترام بگذارد و او را مخالفت نکند.
از طرفی فرض کنید زنی بدون اینکه به همسر خود چیزی بگوید حج برود آیا در این مقام می شود به دليل "لاطاعة لمخلوق..." استناد کرد؟ چون اصلاً در اینجا مخلوق امر و نهی ندارد که در مقابل امر به حج قرار گرفته باشد.
لذا کسانی که برای اذن موضوعیت قائل شدند و در جایی که شوهر اجازه ندهد از "لاطاعة.." استفاده می کنند در موردی که زن بدون اطلاق شوهر حج برود چگونه مسأله را درست می کنند؟ موضوع این دليل جایی شکل می گیرد که شوهر امر یا نهی داشته باشد که در مقابل امر و نهی شرعی قرار گیرد.

الا ان يقال...:

مگر اینکه گفته شود وجوب اذن از همسر در غیر جایی است که واجب یا حرامی در بین باشد یعنی در جایی زن باید اذن بگیرد که بحث از واجب و حرام در بین نباشد به عبارتی اصل ادله وجوب استینان انصراف دارند از مواردی که مقدمه واجب یا مقدمه حرام باشد. اگر این انصراف را کسی ادعا کند خوب است و دیگر استینان هم لازم نخواهد بود که شاید این بیان انصراف مقداری از کلام سید محمد رضا سیستانی استظهار شود ظاهر کلام ایشان این است که حتی دلیلی که می گوید باید خروج زن با اذن باشد هم اطلاق ندارد.^۱

استاد:

ظاهراً ادعای انصراف محل اشکال است در ادله گفته اند زوجه باید اذن بگیرد و منافاتی ندارد که لازم باشد در واجب هم اذن بگیرد بالاخره این حق شوهر است که او اطلاع داده شود که خارج می شود که بعد از استینان از دو حال خارج نیست یا اجازه می دهد که در این صورت حرفی نیست و اگر اجازه نداد بحث از دليل "لاطاعة..." پیش می آید.^۲
لذا اگر برای اذن موضوعیت قائل شدیم لازمه اش این می شود که شود اطلاع دادن به شوهر لازم می شود و باید رعایت شود.

۱ - ص ۱۹۷ - هذا اذا كان دليل الحكم

۲ - تذکر: در ابتدای بحث استاد در فرضی بحث می کنند که اذن موضوعیت نداشته باشد و در انتهاء بحث در فرضی بحث می کنند که اذن موضوعیت داشته باشد.

اما استثناء دوم:

مورد دومی را که بیان کرده اند که اذن شوهر لازم نیست موردی است که زن مضطر به خروج شود یعنی اگر بخواند در خانه باقی بماند به او ضرر و مشقت وارد شود.

یکی از مثالهای این بحث در این است که اصلاً برای زن زندگی کردن با شوهر در زیر یک سقف سخت شود یعنی از ناحیه خود شوهر به او ضرر وارد می شود.

گفته اند بر این زن جائز است از خانه خارج شود به اندازه ای که ضرورت اقتضاء می کند و به مقداری که زن ناشزه به حساب نیاید. برای استفاده این جواز از سه قاعده امداد می گیرند:

۱. قاعده اول: لا ضرر و لا ضرار
۲. قاعده دوم: فی حرج
۳. قاعده سوم: ما من شیء حرمه الله الا وقد احله لمن اضطر اليه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما بقيّة الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العليّ العظيم.

سقط جنين / مطلوبيت تكثير نسل / جواز و مشروعيت تحديد نسل / راه های تحديد نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [بمانت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت منضّل بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

- | | | | | |
|---|---|---|----------------------------------|---|
| ۱ | اما استثناء دوم: [حرمت خروج بر زن ضرری باشد]..... | ✕ | جواب:..... | ۱ |
| ۲ | اما قاعده اول: "لا ضرر و لا ضرار"..... | ✕ | نتیجه گیری:..... | ۲ |
| ۲ | مناقشه اول:..... | ✕ | و اما قاعده دوم: قاعده حرج:..... | ۲ |
| ۲ | جواب مناقشه:..... | ✕ | نتیجه گیری:..... | ۲ |
| ۲ | مناقشه دوم:..... | ✕ | | |

اما استثناء دوم: [حرمت خروج بر زن ضرری باشد]

مورد دومی را که بیان کرده اند که اذن شوهر لازم نیست موردی است که زن مضطر به خروج شود یعنی اگر بخواهد در خانه باقی بماند به او ضرر و مشقت وارد شود.

یکی از مثالهای این بحث در این است که اصلاً برای زن زندگی کردن با شوهر در زیر یک سقف سخت شود یعنی از ناحیه خود شوهر به او ضرر وارد می شود.

گفته اند بر این زن جائز است از خانه خارج شود به اندازه ای که ضرورت اقتضاء می کند و به مقداری که زن ناشزه به حساب نیاید. برای استفاده این جواز از سه قاعده امداد می گیرند:

۱. قاعده اول: لا ضرر و لا ضرار
۲. قاعده دوم: نفی حرج
۳. قاعده سوم: ما من شيء حرمه الله الا وقد احله لمن اضطر اليه

اما قاعده اول: "لا ضرر و لا ضرار"

در این قاعده ممکن است از دو جهت مناقشه شود؛

مناقشه اول:

لا ضرر قاعده ای امتنان بر امت مسلمان است و اینکه اذن شوهر منتفی شود خلاف امتنان بر شوهر است.

جواب مناقشه:

جانب امتنانی که در ضرب این قاعده ملاحظه شده است در مورد کسی است مثلاً اگر وضو گرفتن در مورد فردی ضرری باشد [ولو ضرر جزئی باشد] حال اگر این فرد ضرر را تحمل کرد و وضو گرفت اگر قرار باشد وضوی او باطل باشد این حکم به بطلان خلاف امتنان می شود. به عبارتی در همان موردی که این قاعده جاری می شود حکم خلاف امتنان حاصل می آید. اما اگر با جریان قاعده لا ضرر در مورد فردی که لا ضرر در حق او جاری شده باشد امتنان شود و در مورد دیگری خلاف امتنان شود اشکالی ندارد. بلکه اگر مانند حدیث رفع در عبارت آن "عن امتی" می داشت شاید خلاف امتنان در حق دیگران هم در صحت جریان قاعده دخیل می شد اما در این روایت و عبارت "عن امتی" ندارد لذا همین مقدار که در مورد کسی که در حق او قاعده جاری می شود امتنان باشد کافی است.

خلاصه اینکه این قاعده برای همه امتنان باشد ثابت نیست بلکه همین مقدار که در حق کسی که قاعده برای او جاری می شود امتنان باشد کافی است و دلیلی بر اینکه قاعده لا ضرر را تخصیص زند و او را محدود به جایی کند که امتنان در حق همه باشد وجود ندارد.

مناقشه دوم:

بنابر مسلک مرحوم شیخ که لا ضرر با نفی معنا می کنند این قاعده حاکم بر احکام وجودیه و عدمیه می شود. اگر قرار باشد اذن به خروج زن داده شود ضرر بر مرد حاصل می آید لذا می شود همین قاعده را در حق مرد هم جاری کرد.

جواب:

اگر ماندن در خانه برای زن ضرری باشد و به مقتضای این قاعده برای او حق خروج داده شود این ضرر بر مرد نیست. بله در صورتی که خروج زن مانع از استمتاع مرد باشد شاید ضرر تصویر پیدا کند اما اگر چنین فرضی نباشد اثبات ضرری بودن خروج زن، ثابت نیست.

نتیجه گیری:

اولاً اگر قاعده بر مبنای مرحوم شیخ و که معنای آن را نفی گرفته اند و قاعده را حاکم بر ادله دیگر می دانند. ثانیاً در جایی که ضرر بر مرد هم حاصل نیاید.

بر فرض ثبات این دو مقدمه قاعده لا ضرر در مورد بحث جاری می شود. خلاصه اثبات این قاعده فی الجمله صحیح است. تذکر: تطبیقاتی که این قاعده دارد عرفاً ضرر و عدم المنفعة را شامل شود ولی با این وجود همچنان جای بحث و تأمل وجود دارد.

و اما قاعده دوم: قاعده حرج:

﴿... وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ...﴾^۱

گفته اند عمده دلیل برای مقام همین دلیل است منتهی این را هم گفته اند که عمده تطبیقات این دلیل در روایات نفی حرج نوعی است یعنی خداوند در جعل احکام این مطلب را که حرجی نباشد را لحاظ فرموده است. و این آیه را ناظر به نفی حرج شخصی ندانسته اند که اگر مثلاً شارع حکمی را که نوعاً حرج نیست جعل کرده است ولی گاهی همین حکم موجب حرج بر فردی می شود گفته اند آیه کریمه این حرج را بر نفی دارد.

به عبارتی:

دو نوع حرج وجود دارد اول حرج نوعی و دوم حرج شخصی است. آنچه فقها در نفی حکم به آن فتوا می دهند حرج شخصی است لذا مثلاً اگر فردی می خواهد با آب سرد وضو بگیرد که نوعاً برای افراد سخت است ولی فردی را فرض کنید که وضو گرفتن با این وضو برای او حرجی و سخت نیست. گفته می شود حکم نسبت به این فرد رفع نشده است. اما یک حرج نوعی نیز وجود دارد که این حرج را خود شارع مقدس در جعل احکام لحاظ می کند. مرحوم روحانی در منتقى الاصول به مناسبتی در این قاعده بر همین مبنا اشکال می کنند و می فرمایند این اصلاً یک قاعده فقهی نیست که بشود بر آن برای نفی حرج شخصی تمسک کرد.

خلاصه می فرمایند برای اثبات قاعده حرج [شخصی] به این آیه تمسک شده است که دلالت آیه بر این مطلب روشن نیست.

نتیجه گیری:

سید محمد رضا سیستانی در اصل قاعده لاحرج اشکال کرده اند.

آیه الله سیستانی در ضمن مسائل وضو به مناسبت راه اثبات قاعده لا حرج را آیه کریمه "لَا يَكْفِيكَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا"^۲ دانسته اند که البته سید محمد رضا نیز به این مطلب در کتاب خود اشاره می کنند.

۱ - الحج : ۷۸ وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَأَ آبَائَكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اغْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ

۲ - البقرة : ۲۸۶ لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرَ كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحِثْ عَلَيْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اغْفِرْ عَنَّا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العليّ العظيم.

سقط جنين / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راههای تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [عانت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت منضّل بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

- | | | | |
|---|---|---|--|
| ✓ | مروری بر مباحث اخیر: ۱..... | ✓ | مناقشه اول: ۱..... |
| ✓ | حرمت خروج زن از خانه: ۱..... | ✓ | جواب مناقشه: ۱..... |
| ✓ | استثناء اول: [اداء واجب یا ترک حرام] ۱..... | ✓ | روایت زرارہ در مورد سمرۃ بن جندب: ۲..... |
| ✓ | اما استثناء دوم: [اضطرار به خروج] ۱..... | ✓ | ارتباط روایت با بحث: ۲..... |
| ✓ | اما قاعده اول: "لاضرر و لا ضرار" ۱..... | | |

مروری بر مباحث اخیر:

حرمت خروج زن از خانه:

بحث به مناسبت به این جا رسید که خروج زن بدون اذن همسر از خانه جائز نیست ولو خروج با استناعات زوج منافات نداشته باشد. بعضی از فقهاء مانند مرحوم خوئی این حرمت را به حالتی اختصاص داده اند که با استناعات و حقوق زوج منافات داشته باشد و در غیر این مورد خروج زن را جائز دانسته اند. ولی مشهور و معظم فقهاء بر خلاف مرحوم خوئی خروج زن را مطلقاً جائز نمی دانند. از این حکم به حرمت دو مورد استثناء شده است.

استثناء اول: [اداء واجب یا ترک حرام]

اداء واجب یا ترک حرامی متوقف بر خروج باشد مانند سفر حج و ... که در این موارد گفته شد اذن زوج واجب نیست و ادله این مطلب قبلاً بیان شد.

اما استثناء دوم: [اضطرار به خروج]

مورد دومی را که بیان کرده اند که اذن شوهر لازم نیست موردی است که زن مضطر به خروج شود یعنی اگر بخواهد در خانه باقی بماند به او ضرر و مشقت وارد شود.

یکی از مثالهای این بحث در این است که اصلاً برای زن زندگی کردن با شوهر در زیر یک سقف سخت شود یعنی از ناحیه خود شوهر به او ضرر وارد می شود. یا مثلاً اگر همراه زوج بماند از ناحیه او مورد ضرب و شتم واقع شود.

گفته اند بر این زن جائز است از خانه خارج شود به اندازه ای که ضرورت اقتضاء می کند و به مقداری که زن ناشزه به حساب نیاید. برای استفاده این جواز از سه قاعده امداد می گیرند:

۱. قاعده اول: لا ضرر و لا ضرار

۲. قاعده دوم: نفی حرج

۳. قاعده سوم: "حلیت بر مضطر الیه" ما من شیء حرّمه الله الا وقد احله لمن اضطر الیه

اما قاعده اول: "لاضرر و لا ضرار"

مرحوم شیخ انصاری در مورد قاعده لاضرر اینگونه می فرماید:

مفاد قاعده لا ضرر چنین است؛ آن حکمی که منشأ ضرر باشد در شریعت جعل نشده است. یعنی وجوب و حرمتی که منجر به ضرر شود در شریعت جعل نشده است.

در رابطه با قاعده لاضرر نظریات دیگری هم وجود دارد اما شاید آن نظری که شاید و اکثر محققین با اندکی اختلاف پذیرفته باشند همین نظر باشد در این قاعده ممکن است از دو جهت مناقشه شود؛ یعنی بنابر همین مبنای مرحوم شیخ انصاری اگر قرار باشد به قاعده لاضرر تمسک شود و حرمت خروج زن بدون اذن برداشته شود از دو جهت مورد اشکال است:

مناقشه اول:

لا ضرر قاعده ای امتنانی بر امت مسلمان است و اینکه حکم وجوب اذن شوهر منتفی شود خلاف امتنان بر شوهر است.

جواب مناقشه:

جانب امتنانی که در ضرب این قاعده ملاحظه شده است در مورد چه کسی است؟ مثلاً اگر وضو گرفتن در مورد فردی ضرری باشد [ولو ضرر جزئی باشد] حال اگر این فرد ضرر را تحمل کرد و وضو گرفت اگر قرار باشد وضوی او باطل باشد این حکم به بطلان، خلاف امتنان می شود. به عبارتی در همان موردی که این قاعده جاری می شود حکم خلاف امتنان حاصل می آید.

لذا همین مقدار که اگر با جریان قاعده لا ضرر در موردی فردی که لا ضرر در حق او جاری شده امتنان باشد و در مورد دیگرانی خلاف امتنان شود اشکالی ندارد.

بله اگر در روایات مستند این قاعده مانند حدیث رفع عبارت "عن امتی" می بود شاید خلاف امتنان در حق دیگران هم در صحت جریان قاعده دخیل می شد یعنی باید امتنان به نحوی تصویر شود که برای همه امتنان باشد و الا اشکال حاصل می آید. اما در این روایت، عبارت "عن امتی" وجود ندارد لذا همین مقدار که در مورد کسی که در حق او قاعده جاری می شود امتنان باشد کافی است.

خلاصه اینکه این قاعده برای همه امتنان باشد ثابت نیست بلکه همین مقدار که در حق کسی که قاعده برای او جاری می شود امتنان باشد کافی است و دلیلی بر اینکه قاعده لا ضرر را تخصیص زند و او را محدود به جایی کند که امتنان در حق همه باشد وجود ندارد.

روایت زراره در مورد سمرة بن جندب:

حتی در روایتی که از آن این قاعده لا ضرر استفاده شده است نیز می توان این را استفاده کرد که امتنان طرفینی نیست چون جریان از این قرار بود که:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ بُنْدَارٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ سَمْرَةَ بْنَ جَنْدَبٍ كَانَ لَهُ عَذْقٌ وَكَانَ طَرِيقُهُ إِلَيْهِ فِي جَوْفِ مَنْزِلِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَكَانَ يَجِيءُ وَيَدْخُلُ إِلَى عَذْقِهِ بِغَيْرِ إِذْنٍ مِنَ الْأَنْصَارِيِّ فَقَالَ لَهُ الْأَنْصَارِيُّ يَا سَمْرَةُ لَا تَزَالُ تُفَاجِئُنَا عَلَى خَالٍ لَا نُحِبُّ أَنْ تُفَاجِئَنَا عَلَيْهَا فَإِذَا دَخَلْتَ فَاسْتَأْذِنْ فَقَالَ لَا أَسْتَأْذِنُ فِي طَرِيقٍ وَهُوَ طَرِيقِي إِلَى عَذْقِي قَالَ فَشَكَا الْأَنْصَارِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ إِنَّ فَلَانًا قَدْ شَكَكَكَ وَزَعَمَ أَنَّكَ تَمُرُّ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فَاسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ تَدْخُلَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسْتَأْذِنُ فِي طَرِيقِي إِلَى عَذْقِي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَلِّ عَنْهُ وَ لَكَ مَكَانُهُ عَذْقٌ فِي مَكَانٍ كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ لَا قَالَ فَلَمْ يَزَلْ يَرِيدُهُ حَتَّى بَلَغَ عَشْرَةَ أَعْدَاقٍ فَقَالَ لَا قَالَ فَلَكَ عَشْرَةٌ فِي مَكَانٍ كَذَا وَ كَذَا فَأَبَى فَقَالَ خَلِّ عَنْهُ وَ لَكَ مَكَانُهُ عَذْقٌ فِي الْجَنَّةِ قَالَ لَا أُرِيدُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّكَ رَجُلٌ مُضَارٌّ وَ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضَرَارَ عَلَى مُؤْمِنٍ قَالَ ثُمَّ أَمَرَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلِعَتْ ثُمَّ رُمِيَ بِهَا إِلَيْهِ وَ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ انْطَلِقْ فَأَعْرِسْهَا حَيْثُ شِئْتَ.^۱

حاصله:

سمرة بن جندب شجری داشت که مر او از دار انصاری می گذشت که اگر می خواست از شجر خود استفاده کند باید از دار انصاری می گذشت و او خود را ذوالحق می دانست و بدون اذن وارد دار انصاری می شد انصاری از او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کرد و حضرت سمرة را خواستند و فرمودند باید اذن بگیرد اما او امتناع کرد و خلاصه اینکه منجر شد به این که حضرت دستور دادند انصاری درخت سمرة را قطع کند و از خانه بیرون بیاورد. حضرت در ذیل این روایت فرمودند: "لا ضرر و لا ضرار علی مومن".

ارتباط روایت با بحث:

همانطور که در روایت دیده می شود این حکم حضرت امتنان بر انصاری شد و سمرة بن جندب از درخت خود محروم شد حتی قبل از اینکه حکم به کندن درخت او شود حضرت به سمرة دستور می دهند که باید اذن بگیرد و این خود نوعی تضییق است و امتنان در حق او نیست. لذا لزومی ندارد که قاعده لا ضرر بر تمام اطراف امتنان باشد.

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۲۹۴

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقية الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

سقط جنين / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راههای تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [عانت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت منضبط بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

- | | |
|--|----------------------|
| ✓ ادامه مرور بر مباحث اخیر:..... ۱ | ✓ تطبیق:..... ۱ |
| ✓ استثنائات از حرمت خروج زن:..... ۱ | ✓ جواب:..... ۱ |
| ✓ استثناء دوم: [اضطرار به خروج]..... ۱ | ✓ نتیجه گیری:..... ۱ |
| ✓ اما مناقشه دوم:..... ۱ | |

ادامه مرور بر مباحث اخیر:

استثنائات از حرمت خروج زن:

استثناء دوم: [اضطرار به خروج]

برای تجویز خروج راههایی بیان شده است من جمله استفاده از قاعده لا ضرر است که به آن تمسک کرده اند. به این تقریب که مشهور مفاد قاعده لا ضرر را این دانسته اند که حکمی که منشأ ضرر باشد را شارع جعل نکرده است. و این همان مبنایی است که مرحوم شیخ انصاری آن را بیان کرده اند و دیگری هم از ایشان پیروی کرده اند ولو مقداری در تقریب قاعده متفاوت هستند اما در نتیجه تقریباً متحد شده اند.

گفته شد که برای استفاده از قاعده لا ضرر دو اشکال وارد شده است که اشکال اول و جواب از آن را در جلسه قبل بیان کردیم.

اما مناقشه دوم:

در مناقشه قبل تعارض بین ضرر در یک طرف و امتنان در طرف دیگر بود که جواب از آن گذشت اما در این مناقشه تقریب به شکلی است که در هر دو طرف، ضرر تصویر می شود و اگر قرار باشد این قاعده برای دفع ضرر در یک طرف جاری شود چرا در طرف دیگر جاری نشود؟! در تنبیهات و فروعات قاعده لا ضرر این اشکال مطرح شده و از آن جواب داده اند و مثالی برای آن بیان شده است؛ فردی می خواهد در خانه خود چاهی را حفر کند که اگر چاه حفر نکند نوعی ضرر بر او حاصل می آید. از طرفی اگر چاه را حفر کند موجب ضرر به همسایه می شود مثلاً دیوار خانه همسایه ترک می خورد یا نمناک می شود و یا

قاعده لا ضرر همان طور که بر احکام وجودیه حکومت دارد بر احکام عدمیه هم حکومت دارد. مقصود از احکام وجودیه این است که اگر قرار باشد حکمی موجب ضرر شود شارع این حکم وجودی را بر می دارد و مقصود از احکام عدمی جایی است که اگر عدم حکمی موجب ضرر شود آن عدم حکم هم بر داشته می شود یعنی اگر شارع حکم به حرمت اضرار نکند و در نتیجه این حکم نکرده، ضرر به دیگری حاصل آید قاعده این نوع ضرر را هم بر می دارد لذا حکم حرمت اضرار ثابت می شود.

تطبیق:

از طرفی مانند در خانه برای زن ضرر باشد و حکم به مانند او در خانه حکمی ضرری می شود و قاعده آن را بر می دارد. از طرفی دیگر اگر قرار باشد برای زن ترخیص داده شود به این معنا که "زن می تواند بدون اذن شوهر از خانه خارج شود" در حقیقت در محدوده حق زوج تصرف شده است و این نیز ضرر است.

یکی از نظریاتی که در تعارض ضررین مطرح است می گوید: قاعده از کار می افتد چون لازمه اجرای آن تعارض شده است و وقتی که قاعده از کار افتاد باید به همان اطلاقی که می گوید اذن شوهر لازم است مراجعه کرد

جواب:

اگر مانند در خانه برای زن ضرری باشد و به مقتضای این قاعده برای او حق خروج داده شود اصلاً این ضرر بر مرد نیست. بله در صورتی که خروج زن مانع از استمتاع مرد باشد شاید ضرر تصویر پیدا کند اما اگر چنین فرضی نباشد اثبات ضرری بودن خروج زن، ثابت نیست.

نتیجه گیری:

اولاً اگر قاعده بر مبنای مرحوم شیخ و که معنای آن را نفی گرفته اند و قاعده را حاکم بر ادله دیگر می دانند.

ثانیاً در جایی که ضرر بر مرد هم حاصل نیاید.

بر فرض ثبات این دو مقدمه قاعده لا ضرر در مورد بحث جاری می شود. خلاصه اثبات این قاعده فی الجمله صحیح است.

تذکر: تطبیقاتی که این قاعده دارد عرفاً ضرر و عدم المنفعت را شامل شود ولی با این وجود همچنان جای بحث و تأمل وجود دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقية الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

سقط جنين / مطلوبيت تكثير نسل / جواز و مشروعيت تحديد نسل / راههای تحديد نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحيه اولي: [عانت قرص ها و داروها از حمل] / ناحيه ثاني: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصيت منضل بن عمر / ناحيه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتيجه / استثنائات حرمت خروج

- ✓ اما قاعده نفی حرج: ۱
✓ حرج شخصی یا حرج نوعی: ۱

ادامه مرور بر مباحث اخير:

استثنائات از حرمت خروج زن:

استثناء دوم: [اضطرار به خروج]

قاعده "لاضرر":

اما مناقشه دوم:

اشكال دومی که بر تطبيق قاعده لا ضرر وارد شده اين بود که دو ضرر با هم تعارض می کنند لذا در مقام قاعده مذکور جاری نمی شود. در جواب می توان چنین گفت: اينکه زن از خانه خارج شود معلوم نيست که واقعا ضرر بر زوج شکل گيرد خلاصه صدق ضرر در اين مورد خیلی روشن نيست و فرقی هم نمی کند که با حق استمتاع و منافات داشته باشد یا نداشته باشد چون ضرر آن زمانی است که در مال یا نفس شخص نقصانی حاصل شود و اينکه زن بدون اذن از خانه خارج شود ممکن است عروض نقصان صدق نکند ولو ممکن است عدم المنفعت صدق کند. از اين نظر ممکن است قاعده در حق زن جاری شود و حرمت خروج را در مورد او محدود کند مانند سائر اطلاقاتی که به سبب لاضرر محدود می شوند در اين مورد هم محدوديت حاصل شود.

اما قاعده نفی حرج:

يعنی اگر قرار باشد زن در خانه بماند و مرد برای او اذن در خروج ندهد برای زن حرج پيش می آید. البته نمی شود حرج را علی الاطلاق گفت بلکه آن حرجی محل بحث می باشد که لا یُحتمل عادة.

مانند ساير مواردی که به اين قاعده تمسک می شود مانند روزه و وضو و نماز و ... که اصلا بحث از ضرر نيست اما چون مستلزم حرج و سختی زيادی است به اين قاعده تمسک می کنند و حکم را اعم از وجوب یا حرمت مرتفع می کنند.

بعضی از بزرگان مانند مرحوم روحانی در منتقى الاصول جلد چهارم اين قاعده را مطرح کرده اند و فرموده اند اين قاعده دليل معتبری ندارد. اما در بين کلمات متقدمين به اين قاعده تمسک شده است و در بسياری از موارد حکم را به سبب همين قاعده بر می دارند.

حرج شخصی یا حرج نوعی:

در کلام بعضی از بزرگان چنین آمده است که گاهی قاعده نفی حرج به عنوان حکمت مطرح می شود که فعلا اين بيان از محل بحث ما خارج است به اين معنا که شارع مقدس بخاطر نفی حرج بعضی از احکام را جعل نکرده است و بعضی از احکام را محدود و مقيد کرده است مثلاً در آیه کریمه تیمم و وضو در صورتی که مکلف نتواند وضو بگيرد حکم به تیمم منتقل شده است و اين خود نوعی تخفيف است یا در مورد نماز مسافر که قصر شده است تخفيف است که در روايات به بعضی از اين جهات اشاره شده است. اما اين بیانات را نمی شود به عنوان یک قاعده برداشت کرد چون خود شارع بيان کرده است.

اما در طرف مقابل هم احکامی وجود دارد که شارع در آنها بخاطر مصالحی تخفيف قائل نشده است و تا حدی عسر و حرج را برای اتیان آن اعمال حکم کرده است. خلاصه اين که اين موارد حکمت ها و مصالحی است که به دست مکلف نيست.

پس آن نفی حرجی که به عنوان قاعده استفاده می شود و فقهاء بواسطه آن فتوا می دهند و آن را به عنوان دليل حکم مطرح می کنند عبارت است از حرج شخصی که مثلاً اگر برای شخصی روزه حرج باشد وجوب روزه از او برداشته می شود ولو همين روزه برای شخص دیگری حرج نباشد.

اما اينکه آیا از ادله باب نفی حرج می شود هر دو نوع حرج را استفاده کرد و هر دو مورد شخصی و نوعی را نفی کرد بجای خود بحث خواهد شد. گرچه مرحوم صاحب عوائد ادله ای را اقامه می کنند که در آنها نفی حرج نوعی شده است اما باید در اين ادله و کلا در اين مورد دقت بیشتری شود.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین و اللعن على اعدائهم اجمعین
و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

سقط جنین / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راه های تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [عانت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت مفضل بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

- | | |
|--|---------------------------------------|
| ✓ قاعده دوم: نفی حرج:..... ۱ | ✓ وجه استدلال:..... ۲ |
| ✓ اما ادله مشهور برای اثبات قاعده لا حرج:..... ۱ | ✓ اشکال در استدلال به این آیه:..... ۲ |
| ✓ آیات:..... ۱ | |

استثنائات از حرمت خروج زن:

استثناء دوم: [اضطرار به خروج]

قاعده دوم: نفی حرج:

آیا می شود با این قاعده حرمت خروج زن بدون اذن همسر را مرتفع کرد یا آیا می شود توسط این قاعده وجوب ماذون بودن زن را در خارج شدن از خانه را بر داشت ؟

در جلسه قبل بیان شده که بنا بر نظر مشهور که قاعده حرج را قبول کرده اند و تقریب قاعده حرج را چنین بیان می کنند که هر تکلیفی که امتثال آن موجب حرج شخصی شود به اندازه ای که عادة تحمل آن مشکل باشد با این قاعده مرتفع می شود.

همانطور که قبلاً هم گفته شد بعضی از بزرگان در اصل ثبوت این قاعده اشکال کرده اند و بعد از اینکه ادله این قاعده را متعرض شده اند اشکالاتی را به آن وارد کرده اند. در نتیجه گفته اند دلیلی بر اثبات این قاعده به عنوان قاعده کلی ثابت نیست بلکه باید در هر موردی اگر نص خاصی اقامه شده است به همان مقدار قائل شد. در بعضی از موارد نفی حرج منصوص است که شاید این موارد بیشتر در باب صوم و صلاة و وضو و آمده باشد.

در بعضی از ادله که به نفی حرج اشاره یا تصریح شده است نوعاً چنین است که حرج نوعی را مطرح کرده اند به این شکل که شارع خواسته است بخاطر مصلحت تسهیل، بعضی از امور را بر عباد ساده قرار دهد یعنی ولو اینکه می توانسته است این تسهیل را لحاظ نکند ولی با این وجود خواسته است که تسهیل و یسر را بر عباد منظور کند. نکته ای در این بحث وجود دارد این است که این سبک و سنگین کردن ها به دست مکلف نیست بلکه تماماً به دست شارع است یعنی نفی شود مقدار مصلحت اصلی عبادت را بدست آورد و مقدار مصلحت تسهیل را هم اندازه گیری کرد بعد مثلاً بین آنها تعارض و تراحم بر قرار کرد نمی شود بلکه این فقط بدست شارع است. برای این بحث شاید بشود به عنوان تنظیر نماز قصر و تمام را مثال زد که برای مسافر نماز شکسته جعل شده است البته این جعل هم به صورت وجوب است نه اینکه به صورت ترخیص باشد. این از یک طرف.

در طرف دیگر آن نفی حرجی که مورد کلام است این است که به مکلف گفته شود که حکم به صورت مطلق جعل شده است ولی دلیل باشد که همان حکم مطلق را مورد عسر و حرج قرار داده باشد یعنی اگر قرار باشد مکلف همین حکم مطلق را اتیان کند موجب عسر و حرج او می شود حال در این مقام بشود قاعده ای را ادعا کرد که مثلاً گفته شود شارع در مقام قاعده ای را ملاحظه فرموده است که اگر این حکم باعث حرج شد برای آن شخصی که این حکم حرجی است این حکم جعل نشده است و از این به حرج شخصی تعبیر می شود. و این همان مدعای مشهور است برای اثبات قاعده حرج!

در منتقی الاصول جلد چهارم مرحوم روحانی به مناسبت مقدمات انسداد و حجت مطلق ظن و در مقدمه چهارم فرموده اند که اگر مکلف بخواهد احتیاط کند مستلزم عسر و حرج برای او می شود و در همین مقام قاعده حرج را مطرح کرده اند لذا از مقدماتی می شود که باید مطلق ظن حجت باشد چون اگر ظن حجت نباشد باید حکم به احتیاط کرد و مستلزم عسر و حرج می شود. ایشان بعد از این بیانات وارد تنبیهی مستقل در رابطه با نفی حرج می شوند و ادله ای را متعرض شده اند:

اما ادله مشهور برای اثبات قاعده لا حرج:

آیات:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيَتِمَّ بِنِعْمَتِهِ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ١﴾

وجه استدلال:

وجه استدلال به آیه کریمه عبارت آخر آیه است که فرموده است: "مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ" بعد از اینکه خداوند متعال در صدر آیه تشریح فرموده است که وضو و غسل چگونه است که اگر مکلف مریض یا مسافر باشد حکم تیمم را آورده اند و در ادامه این جمله آمده است.

اگر خود این جمله مستقلاً لحاظ شود وجه استدلال اینگونه می شود که خداوند متعال اینگونه اراده نکرده است که مکلفین را به زحمت انداخته باشد. خب یعنی خداوند متعال این جهت را ملحوظ فرموده است که مکلفین در حرج واقع نشوند لذا می شود از این مطلب اینگونه استفاده کرد که اگر حکمی به صورت مطلق جعل شده بود و برای بعض از مکلفین حرج داشت با استفاده از این عبارت گفته شود این حکم جعل نشده است.

اشکال در استدلال به این آیه:

اگر تنها همین جمله می بود می شد این استدلال را پذیرفت اما صدر و ذیل آیه کریمه [صدر آیه که در مورد طهارت است و ذیل نیز فرموده است: "وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ"] مانع از استدلال به آیه می شود! خداوند متعال در آیه وقتی حکم وضو را جعل کرده است و غسل را بعد از آن آورده است و بعد از آن تیمم را جعل کرده است نظرش بر این نبوده است که مکلف را به زحمت بیاندازد و لکن خداوند متعال اراده کرده است که آنها را پاک کند "ولكن ليطهركم" در هر صورت گویا آیه می خواهد بفرماید مقصود از این تکالیف این نیست که مکلف به زحمت بیافتد بلکه مقصود این است که مکلف طهارت [ظاهری یا باطنی] پیدا کند یعنی ولو مکلف مقداری به زحمت واقع می شود اما هدف به زحمت انداختن او نیست بلکه هدف از این زحمات این است که طهارت حاصل شود. و برای رسیدن به آن مصلحت عالی این مقدار از زحمت اشکالی ندارد. با این بیان آیه از مقام بیان اینکه بخواهد حکم حرجی را بر دارد اجنبی می شود بلکه آیه در این مقام است که ولو تکالیف مقداری زحمت و حرج داشته باشد ولی هدف از جعل این تکالیف به زحمت انداختن مکلفین نیست بلکه هدف تطهیر مکلف است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین و اللعن على اعدائهم اجمعین
و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

سقط جنین / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راههای تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [مانعت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت منضبط بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

✓ قاعده دوم: نفی حرج:..... ۱	✓ وجه استدلال:..... ۲
✓ اما ادله مشهور برای اثبات قاعده لاحرج:..... ۱	✓ اشکال در وجه استدلال:..... ۲
✓ آیات:..... ۱	✓ احتمال اول:..... ۲
✓ آیه اول:..... ۱	✓ استاد:..... ۲
✓ احتمال اول در آیه:..... ۱	✓ احتمال دوم:..... ۲
✓ احتمال دوم در آیه:..... ۱	✓ استاد:..... ۲
✓ در نتیجه:..... ۲	✓ احتمال سوم:..... ۲
✓ آیه دوم:..... ۲	

استثنائات از حرمت خروج زن:

استثناء دوم: [اضطرار به خروج]

قاعده دوم: نفی حرج:

اما ادله مشهور برای اثبات قاعده لاحرج:

آیات:

آیه اول:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^۱

احتمال اول در آیه:

بحث در آیه مبارکه وضو و غسل و تیمم بود که در ذیل آیه آمده است "ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج" ادامه دارد که آیا از این آیه می شود چنین استفاده کرد که قاعده لاحرج در حرج های شخصی هم ثابت است؟ آیا می شود از این آیه برای قاعده نفی حرج استدلال کرد به این صورت که قاعده ای کلی را افاده دهد و حتی احکامی را که در آن حرج نوعی نیست را هم شامل شود؟ یکی از احتمالات در آیه در جلسه قبل بحث شد که بنابر این احتمال، در استدلال به آیه اشکال شد.

احتمال دوم در آیه:

جمله شریفه "ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج" ناظر به جعل تیمم و عدم وجوب وضو و غسل باشد. یعنی وقتی که مکلف در سفر است و آب پیدا نمی کند لازم نیست خود را برای طلب آب به زحمت بیاندازد بلکه تیمم او را کفایت می کند. بنا بر این تقریب عبارت "و لكن يريد ليطهركم" ناظر به جعل تیمم می شود و عبارت قبل ناظر به نفی وجوب وضو و غسل می شود.

سوال این است که آیا می شود از آیه به طور کلی قاعده نفی حرج را استفاده کرد؟ گاهی اشکال می شود به اینکه شارع در یک مورد فرموده است که مکلف را بخاطر وضو و غسل به زحمت نیانداخته است آیا می شود از این مطلب حکم کلی استفاده کرد؟! یا مثلاً در باب صوم و حج اگر دلیل بر نفی حرج باشد آیا می شود از آنها به سایر احکام تعدی کرد؟!

ظاهر این است که اطمینان به عدم خصوصیت مشکل است این احتمال وجود دارد که ممکن است در بعضی از احکام خصوصیت ها و مصالح مهمه ای باشد که در صورت حرج هم تحصیل آن را شارع واجب دانسته باشد. و تشخیص این مطلب نیز به دست شارع است و مکلف در این زمینه اطلاعات و معلوماتی ندارد.

ممکن است گفته شود که جمله ای که در آیه آمده است ولو حکمت است ولی به صورت کلی بیان شده است. آیا می شود از این آیه و آیات دیگری که بعداً مطرح خواهد شد این کلیت را برداشت کرد که خداوند متعال نفی خواند مکلف را در حرج قرار دهد؟

در نتیجه:

چون در این آیه دو احتمال وجود دارد و احتمال اول متیقن از محل بحث خارج است لذا بر فرض تسلیم که احتمال دوم یا احتمالات دیگری در آیه باشد که ثابت باشند با وجود احتمال اول نوعی اجمال در آیه پدید می آید که به سبب آن آیه از محل استدلال برای این قاعده خارج می شود.

آیه دوم:

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اغْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ.﴾^۲

وجه استدلال:

در این آیه به صورت کلی فرموده اند: "وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ" و در این آیه بحث از حکم خاصی نیست و این عبارت ظهور در این مطلب دارد که در دین اسلام حکمی حرجی جعل نشده است.

اشکال در وجه استدلال:

❖ و یحتمل ان یراد منها ما ذکرناه فی سابقتیها من انها لیبان ان الغرض من الأحكام ليس حجة الحرج، و إنما الغايات المهمة الشريفة المترتبة عليها. و لو سلمت انها فی حد نفسها ظاهرة فی الأول، فلا بد من رفع اليد عن ذلك، لأنها واردة فی الجهاد، و هو من أظهر مصادیق الحرج، سواء أريد به جهاد الكفار أو جهاد النفس. و قد عرفت ان مثل هذا الحكم لا يرتفع بدلیل نفی الحرج لو ثبتت قاعدته، كما لا يرتفع وجوب سجدي السهو برفع النسيان. و عليه، فلا يمكن ان یراد بالآية نفی الحكم الحرجي، و إلا للزوم خروج موردها، و هو مستهجن، فتحمل على ما احتملناه من انها لیبان تبرير جعل هذه الأحكام المشتملة على الكلفة بخصوصياتها أو مجموعها، و انه ليس المقصود إيقاع المكلفين فی الحرج و المشقة، بل المقصود إیصالهم إلى المصالح المجهولة لديهم.^۳

حاصله:

احتمال اول:

در این آیه نیز احتمالی که در آیه اول بیان شد وجود دارد یعنی ممکن است آیه در این مقام باشد که خداوند متعال در جعل احکام نظر به این ندارد که مکلف را به زحمت بیاندازد.

استاد:

انصاف این است که این احتمال در این آیه خلاف ظاهر است چون در آیه اول صدر و ذیل آیه شاهد بر این احتمال بود اما در این آیه شاهدی وجود ندارد که این احتمال وجهی پیدا کند.

در استدلال به آیه، اشکال دیگری نیز وارد کرده اند؛

احتمال دوم:

از صدر آیه که در مورد جهاد وارد شده است می شود قرینه ای را کشف کرد که همان بیان در آیه اول در این آیه نیز جاری شود؛ اگر قرار باشد این عبارت در این آیه به معنای نفی حرج باشد مورد خود آیه که جهاد باشد را اولاً برمی دارد چون جهاد در هر صورت حرج دارد و نفی حرج در مورد جهاد این است که بکلی مرتفع شود. لذا اگر قرار باشد عبارت در آیه نفی حرج را افاده دهد مورد خود همین آیه را مرتفع می کند و این صحیح نیست. در نتیجه باید معنای عبارت را در این بدانیم که خداوند متعال از جعل این احکام هدفش این نیست که مکلف را به حرج قرار دهد بلکه غایات و محمات دیگری در نظر دارد که این احکام را جعل کرده است.

استاد:

گرچه این احتمال در عبارت وجود دارد اما اینکه صدر آیه و مورد جهاد را بخواهیم قرار دهیم برای این احتمال انصاف در این است که این ظهور سازی صحیح نیست. یعنی اینطور نیست که چون این عبارت در ذیل بیانات جهاد وارد شده است پس معنای اینچنینی داشته باشد چون ممکن است آیه در مورد جهاد باشد ولی با این وجود همچنان معنای نفی حرج استفاده شود.

احتمال سوم:

ایشان احتمال دیگری را نیز در آیه بیان کرده اند؛

❖ و لكن يمكن ان يستظهر من الآية الشريفة بملاحظة الصدر و الذيل معنى آخر، و هو: أن الله سبحانه و تعالى أمر أولاً بالركوع و السجود و عبادته و فعل الخير، ثم أمر بالمجاهدة في امثال هذه الأحكام و عدم التواني فيها و إتباعه على أصوله، فان ما جعله الله سبحانه ليس بحرجي، بل شريعة سهلة سمحة و هي ملة إبراهيم. فلا نظر في الآية الكريمة إلى نفی الحكم الثابت بمقتضى دليله إذا كان مستلزماً للحرج، بل نظرها إلى بيان ان دين الله سبحانه المجعول فعلاً واسع سهل ليس بحرجي، في قبال بعض الأديان السابقة التي كانت تتضمن الأحكام الشاقة التي يعسر تحملها.^۴

۲ - الحج: ۷۸

۳ - منتهی الأصول، ج ۴، ص: ۳۴۵

۴ - منتهی الأصول، ج ۴، ص: ۳۴۶

حاصله:

از این آیه و آیات دیگر اینگونه بدست می آید که خداوند متعال دین سهل و آسانی را جعل کرده است یعنی در قبال بعضی دیگر از ادیان سابقه اصلاً حرجی نیست. در این صورت مراد از کلمه جهاد و ... که در آیه آمده است احتمال اول نیست بلکه مراد این است که این مکلفین مجاهده کنید کوشش کنید و تلاش خود را در راه امتثال احکام الهی به کار بگیرید و این جهت را در نظر بگیرید که مبنای دین بر حرج نیست و این دین، سهل و سمحه است که خداوند متعال جعل فرموده است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقية الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

سقط جنين / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راههای تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [عنايت قرص ها و داروها از حل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت مفضل بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

- | | |
|---|---------------------------------|
| ✓ قاعده دوم: نفی حرج:..... ۱ | ✓ تفسیر المیزان:..... ۲ |
| ✓ اما ادله مشهور برای اثبات قاعده لاحرج:..... ۱ | ✓ تفسیر نمونه:..... ۲ |
| ✓ آیات:..... ۱ | ✓ اما روایات در ذیل آیه:..... ۳ |
| ✓ آیه دوم:..... ۱ | ✓ روایت اول:..... ۳ |
| ✓ اقوال در تفسیر آیه:..... ۱ | ✓ روایت دوم:..... ۳ |
| ✓ جمع البیان:..... ۱ | |

استثنائات از حرمت خروج زن:

استثناء دوم: [اضطرار به خروج]

قاعده دوم: نفی حرج:

اما ادله مشهور برای اثبات قاعده لاحرج:

آیات:

صحبت در ادله قاعده نفی حرج بود. که آیاتی را اشاره کردیم. آیه دومی را مطرح کرده اند آیات آخر سوره حج بود.

آیه دوم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

و جاهدوا في الله حق جهاده هو اجتباكم و ما جعل عليكم في الدين من حرج ملة ابراهيم هو سماكم المسلمين من قبل و في هذا ليكون الرسول شهيداً عليكم و تكونوا شهداء على الناس فأقيموا الصلاة و آتوا الزكاة و اعتصموا بالله هو مولاكم فنعمة المولى و نعمة النصير.^۱

که در این آیات به این جمله "و ما جعل عليكم في الدين من حرج" برای قاعده نفی حرج استدلال شده است. مضمون آیه چنین است: اگر حکمی که جعل شده است در بعض از افراد آن حرجی باشد آن حکم نسبت به فردی که در مورد او حرج است برداشته می شود بخاطر اینکه اگر شارع حکم را به طور مطلق جعل کرده باشد و از مکلفین حتی از کسانی که مشقت برای آنها ایجاد می شود بخواهد آن حکم را امتثال کنند با این عبارت سازگاری ندارد. بالاخره خطاب عمومیت دارد و در عبارت از لفظ "في الدين" استفاده شده است و این عبارت می رساند که احکام اسلام منشأ خرج نمی شود. به اگر موردی باشد که تخصیص خورده باشد به این معنا که شارع بخاطر مصالحی که وجود دارد حتی در موردی که این حکم حرجی باشد نیز آن را همچنان خواسته باشد خب از محل بحث خارج می شود و منافاتی با این مباحث ندارد.

اقوال در تفسیر آیه:

بعضی از معانی را برای این آیه در تفاسیر بیان کرده اند که با این بیان ارتباطی پیدا نمی کند و طبعاً از محل استدلال هم خارج می شود.

جمع البیان:

اولین معنایی را که مرحوم طبرسی در مجمع فرموده است و گویا خود ایشان هم همین بیان را اختیار کرده است چنین بیان کرده اند:^۲

❖ أي من ضيق لا مخرج منه و لا مخلص من عقابه بل جعل التوبة و الكفارات و رد المظالم مخلصاً من الذنوب فليس في دين الإسلام ما لا سبيل إلى الخلاص من العقاب به فلا عذر لأحد في ترك الاستعداد للقيام.^۳

۱ - الحج: ۷۷ و ۷۸

۲ - مجمع البحرين، ج ۲، ص: ۲۸۹

(حرج)

قوله تعالى: ما جعل عليكم في الدين من حرج [۷۸/۲۲] أي من ضيق، بأن يكلفكم ما لا طاقة لكم به و ما تعجزون عنه، يقال خرج يخرج من باب علم: أي ضاق

۳ - مجمع البیان في تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۵

خلاصه در دين حرج و ضيقى نيست و اينطور نيست كه دين اسلام افراد را در عقوبت بياندازد بلكه راهپايى را باز کرده است تا انسان ولو مرتكب معصيت مى شود باز هم راه براى بازگشت او باز است و براى او كفارت و توبه و رد مظالم قرار داده است. اين معنايى را كه ايشان ارائه مى فرمايد خيلى ارتباطى با بحث ما پيدا نمى كند چون معنايى حرج و ضيق را در وادى اخروى معنى مى كنند. البته ايشان در ادامه دو معنايى ديگر را با عنوان "قيل" بيان مى كنند؛

❖ و قيل معناه أن الله سبحانه لم يضيق عليكم أمر الدين فلن يكلفكم ما لا تطيقون بل كلف دون الوسع فلا عذر لكم في تركه.^٤ اين بيان مرتبط به بحث ما هست به اين معنا كه خداوند متعال در امر دين ضيق نگرفته است و "مالا تطيقون" را بر مكلفين تكليف نكرده است. [البته اين كه معنا "مالا تطيقون" چيست خود بحث مستقلى دارد كه شايد موثر در تقريب باشد] در اين عبارت ادامه مى دهد كه خداوند متعال حتى کمتر از حد وسع مكلفين بر آنها تكليف كرده است.

قول سومى را هم مطرح مى كنند؛

❖ و قيل أنه يعني الرخص عند الضرورات كالقصر والتيمم و أكل الميتة عن الكلي و مقاتل و اختاره الزجاج.^٥ كه اين قيل هم مى تواند با محل بحث ما مرتبط باشد به اين معنا كه خداوند متعال در موقع ضرورت ها ترخيص داده است مثلاً در اكل ميتة و تيمم و ... در مواقع ضرورت ترخيص داده است.

در تفاسير ديگر نيز معنائى ديگرى بيان شده است. در تفسير الميزان احتمال ديگرى را در مورد آيه بيان كرده اند:

تفسير الميزان:

❖ امتنان منه تعالى على المؤمنين بأنهم ما كانوا ليبالوا سعادة الدين من عند أنفسهم و بحولهم غير أن الله من عليهم إذ وفقهم فاجتنباهم و جمعهم للدين، و رفع عنهم كل حرج في الدين امتناناً سواء كان حرجاً في أصل الحكم أو حرجاً طارئاً عليه اتفاقاً فهي شريعة سهلة سمحة ملة أبيهم إبراهيم الخفيف الذي أسلم لربه.^٦

خلاصه اينكه مردم نهي نتوانند به تنهائي به سعادت دارين برسند مگر به همين روش كه خداوند متعال منت گذاشته است و مردم را توفيق داده است و آنها را انتخاب كرده است به اين كه متدين شوند و از باب امتناه هر حرجي را از آنها برداشته است حال فرقي نمى كند كه اين حرج در اصل حكم باشد يا ممكن است در اصل حكم حرجي نباشد اما در مواردى براى افرادى ممكن است اين حكم حرجي باشد و خداوند متعال هر حرجي را برداشته است. اين بيان نيز مقداري با قاعده نفي حرج تناسب دارد.

على كل حال به مراجعه به لغت مى توان بدست آورد كه حرج به معنائى تنگنا و ضيق است و شايد با مراجعه به روايت اين نكته مشهود باشد كه حرج مقداري اشد از ضيق باشد و آنجاى را حرج مى گويند كه تنگنايى فوق العاده اى ايجاد شده باشد. حرج استعمالات ديگرى هم در آيات دارد كه ولو ممكن است به همان معنائى ضيق و ... برگردد ولى در استعمالات ظاهري به معنائى اثم و باس و مى باشد مثلاً گفته اند: "ليس على اعمى حرج و لا على اعرج حرج و لا على المريض حرج" يعنى باس و اثمى بر آنها نيست و اگر نتوانستند در جهاد و شركت كنند بر آنها گناه و باسى نيست. البته اين از مسلمات است كه حرج مرادف با اثم نيست و اينكه در اينجا بعضى آن را به اثم معنا كرده اند شايد به همان معنائى ضيق و برگردد به اين بيان كه اين تنگنا در مورد مثلاً مريض و ... نيست كه خود را در مضيقه قرار دهند و حتماً مثلاً وضو بگيرد بلكه اگر آن را به سوى بدل ترك كند باس و اثمى براى او نيست. اگر حرج مرادف با اثم و باس مى بود بايد اين صلاحيت وجود مى داشت كه در جاى او بنشيند و حال اين كه مى بينيم اين صلاحيت را ندارد مثلاً نمى شود در آيه شريفة كه فرموده اند: "اثمها اكبر من نفعها" بجاي اثم كلمه حرج را قرار داد.

تفسير نمونه:

باعث تعجب است كه چرا در بعضى از تفاسير به روايات ذيل آيه توجه نشده است و معنائى خاصى را ارائه داده اند:

❖ يعنى اگر درست بنگريد اينها [ركوع و سجود و ...] تكليف شاقى نيستند، بلكه با فطرت پاك شما هماهنگ و سازگارند، و اصولاً چون وسيله تكامل شما هستند و هر كدام فلسفه و منافع روشنى دارند كه عائد خودتان مى شود، در ذائقه جانشان تلخ نخواهند بود، بلكه كاملاً شيرين و گوارا هستند.^٧

^٤ - مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ٧، ص: ١٥

^٥ - مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ٧، ص: ١٥

^٦ - الميزان في تفسير القرآن، ج ١٤، ص: ٤١

زيادة:

اين عبارت در ارشاد الاذهان الى تفسير القرآن كه مقدم بر الميزان است آورده شده است:

و هذا امتنان منه تعالى على المؤمنين، بأنهم ما كانوا ليبالوا سعادة الدين من عند أنفسهم و بحولهم غير أن الله من عليهم فوفقهم لدينه و رفع عنهم كل حرج فيه فهو دين السباحة و اليسر. [ارشاد الاذهان الى تفسير القرآن، ص: ٣٤]

^٧ - تفسير نمونه، ج ١٤، ص: ١٨٣

در این عبارت نوعی توضیح داده اند که گویا اخبار از امری تکوینی صورت گرفته است یعنی خداوند متعال در حال اخبار از این است که این عباداتی که برای مکلفین قرار داده شده است موجب حرج و سختی بر آنها نیست و متناسب با فطرت آنها می باشد.

اما روایات در ذیل آیه:

روایت اول:

❦ في الاستبصار باسناده الى أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الجنب يجعل الزكاة أو التور فيدخل إصبعه فيه قال: ان كنت يده قدرة فأهرقه، و ان كنت لم يصبها قدر فليغتسل منه، هذا مما قال الله تعالى: «ما جعلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^۸. فردی که جنب است قبل از غسل دست خود را در ظرف آب فرو می کند حضرت فرمودند اگر دست او نجس است آب را بریزد ولی اگر دست او نجس نیست اشکالی ندارد و این از این کلام خداوند است که در دین حرج قرار نداده است. یعنی اینکه خداوند متعال حکم به این نکرده است که دست جنب ولو آلوده به نجاست نباشد چون جنب است موجب نجاست چیزی شود. چون اگر قرار بود چنین حکمی جعل شود نوعی حرج پیش می آمد و خداوند متعال از باب سهولت این نجاست را حکم نکرده است.

روایت دوم:

❦ و باسناده الى أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: انا نسافر فرمنا بالغدير من المطر يكون الى جانب القرية فيكون فيه العذرة، و يبول فيه الصبي، و يبول فيه الدواب و تروث؟ فقال: ان عرض في قلبك منه شيء فقل هكذا، يعني افرج الماء بيدك، ثم توضأ فان الدين ليس بمضيق، فان الله عز و جل يقول: «ما جعلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^۹. از حضرت سوال می کند که در کنار برکه ای می رود که در آن نجاست عرفی و شرعی وجود دارد حضرت فرمودند اگر ناراحت هستی آنها را پس بزن و بعد وضو بگیر و اشکالی ندارد چون دین در این مقدار تضییق نکرده است و خداوند متعال می فرماید: "ماجعل عليكم في الدين من حرج" تذکر: این آب با توجه به معلومات خارجی باید کُر باشد و الا حکم به طهارت در آن مشکل می شود.

^۸ - تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص: ۵۲۴

^۹ - تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص: ۵۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین و اللعن على اعدائهم اجمعین
و لاحول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم.

سقط جنین / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راههای تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [عانت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت منضبط بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

- | | |
|---|--|
| ✓ قاعده دوم: نفی حرج:..... ۱ | ✓ روایت عبد الاعلی مولى آل سام:..... ۲ |
| ✓ اما ادله مشهور برای اثبات قاعده لاحرج:..... ۱ | ✓ اشکال به استناد به این روایت:..... ۲ |
| ✓ آیات:..... ۱ | ✓ جواب:..... ۲ |
| ✓ آیه دوم:..... ۱ | |
| ✓ اما احتمال دوم:..... ۱ | |

استثنائات از حرمت خروج زن:

استثناء دوم: [اضطرار به خروج]

قاعده دوم: نفی حرج:

اما ادله مشهور برای اثبات قاعده لاحرج:

آیات:

صحبت در ادله قاعده نفی حرج بود. که آیاتی را اشاره کردیم. آیه دومی را مطرح کرده اند آیات آخر سوره حج بود.

آیه دوم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

﴿وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَأَ أَيُّكُمْ إِبرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ.

برای این آیه در مجمع البیان معنایی را ارائه داده اند که این آیه را مربوط به عقوبت های اخروی می کند که این بیان در جلسه قبل گذشت اما روایاتی که در ذیل این آیه کریمه رسیده است با این معنا سازگار نیست. بلکه می شود معنای جامعی را در نظر گرفت که احتمال جمع را نیز شامل شود که برای حرج معنای عامی قرار داده شود که نتیجه چنین می شود که دین اسلام مومنین را در تنگنا قرار نمی دهد حال چه این تنگنا دنیوی و مقام امتثال باشد و یا چه مراد ضیق اخروی باشد. ولی بحث در این است که باید آیه را به نوعی معنا کرد که اختصاص به عقوبت های اخروی پیدا نکند چون از ظاهر آیه نیز چنین بدست می آید که چنین اختصاصی را نداشته باشد و این احتمالی را که در مجمع و بعضی از کلمات دیگر بیان شده است را باید به شکلی مندفع کرد.

اما احتمال دوم:

احتمال دومی را نیز مطرح کرده اند که معنای حرج همین معنای حرج در مقام امتثال باشد به این شکل که آیه می خواهد حرج را مرتفع کند و اطلاق دارد در اینکه چه حرج در اصل حکم باشد به این بیان که امتثال این حکم نوعاً موجب حرج است یا این حرج به نحو اتفاقی رخ می دهد یعنی کثیر از مکلفین با امتثال آن به حرج نمی افتند اما ممکن است عده ای ولو قلیل از این حکم در حرج قرار بگیرند.

منتهی در روایاتی که بعضی از آنها را در جلسه قبل متعرض شدیم چنین بدست می آید که خداوند متعال در جعل احکام گاهی توسعه ای را قائل شده است که این موارد در روایات مشخص شده است سوال در این است که آیا می شود از مواردی که در روایات بیان شده است تعدی کرد؟! اگر تنهای همین موارد که در روایات مشخص شده است مورد جمله در آیه باشد از این عبارت نمی شود قاعده کلی استفاده کرد؟ بلکه عبارتی می شود که موارد آن در روایات مشخص شده است و خارج از آن موارد بیان ندارد.

مثلاً فردی را فرض کنید که وضو گرفتن برای و مشکل شد مثلاً مسح سر برای او حرجی شد و این در حالی است که نوعاً و غالباً وضو گرفتن هیچ مشکلی را برای دیگران ایجاد نمی کند آیا می شود از این عبارت وضو در مورد این شخص را حرجی قلمداد کرد و به استناد این عبارت وضو را از این فرد مرتفع کرد؟ و این در حالی است که در روایات این مورد را از موارد حرج قرار نداده اند.

بعضی در این طلب اشکال کرده اند که اینجا دو مطلب است؛ حرجی که در قاعده مطرح است، حرج شخصی است یعنی اصل حکم نوعاً حرجی نیست بلکه برای فردی حرج بوجود می آید و در این مقام است که قاعده [بر فرض تسلیم] بیان پیدا می کند و حرج را مرتفع می کند ولی حرجی که در روایات آمده است

و به آیه ربط پیدا کرده است، حرج شخصی نیست. و استفاده هر دو مورد هم از آیه محل اشکال است یعنی نمی شود هم حرج شخصی و هم نوعی را از آیه استفاده کرد.

البته اگر قرار باشد با توجه به روایات بحث شود یک روایت مطرح است که شاید از این روایت بشود حرج شخصی را استفاده کرد؛

روایت عبد الاعلی مولى آل سام:

عَمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَزَّ وَثَرْتُ فَأَنْقَطَعَ ظُفْرِي فَجَعَلْتُ عَلَى إِضْبَعِي مَرَّزَةً فَكَيْفَ أَضَعُّ بِالْوُضُوءِ قَالَ يُعْرِفُ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ اللَّهُ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ خَرَجٍ امْتَسَخَ عَلَيْهِ.^۲

حاصله:

فردی از امام علیه السلام سوال می کند که ناخن او برداشته شده است و بر انگشت [بحث است که این انگشت آیه انگشت دست است یا انگشت پا است] او مرهمی وجود دارد سوال این است که هنگام وضو لازم است این مرهم را بردارد؟ و این در صورتی است که برای او مشکل است حتی ممکن است برداشتن مرهم ضرر هم نداشته باشد. حضرت در جواب فرموده اند: این مثال و آنچه مانند اوست از کتاب خداوند معلوم می شود که فرموده است: "ما جعل علیکم فی الدین حرج" و بعد حضرت فرمودند: بر همان مرهم مسح بکشید.

در این روایت حضرت فرموده اند: "يعرف هذا و اشباهه" که این بیان رسانند این است که حضرت قاعده ای ارائه می دهند که در این صورت مرتبط با قاعده ای می شود که بین فقهاء مطرح است.

اشکال به استناد به این روایت:

سند روایت خوب است فقط در مورد "عبد الاعلی آل سام" گفته می شود که توثیق رسمی ندارد ولی بنا بر مسلک جمعی از بزرگان که مشایخ ثلاثه [ابن ابی عمیر، صفوان، بزطی] را عناوین توثیقات عامه دانسته اند وثاقت ایشان را نیز از همین راه اثبات می کنند لذا به لحاظ سند روایت ضعیفی ندارد.

بحث در این است که تقابل این روایت با روایات دیگر چگونه می شود آیا وجه جمعی وجود دارد یا تعارض می شود؟ در روایات سابق عبارت را به حرج نوعی توضیح داده بودند که حتی در مورد آنها گفته شد که تشخیص آنها بدست خود شارع است و حیطه اختیارات مکلفین نیست اما در این روایت ظهور این است که حرج شخصی است.

جواب:

ممکن است در این مقام مفاد آیه اینگونه تقریب شود تا این اشکال مندفع باشد؛

حق متعال در دین خود هیچ حرجی قرار نداده است. اولاً در احکام ملاحظه فرموده است که این حکم نوعاً مشتقت بار نباشد بلکه گاهی خود شارع بعضی از احکام را بخاطر تسهیل بر عباد تقلیل داده است مانند صلاة و صوم مسافر و ... ثانیاً در همین احکام که حتی تسهیل بر عباد را شارع لحاظ فرموده است اگر بر بعضی حرج باشد باز هم شارع آن حکم را جعل نکرده است.

اگر روایات دسته اول که حرج نوعی را مرتفع کردند نمی بود انصاف این بود که از آیه اطلاق را برداشت می کردیم و حرج نوعی و شخصی را تماماً مرتفع می کرد لذا استفاده معنای جامع خیلی هم دور از آبادی نیست.

از طرفی اشکال استعمال لفظ در اکثر از معنا هم حاصل نمی آید بلکه این مطلبی عرفی است که خداوند متعال هیچ نوع حرجی را برای عباد قرار نداده است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

سقط جنین / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راههای تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [مانعت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت منضبط بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

✓ نتیجه گیری:..... ۲	✓ قاعده دوم: نفی حرج:..... ۱
✓ آیه سوم:..... ۲	✓ اما ادله مشهور برای اثبات قاعده لاحرج:..... ۱
✓ استشهاد قول لغوی:..... ۲	✓ آیات:..... ۱
✓ نظر آیه الله سیستانی:..... ۲	✓ آیه دوم:..... ۱
✓ روایت مسعدة بن صدقة:..... ۳	✓ نتیجه تا اینجاى بحث:..... ۱
✓ بازگشت به اصل بحث:..... ۳	✓ قیاس اولویت:..... ۲
✓ تنبیه فی قاعده نفی الحرج:..... ۳	✓ استشهاد:..... ۲
	✓ روایت عبد الاعلی مولى آل سام:..... ۲

استثنائات از حرمت خروج زن:

استثناء دوم: [اضطرار به خروج]

قاعده دوم: نفی حرج:

اما ادله مشهور برای اثبات قاعده لاحرج:

آیات:

صحبت در ادله قاعده نفی حرج بود. که آیاتی را اشاره کردیم. آیه دومی را مطرح کرده اند آیات آخر سوره حج بود.

آیه دوم:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. ﴾

﴿ وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ. ١ ﴾

نتیجه تا اینجاى بحث:

پس این آیه کریمه ولو روایات ذیل آن بیشتر در مورد حرج نوعی است به این معنا که شارع مقدس بخاطر ایجاد یسر در بعضی از احکام مشقت و سختی آنها را برداشته است. از جمله روایاتی که در این باب نقل شده است؛

﴿ فَأَمَّا مَا رَوَاهُ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ الْهَيْثَمِ بْنِ غُرَّةَ السَّجَمِيِّ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُخْرَمِ يُرِيدُ إِسْتِبَاعَ الْوُضْوءِ فَيَسْقُطُ مِنْ لِحْيَتِهِ الشَّعْرَةُ وَ الشَّعْرَتَانِ فَقَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ. ٢ ﴾

﴿ مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ الْجُنْبِ يُغْتَسِلُ فَيَنْتَضِحُ مِنَ الْمَاءِ فِي الْإِنَاءِ فَقَالَ لَا بَأْسَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ. ٣ ﴾

در حین غسل جنابت قطره ای از آبه به داخل ظرف بر می گردد حضرت فرمودند اشکالی ندارد و در ادامه آیه مورد بحث را قرائت می فرمایند.

از این روایات حاصل می شود که خداوند متعال در بعضی از احکام جهت مطابقت با یسر را لحاظ فرموده است.

لهذا اگر قرار باشد توضیح در این حد باشد از آیه کریمه نمی شود قاعده کلی استفاده کرد چون مسلماً بعضی از احکام در شریعت وجود دارد که به این معنا مطابق با یسر نیستند مانند تنجیس مع الواسطه و که نوعی صعوبت در آن وجود دارد و حال آنکه آن احکام ثابت هستند لذا معلوم می شود که شارع مقدس در هر موردی که خواسته است ملاحظه فرموده است مانند روزه مسافر که از او برداشته و نمازش شکسته شده است ولو این روزه و نماز برای خیلی شاید صعوبتی نداشته باشد که در سفر کامل اتیان کنند ولی رفع آن مطابق با یسر است و این یسر است که لحاظ شده است و در روایت خداوند متعال این مطلب را هدیه ای به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آیه عنوان کرده است و در طرف مقابل هم لحاظ شارع در این است که در فلان تکلیف دشواری و صعوبت باشد. خلاصه این را نمی شود به عنوان یک قاعده مطرح کرد و تشخیص آن بدست شارع است لذا تعبدی می شود.

١ - الحج: ٧٧ و ٧٨

٢ - الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ٢، ص: ١٩٨

٣ - وسائل الشیعة، ج ١، ص: ٢١٢

اما در جلسه قبل بیان شده که بعید نیست که معنای جامعی را از آیه استفاده کرد و مفاد قاعده، حاصل شود. یعنی از آیه اطلاقی برداشت شود به این بیان که خداوند متعال هیچ نوع حکم حرجی را جعل نکرده است.

قیاس اولویت:

قسمی از حرج ها، شخصی هستند که امتثال حکمی برای فرد موجب حرج می شود و قسمی دیگر از حرج ها نوعی هستند. چه اشکالی دارد که گفته شود این آیه کریمه نفی هر دو نوع حرج را می کند؟! یعنی گفته شود هیچ نوع حرجی جعل نشده است. اگر شارع مقدس در احکامش جهت یسر را لحاظ کرده است و صعوبت در خیلی از احکام برداشته شده است عرفاً این معنا به نحو قیاس اولویت یا قیاس مساوات استفاده می شود که وقتی که شارع بعضی از احکام را بخاطر لحاظ جهت یسر برداشته است پس معنا ندارد که گفته شود امتثال ولو نسبت به کسانی که برای آنها موجب حرج شخصی در حد بالا می شود در همه احکام لازم است!! این بیان با اینکه خود شارع در بعضی از احکام حرج را برداشته است حتی در مورد کسانی که حرجی بر آنها نیست تناسب ندارد. چطور می شود که در بعضی از احکام که حرج نوعی است [یعنی حکم برای بعضی حرجی است اما برای بعضی اصلاً حرجی ندارد] شارع حرج را مرتفع کرده باشد ولی در حرج شخصی [یعنی برای عده ای واقعاً حرج شدید باشد] همچنان حکم باقی مانده باشد؟ علی کل حال بعید نیست ظهور آیه هر دو قسم از حرج را شامل شود.

استشهاد:

برای این مطلب می شود به روایتی که در جلسه قبل بیان شد استشهاد کرد:

روایت عبد الاعلی مولى آل سام:

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَزَّ وَثَرْتُ فَأَنْقَطَعَ طُفْرِي فَجَعَلْتُ عَلَى إِضْبَعِي مَرَاةً فَكَيْفَ أَضَعُ بِالْوُضُوءِ قَالَ يُعْرِفُ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ اللَّهُ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ أَمْسَحَ عَلَيْهِ.

در این روایت حرج شخصی مورد بحث واقع شده است و حضرت تصریح فرمودند به این که "يعرف هذا و اشباهه" و از این عبارت نوعی شمول نیز فهمیده می شود. یعنی هر جا که شبیه این مطلب دیده شد ولو بطور مطلق حکم شده باشد اما امتثال آن در بعضی از افراد مبتلی به حرج است می شود به آیه تمسک کرد و گفت رعایت آن حکم نسبت به فرد مورد نظر لازم نیست.

نتیجه گیری:

در نهایت با این تقریبی که ارائه شد می شود از آیه کریمه استفاده قاعده کرد. البته اشکالاتی در کلمات علماء بیان شده است که تلویحاً از آن اشکالات در ضمن بحث جواب داده شد. و این اولین دلیل برای صحت قاعده نفی حرج بود.

آیه سوم:

عَنْ لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا....^۴

بعضی از بزرگان که در استفاده از آیات قبل اشکال کرده اند به این آیه تمسک کرده و گفته اند شاید تنها آیه ای که بشود برای قاعده نفی حرج استدلال کرد همین آیه باشد.

وسع در اینجا به معنای قدرت و توان نیست بلکه همان فردی را که قدرت بر انجام آن را دارد اگر همراه با مشقت باشد گفته می شود این عمل در وسع او نیست. سعه در مقابل ضیق است نه اینکه در مقابل عجز باشد.

استشهاد قول لغوی:

در کلمات لغویین نیز گفته شده است که سعه خلاف ضیق و عسر است.^۵

بنابراین معنای آیه چنین می شود: خداوند متعال هیچ نفسی را تکلیف نمی کند مگر به آنچه مکلف در آن سعه دارد یعنی موجب عسر و حرج او نباشد. لذا آن تکلیفی را که فوق طاقت است نه اینکه قدرت آن را نداشته باشد بلکه منظور آن تکلیفی که مشقت داشته باشد را خداوند متعال جعل نکرده است. البته باید در نظر داشت که منظور از مشقت این نیست که هیچ مشقتی و کلفتی نداشته باشد چون نفس تکلیف بر این اساس است که مقداری کلفت و سختی دارد بلکه منظور این است که مشقتی خارج از طاقت نباشد که شاید همان حرج معنا شود که مکلف عادتاً تحمل آن را ندارد.

نظر آیه سیستانی:

ایشان در بحث وضو به این مطلب اشاره فرموده اند:

ابتدا در استدلال به آیات اول و دوم اشکال کرده اند به این که ظهور در این دو آیه حرج نوعی است لذا نمی شود برای قاعده استدلال کرد.

^۴ - تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ۱، ص: ۳۶۳

^۵ - البقرة: ۲۸۶

^۶ - و السعة: نقیض الضیق [لسان العرب، ج ۸، ص: ۳۹۲]

و السعة: عدم الضیق. و الواسع: ضد الضیق [جمع البحرين، ج ۴، ص: ۴۰۴]

اما همانطور که گفته شد می شود برای آیات اول و دوم معنای جامعی را در نظر گرفت که شامل حرج شخصی هم بشود و می توان به روایت عبد الاعلی آل سام هم استنهاد کرد. در تقریرات قبل آية الله سیستانی به سند روایت عبد الاعلی اشکال کرده بودند ولی بعدا معلوم شد که سند روایت هم مشکل ندارد که توضیح اجمالی این بحث در جلسه قبل گذشت.

سید محمد رضا سیستانی به روایت دیگری نیز در مقام اشاره کرده اند:

روایت مسعدة بن صدقة:

وَعَنْهُ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مِمَّا أُعْطِيَ اللَّهُ أُمَّتِي، وَفَضَّلَهُمْ بِهِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ، أُعْطَاهُمْ ثَلَاثَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطَهَا إِلَّا نَبِيٌّ: وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ إِذَا بَعَثَ نَبِيًّا قَالَ لَهُ: اجْتَهِدْ فِي دِينِكَ وَ لَا حَرْجَ عَلَيْكَ، وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أُعْطِيَ ذَلِكَ أُمَّتِي حَيْثُ يَقُولُ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ يَقُولُ: مِنْ ضَيْقٍ.^٧

این روایت را با تکلفاتی به حرج نوعی تفسیر کرده اند که البته ظاهر در این روایت در این است که نسبت به حرج اطلاق دارد و منحصر به حرج شخصی یا نوعی نیست و از طرفی هم حرج را معنای ضیق معنا کرده است.

بازگشت به اصل بحث:

در نهایت اگر ماندن در خانه برای زن موجب حرج شخصی شود لازم نیست از شوهر برای خروج اذن بگیرد.

تنبيه في قاعده نفی الحرج:

آیا قاعده نفی حرج فقط حکومت بر ادله احکام وجوبیه دارد یا احکام تحریمیه را هم شامل است؟
گویا در کلمات بعضی از فقهاء مانند مرحوم صاحب مستمسک آمده است:

❖ لكن ليس بناء الفقهاء عليه، فلا يجوز الزنا للحرج، و لا يجوز أكل مال الغير للحرج، و لا يجوز شرب الخمر للحرج، فلا يكون الحرج مجوزاً لفعل المحرمات عندهم، و إن كان مجوزاً لترك الواجبات، و إن كان الفرق بين الواجبات و المحرمات في ذلك غير ظاهر، و مقتضى دليل نفيه نفى التحريم كنفى الوجوب.^٨

حاصله:

ارتکاز فقهی وجود دارد که نفی شود مثلاً حکم به جواز زنا کرد در مورد کسی که در حرج واقع شده است مثلاً جوانی تمکن از ازدواج ندارد و در مقابل می گوید برای او حرج حاصل شده است نفی شود این فرد از باب نفی حرج دنبال بعضی از مسائل محرم راه بیافتد.

مورد بحث ما هم می تواند از این مقوله باشد چون بحث از خروج زن را هم می شود از محرمات قرار داد و هم می شود از واجبات قرار داد. یعنی هم می شود گفته شود " خروج زن از خانه بدون اذن شوهر حرام است " و هم می شود گفت: " برای خروج از خانه اذن گرفتن از شوهر واجب است " گرچه شاید اظهر این باشد که حکم در مقام، تحریمی باشد. حال بحث می شود که آیا با اشکالی که مرحوم حکیم کرده اند آیا می شود برای این بحث هم از قاعده نفی حرج استفاده کرد یا نه؟

^٧ - قرب الإسناد (ط - الحديث)، متن، ص: ٨٤

^٨ - مستمسک العروة الوثقی، ج ١٤، ص: ٢٤٧

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العليّ العظيم.

سقط جنين / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راههای تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [عانت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت منضبط بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

- ✓ ✓ ✓
ماحصل از مباحث قبل: ۱
جواب از اشکال مستمسک: ۱
نتیجه این جواب: ۱

ماحصل از مباحث قبل:

صحبت در قاعده نفی حرج بود و تطبیق آن بر مقام [حرمة خروج المرأة من بیت زوجها اذا كان وقوف المرأة في البيت حرجيا بأى نحو كان] اشکالی که در جلسه قبل مطرح شد این بود که آیا قاعده نفی حرج همانطور که شامل واجبات می شود شامل محرمات هم می شود؟ البته بعضی تعبیر کرده اند که قاعده نفی حرج در احکام وجودیه جاری می شود آیا در احکام عدمیه هم جاری می شود؟ که در این تعبیر بجای واجبات و محرمات تعبیر وجودیه و عدمیه را آورده اند. از کتاب مستمسک اشکالی نقل شد که مبنای فقهاء بر این است که احکام تحریمیه با قاعده نفی حرج برداشته نمی شود و مثال زده اند به اینکه حرمت زنا، حرمت اکل مال غیر و ... را نمی شود با حرجی بودن برداشت. اگر این اشکال ثابت باشد در مقام که بحث از حرمت خروج زن بدون اذن شوهر است (در فرضی که بقاء در خانه برای زن حرجی باشد) را با قاعده نفی حرج نمی شود برداشت.

جواب از اشکال مستمسک:

این نسبتی را که به فقهاء داده اند ثابت نیست.

اینکه نمی شود حرمت زنا و حرمت سرقت و را نمی شود با قاعده نفی حرج مرتفع کرد دلیل برای این مدعا نمی شود. گاهی احرار می شود که مصلحت و اهمیت حکم در نزد شارع زیاد است و فقیه شک می کند که در باب زنا و سرقت و ... اگر فردی بخواهد پرهیز کند آیا برای او مشقت می شود؟ به دو شکل ممکن است این مشقت تصویر شود؛

الف) گاهی اینطور تصویر می شود که مثلاً مردی در خانه ای به دام افتاده است و زن اجنبیه نیز در این خانه هست و برای مرد امر دائر است بین اینکه از مواجهه با آن زن پرهیز کند یا به گناه بیوفتد و این حالت برای او مشقت آور است از طرفی فرض این است که تحدید به قتل و ... نیز وجود ندارد. در چنین فرضی گرچه بسیار مشکل است ولی بعید است شارع حکم به جواز زنا کند و این تحمل این مشقت گرچه بسیار مشکل است ولی ارزش دارد. و این ارتکاز فقهی است که به خاطر احرار اینک حرمت زنا اهمیت بالایی دارد شارع حکم به جواز نمی کند.

ب) و گاهی تصویر چنین است که در فرض بالا اگر فرد الان زنا را ترک کند مشقتی برای او نیست ولی بعداً امری پیش می آید که آن امر برای او قابل تحمل نیست [مفروض این است که به حد ضرر نمی رسد] مثلاً از باب تنظیر اگر حلق لحیه حرام باشد و این فرد بخواهد این حرمت را رعایت کند و برای خود ریش قرار دهد باعث می شود که بعداً مردم او را مسخره کنند و به استهزاء گرفته شود به نحوی که تحمل این مطلب برای او مشکل می شود.

تذکر: اطمینان دارد و برای او محرز است که اگر چنین عملی را رعایت کند بعداً باعث مشقتهایی مانند سخریه و استهزاء و می شود و احتمال در مقام خیلی جایگاهی پیدا نمی کند و و یا حداقل ممکن است به کمتر از اطمینان اشکال شود.

این تصویر دوم جای تأمل دارد. بلکه اگر به حد ضرر برسد می شود از قاعده لا ضرر استفاده کرد اما صرف حرج های اینطوری خالی از تأمل نیست. اجلاً آن مثالهایی را که در مستمسک بیان کرده اند به لحاظ اهمیتی که در آنها وجود دارد از قاعده حرج استفاده نمی شود لذا وجود این مثالها نمی تواند مشکلی به احکام تحریمی به نحو اطلاق درست کند. چرا که این مطلب [احراز اهمیت بالا] اگر در واجبات هم تصویر شود باز هم نمی شود از قاعده نفی حرج استفاده کرد مثلاً اگر در واجبی درجه اهمیت بالای آن احراز شود باز هم نمی شود از قاعده برای رفع حکم ولو حرجی باشد استفاده کرد.

نتیجه این جواب:

بین محرمات باید تفصیل داد و آن تفصیل در این است که آیا از درجه اهمیت بالایی برخوردار است یا نیست که اگر برای حرامی درجه اهمیت بالایی احراز شود قاعده نفی حرج محدود می شود و در آن مورد جاری نمی شود. کما اینکه این تفصیل بین واجبات نیز وجود دارد. به عبارت دیگر قاعده نفی حرج محدود و مقید می شود به اینکه آیا موردی که قرار است قاعده در آن جاری شود در چه درجه ای از اهمیت است.

حال اگر حرمت خروج زن باعث مشقت بر او شود ولو حکم تحریمی است می شود قاعده نفی حرج در آن جاری شود. در محل بحث هر دو تصویر فوق قابل تصور است یعنی اینکه اگر در خانه بماند در همان لحظه برای او مشقت حاصل می شود و یا اینکه الان ماندن مشقت ندارد ولی اگر بماند مطمئناً بعداً برای او

مشقت حاصل می شود. و ظاهراً آن درجه از اهمیت بالا که مثلاً در زنا و سرقت و وجود دارد در مانحن فيه وجود نداشته باشد لذا جریان قاعده بلا اشکال است.^۱

بازگشت به تقسیم ابتدائی:

سه جهت برای جواز خروج زن از خانه شوهر بدون اذن او عنوان شد. دو مورد از آنها بحث شد و مورد سومی که عنوان کرده بودند این بود که اگر زن به خروج از خانه مضطر شود؛ "ما من شيء حرمه الله الا وقد احله لمن اضطر اليه"

^۱ - زیادة:

ضابطه در مقدار اهین حرج در چیست؟ یعنی تا چه مقدار از اهمیت در حکم مانع از اجرای قاعده حرج می شود؟

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما بقية الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

سقط جنين / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راههای تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [مانعت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت منضبط بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

- | | |
|--|------------------------|
| ✓ قاعده سوم: "حلیة مضطر اليه"..... ۱ | ✓ قول لغوی:..... ۲ |
| ✓ اولاً: مدرک این قاعده:..... ۱ | ✓ تفسیر المنار:..... ۲ |
| ✓ نتیجه گیری:..... ۲ | |
| ✓ ثانیاً تحقیق در معنا و محدوده معنای اضطرار:..... ۲ | |

استثنائات از حرمت خروج زن:

استثناء دوم: [اضطرار به خروج]

قاعده سوم: "حلیة مضطر اليه"

برای جواز خروج زن از بیت، بدون اذن شوهر در مواردی که بقاء او در بیت مستلزم ضرر معتنا به یا حرج شدید است قاعده سوم را که می شود مورد تمسک قرار داد. و آن قاعده همانطور که قبلاً هم به آن اشاره شد قاعده "حلیة مضطر اليه" است.

اولاً: مدرک این قاعده:

در آیات کریمه^۱ به این قاعده اشاره شده است و برای آن جزئیاتی و مواردی هم بیان شده است اما اینکه این حلیت بر مضطر اليه به صورت قاعده باشد و در مواردی غیر از مورد های آیه کریمه هم دلالت داشته باشد مباحثی وجود دارد. به عبارتی آیا می شود از موارد آیه کریمه تعدی کرد و این حلیت را در غیر موارد مذکور بیان کرد؟ پس تا اینجا از آیات قرآن نشد برای این قاعده دلیلی اقامه کرد چون در آیات، برای این مطلب مورد بیان شده است و می شود این کبری را فقط برای همین موارد دانست. اما در روایات شاید بهتر بشود برای قاعده بودن و کلی بودن این قاعده شاهد آورد؛

روایت سیاه:

و بِالْإِسْتِئْذَانِ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي عَيْتِيهِ الْمَاءُ فَيُتْرَعُ الْمَاءُ مِنْهَا فَيَسْتَلْقِي عَلَى ظَهْرِ الْأَيَّامِ الْكَثِيرَةِ أَرْبَعِينَ يَوْماً أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ فَيَمْتَنِعُ مِنَ الصَّلَاةِ الْأَيَّامَ وَ هُوَ عَلَى خَالِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِيَنِ اضْطُرَّ إِلَيْهِ.^۲

سند روایت:

سند روایت به اعتبار این که "ساعة" در آن وجود دارد موثق می شود چون ایشان گرچه در کتب رجال توثیق شده ولی واقعی است. و نکته دوم در مورد سند روایت این است که این روایت مضمرة است یعنی روایت با ضمیر به معصوم نسبت داده شده است. البته این بحث در جای خود گذشته است و در اعتبار اینگونه از روایات اشکالی باقی نمانده است. یکی از عللی که برای مضمرة بودن برخی از روایات آورده اند این است که راوی روایت اولی را که نقل کرده است همراه با نام امام بوده و از روایت دوم به بعد بجای اینکه به نام امام تصریح کند از ضمیر استفاده کرده است که این کار موافق با آداب ویرایش است و بعد ها که این روایت در ابواب مختلف پراکنده شده است مقداری در استناد روایت مشکل ایجاد شده است. خلاصه مضمرة بودن در روایات ضرر ندارد چون فی الجمله روشن است که این روایت از معصوم نقل شده است.

اما متن روایت:

از حضرت در مورد مردی که جشمان خود را عمل کرده است و به خاطر این عمل مجبور است روزهای متعددی به پشت بخوابد سوال می کند و اینکه برای او خواند نماز متعارف میسر نیست حضرت فرمودند: "لَا بَأْسَ بِذَلِكَ"^۳ و در ادامه قاعده مورد نظر را عنوان فرمودند "لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِيَنِ اضْطُرَّ إِلَيْهِ"

^۱ - چند آیه ای که این مطلب در آن اشاره شده است و برای آن مواردی بیان شده است عبارتند از:

البقرة: ۱۷۳ إِيَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخُزَيْرِ وَ مَا أَهَلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
المائدة: ۳ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخُزَيْرِ وَ مَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُفَوَّذَةُ وَ الْمُرْدِيَّةُ وَ التَّلْحِيحُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ يَفْسُقُ الْيَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

الأنعام: ۱۴۵ قَالَ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خُزَيْرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ أَوْ فَيْسَقًا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

النحل: ۱۱۵ إِيَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخُزَيْرِ وَ مَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۵، ص: ۴۸۲

^۳ - زیادة:

در معنای باس اختلافاتی وجود دارد که جلسات قبل مفصل در مورد آن بحث شد. و حاصل آن چنین است [نفی باس ظهور در نفی حرمت دارد همچنانکه فقهاء وجود باس را دالّ بر حرمت دانسته اند]

البته بحث است که چرا حضرت در این روایت از این عبارت استفاده کرده اند و حال آنکه نماز واجب است و از موارد "حرمة الله" نیست در جواب این مطلب توضیح داده اند که گاهی در لسان روایات از ترک واجب هم تعبیر به حرام شده است.

روایت ابی بصیر:

عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ حُسَيْنٍ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: (سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنِ الْمَرِضِ هَلْ تُنْفِسُ لَهُ الْمَرْأَةُ شَيْئًا فَيَسْجُدَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُضْطَرًّا لَيْسَ عِنْدَهُ غَيْرُهَا وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ.^٤

سند روایت:

در مورد سند این روایت می توان در مورد فضاله تحقیق کرد که او از چند حسین روایت نقل می کند از حسین بن ابی الاعلی، از حسین بن ابی حمزه و از حسین بن عثمان. ولی در نهایت می شود سند روایت را معتبر دانست.

متن روایت:

سوال در این روایت این است که آیا می شود همسر فردی برای او مهر بگیرد تا او سجده کند حضرت می فرماید نمی شود مگر اینکه فرد مضطر به این کار شود و در نهایت و ذیل روایت همان کبرای محل بحث را فرموده اند.

روایت اسماعیل جعفی:

عَنْهُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ وَ عَدَّةٍ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ كُلِّ شَيْءٍ اضْطُرَّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ.

سند روایت:

"عنه" در این روایت به سند های قبل بر می گردد که "محمد بن خالد برقی" باشد و سند روایت در هر صورت معتبر است.

متن روایت:

حضرت به مناسبت بحث تقیه می فرماید: در هر بحثی تقیه هست و در ادامه قاعده را بیان می کنند که خود تقیه نیز از مصادیق اضطرار است.

این روایت در کافی شریف:

عَلَيْهِ بِنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَرَ عَنْ ابْنِ أَدْنَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ وَ مَعْمَرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَامٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةَ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يَضْطُرُّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ.^٥

با مقایسه این دو متن می توان گفت که متن محاسن روشن تر است.

روایت حریر بن عبد الله [حدیث رفع]:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي التَّوْحِيدِ وَ الْخِصَالِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَفَعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةَ أَشْيَاءَ الْخَطَا وَ النَّسْيَانِ وَ مَا أُرْكِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْخَسَدَ وَ الطَّيْرَةَ وَ التَّفَكُّرَ فِي الْمَوْسُئَةِ فِي الْخَلْوَةِ مَا لَمْ يَطْلُقُوا بِشَفْوَةٍ.

در این روایت نیز یکی از قرائن که از امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفع شده است اضطرار است. البته در این روایت چون لفظ "امتی" آمده است گفته اند که باید بر همه امتنان باشد و نمی شود در مورد یک طرف امتنان باشد و در مورد دیگری نباشد لذا در مقام که بحث از خروج زن است گفته می شود که چون خروج زن امتنان بر او هست اما امتنان بر زوج نیست این روایت محل جریان ندارد اما در روایات دیگری که عنوان شد این اشکال وجود ندارد.

نتیجه گیری:

با وجود این روایات متعدد، می شود ادعا کرد که قاعده، مسلم و ثابت است یعنی می شود از مواردی که در آیه گفته شده است تعدی کرد و هر جایی که اضطرار وجود داشته باشد می شود از این قاعده استفاده کرد.

ثانیا تحقیق در معنا و محدوده معنای "اضطرار":

این تحقیقی است که آیه الله سیستانی در بحث تزام مطرح کرده اند.

آیا مراد از اضطرار، مطلق حاجت به شیء است یا باید قیودی را در معنای آن در نظر گرفت؟

قول لغوی:

قاموس: الاضطراب الاحتياج الى الشيء. و اضطره اليه اي؛ احوجه و الجأ فاضطر

و در کل اضطرار را به نوعی به معنای مطلق احتیاج معنا کرده است. اما معنای لغوی، خلاف انصراف است یعنی از مطلق حاجت تعبیر به اضطرار نمی شود. مثلاً اگر فردی بسیار گرسنه شود و غذایی را احتیاج پیدا کند و آن را نخورد آیا به او گفته می شود که مضطر شده است! ظاهراً که در این مورد نمی گویند که مضطر شده است.

تفسیر المنار:

در ذیل قول خداوند متعال؛

^٤ - وسائل الشیعة، ج ٥، ص: ٤٨٣

^٥ - الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ٢، ص: ٢٢٠

﴿فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^٦

گفته است:

❖ الاضطرار هو دفع الانسان الى ما يضره و حمله عليه او الجائه اليه فهو صيغة افتعال من الضرر و اصل معناه الضيق. خلاصه معنای اضطرار، قبول ضرر است یعنی انسان از ضرری به ضرر دیگری فرار کند مثلاً اكل ميتة حرام است ولی چون انسان خوف تلف دارد از اين خوف تلف فرار می کند به ضرری تشریعی و محرم که اكل ميتة باشد. و این فرد را مضطر می گویند. و لذا مطلق حاجت به شيء را اضطرار نمی گویند.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما بقيّة الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

سقط جنين / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راههای تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه
اولی: [مانعت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت منضبط بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق
استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

- | | |
|--------------------------------------|--------------------------------------|
| ✓ قاعده سوم: "حلیة مضطر اليه"..... ۱ | ✓ اشكال:..... ۲ |
| ✓ بعض دیگر از روایات:..... ۱ | ✓ تطبیق اشكال در مقام:..... ۲ |
| ✓ روایات باب تقیه:..... ۲ | ✓ جواب از اشكال:..... ۲ |
| ✓ روایات باب آکراه:..... ۲ | ✓ شاهد بر جریان قاعده اضطرار:..... ۳ |
| ✓ نکته ای در باب اضطرار:..... ۲ | |

استثنائات از حرمت خروج زن:

استثناء دوم: [اضطرار به خروج]

قاعده سوم: "حلیة مضطر اليه"

صحت در حدیث اضطرار بود.

تذکر:

اجلاً این جهت گفته شد که حدیث اضطرار در ضمن چند روایت بیان شده است. گرچه در ابتداء آنها ذکر مصداق شده است ولی از آن به عنوان اصلی کلی یاد کرده بودند. جزئیات دیگری نیز از این قاعده در روایات متفرقه بیان شده است یعنی در روایاتی از مسائلی سوال شده است و اضطرار مجوز ارتکاب حرام شده است. در خود آیات شریفه در مورد میتة و دم و خمر و بیان داشته اند و در روایات نیز موارد مختلفی بیان شده است.

بعض دیگر از روایات:

و یأستاده عن الحسن بن سعيد عن القاسم بن محمد عن أنان بن عثمان عن محمد بن الحنفی قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يجنب في الثوب أو يصبه بولاً و ليس معه ثوب غيره قال يصلي فيه إذا اضطر إليه.^۱

که در این روایت در مورد مردی سوال شده است که لباس او یا آغشته با منی است و یا بول و یا که حضرت فرمودند اگر مضطر به آن لباس شد در همان لباس نماز بخواند.

و یأستاده عن الفضل بن محمد بن أحمد بن داود عن أبيه عن علي بن الحسين عن محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن الحسن بن علي بن فضال عن عمرو بن سعيد عن مصاديق بن صدقة عن عمار بن موسى عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال: قلت فإن مات رجل مسلم و لبس معه رجل مسلم و لا امرأة مسلمة من ذوي قرابته و معه رجال نصارى و نساء مسلمات ليس بئنه و يئنه قرابته قال يغتسل النصاري ثم يغتسلونه فقد اضطر و عن المرأة المسلمة تموت و ليس معها امرأة مسلمة و لا رجل مسلم من ذوي قرابته و معها نصراثة و رجال مسلمون قال تغتسل النصراثة ثم تغتسلها.^۲

که در این روایت در مورد غسل میت مسلمان سوال شده است و حضرت به عنوان اضطرار اشاره می کنند.

و یأستاده عن الحسن بن الحسين ياستاده عن إسماعيل بن جابر أنه سأل أبا عبد الله عليه السلام عن المخرج إذا اضطر إلى سغوط فيه وسك من ريح تغرض له في وجهه و عليه ثوبه فقال استعط به.^۳

و در این روایت بحث استعمال عطر برای محرم سوال شده است در فرضی که به آن مضطر شده باشد که حضرت فرموده اند اشکالی ندارد.

و یأستاده عن الحسن بن الحسين ياستاده عن موسى بن القاسم عن ابن أبي عمير عن حماد عن الحنفی عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا اضطر المخرج إلى القباء و لم يجد ثوباً غيره فليلبسه مقلوباً و لا يدخل يديه في يدي القباء.^۴

و در این روایت از لباس محرم سوال می شود در فرضی اضطرار پیدا کرده باشد...

۱ - وسائل الشیعة، ج ۳، ص: ۴۸۵

۲ - وسائل الشیعة، ج ۲، ص: ۵۱۵

۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص: ۴۴۸

۴ - وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص: ۴۸۶

عنه مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُخْرِمِ يَلْبَسُ الْجُزْرَيْنِ قَالَ نَعَمْ وَالْخَفَيْنِ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِمَا.^٥

و

عنه وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي إِسْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْكُلُ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَضْطُرَّ إِلَيْهِ فَيَأْكُلَ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَصْلُحَ لِلْوَلَدِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ مَالِ وَالِدِهِ شَيْئاً إِلَّا يَأْذُنَ وَالِدِهِ.^٦

و

عنه مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ ضَرَبَ بِسَيْفِهِ جُزُوراً أَوْ شَاءَ فِي غَيْرِ مَذْبَحٍهَا وَ قَدْ سَمِعَى حِينَ ضَرَبَ فَقَالَ لَا يَصْلُحُ أَكْلُ ذَبِيحَةٍ لَا تَذْبُحُ مِنْ مَذْبَحِهَا إِذَا تَعَمَّدَ ذَلِكَ وَ لَمْ تَكُنْ خَالَهُ خَالَ اضْطِرَّ فَإِنَّمَا إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ وَ اسْتَضْعَبَ عَلَيْهِ مَا يُرِيدُ أَنْ يَذْبُحَ فَلَا يَأْشُ بِذَلِكَ.^٧

که در این روایت حضرت فرموده اند اگر شرائط طوری رقم خورد که ذبح بدون تسمیه باشد در فرضی که اضطرار باشد اشکالی ندارد.

روایات باب تقیه:

خلاصه روایت در این زمینه بسیار است که موارد مختلفی در فقه و در روایات آمده است که به خاطر اضطرار حرامی برداشته شده است و یا ترک واجبی مجوز داده شده است.

در مورد تقیه نیز روایات بسیاری وارد شده است که خود تقیه نیز از موارد اضطرار است که خود می تواند جزئی از استدلال فرار گیرد.

روایات باب آکراه:

حتی آکراه نیز می تواند از مصادیق اضطرار باشد گرچه در آکراه نوعی اضطرار خاصی است که باید مکرر وجود داشته باشد که شخص را تهدید به کاری کند که این نیز می تواند از موارد اضطرار قرار گیرد و موجبه جزئی می شود در استدلال استفاده شود. به عبارتی می توان گفت که بین آکراه و اضطرار عام و خاص مطلق باشد به این بیان که در مواردی که آکراه مجوز می شود آن مواردی است که اضطرار صدق می کند منتهی سبب تحقق اضطرار، آکراه است اما در طرف مقابل به این شکل است که ممکن است اضطرار محقق شود ولی آکراهی در کار نباشد و این نیز می تواند مصادیق زیادی داشته باشد.

نکته ای در باب اضطرار:

در باب اضطرار لازم است که ضرورتی محقق شود یعنی اضطرار به عمل در موقعی صدق می کند که اولاً این عمل طوری است که انسان طبعاً در حال اختیار به آن اقدام نمی کند و یا شرعاً بخاطر حرمت و مبعوضیت نباید به آن اقدام کند و یا با صرف نظر از حکم شرعی و عرفی، عقلاً ضرر دارد و به آن اقدام نمی کند مثلاً هیچ فرد عاقلی حاضر نمی شود خانه خود را به قیمت نازل و اندکی معامله کند ولی همین فرد اگر ناچار و مضطر به فروش خانه شود خانه را می فروشد تا ضرر آشدی را دفع کرده باشد.

اشکال:

گاهی اینطور است که اگر فرد به موجب اضطرار عمل کند با تضییع حق دیگری تنافی پیدا می کند مثلاً فردی برای حفظ نفس خودش اضطرار پیدا می کند که در مال دیگری که او رضایت ندارد تصرف کند آیا در این مورد می شود قاعده اضطرار را جاری کرد؟

به عبارتی آیا امتنان در قاعده اضطرار برای طرفین است یا اگر برای طرف مجری قاعده امتنان باشد کافی است؟

در این اشکال گفته شده است که در جایی که قرار باشد با اجرای این قاعده حتی از دیگری ضایع شود بناء فقهاء بر این نیست که این قاعده را جاری کنند. بله اگر قرار باشد جان فردی در خطر قرار گیرد و مجبور به استفاده از مال غیر شود جائز است در مال غیر تصرف کند ولی نه بخاطر قاعده اضطرار بلکه از باب تزام این جواز صادر می شود به این بیان که از طرفی مأمور به حفظ نفس خود است و از طرفی تصرف در مال غیر برای او حرام است و این دو تکلیف با هم تزام پیدا می کنند و در مقام باید مرجحات باب تزام جاری شود مثلاً باید اهم و مهم را تشخیص داده و مطابق با آن عمل کند.

تطبیق اشکال در مقام:

برای زنی خروج از خانه شوهر بدون اذن او ضروری شده است و به این خروج اضطرار پیدا کرده است مطابق با اشکال فوق اعمال قاعده اضطرار اشکال دارد چون موجب تضییع حق شوهر می شود با اجرای این قاعده مصلحت زن مراعات شده است اما مصلحت مرد مراعات نشده است.

جواب از اشکال:

وهمی برای تخصیص این قاعده وجود ندارد یعنی واهی وجود ندارد که چون منفعت دیگری ملاحظه نشده است از این قاعده دست بکشیم. چون قاعده اضطرار عام است "ما من شیء" در این قاعده تخصیص و تقییدی وجود ندارد که اجرای این قاعده به ضرر دیگری باشد یا نباشد.

^٥ - وسائل الشیعة، ج ١٢، ص: ٥٠١

^٦ - وسائل الشیعة، ج ١٧، ص: ٢٤٤

^٧ - وسائل الشیعة، ج ٢٣، ص: ٣٨٤

آن جهت را هم که مستشکل بیان کرد مبنی بر اینکه قاعده اضطرار جاری نمی شود و باید به مقتضای باب تزام جنبه اهم و مهم رعایت شود با هم ممکن است گفته شود اهم در مقام موجب صدق اضطرار می شود یعنی اگر دو تکلیف بر فردی متوجه شود که یکی از آنها اهم از دیگری باشد و عقل و شرع و عقلاء می گویند باید تکلیف اهم را مقدم بدارد خود همین مطلب مصداق اضطرار می شود یعنی اهمیت تکلیفی سبب می شود که تکلیف مهم ترک شود به عبارتی خود همین تزام سبب می شود که حدیث اضرار در مقام جاری شود.

کما اینکه از کلمات آیه الله سیستمی توضیح داده شد که ایشان می فرمایند در باب تزام می شود از روایات باب اضطرار استفاده کرد و اصلاً از این راه برای حل تزام استفاده کرد که در این باره توضیحات و مقدماتی دارند که در جای خود بیان می شود.

بله ممکن است این قاعده به بیانی تخصیص بخورد اما اینکه قرار باشد در اصل عموم آن تشکیک شود این تشکیک جایی ندارد و عمومیت این قاعده باقی است.

شاهد بر جریان قاعده اضطرار:

شاهد بر اینکه قاعده اضطرار در مثل مقام جاری می شود این است که در روایت معتبره محمد بن حسن صفار؛

معتبره محمد بن حسن صفار:

﴿ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي امْرَأَةٍ طَلَّقَهَا زَوْجَهَا وَ لَمْ يُجِرْ عَلَيْهَا النَّفَقَةَ لِلْعِدَّةِ وَ هِيَ مُحْتَاجَةٌ هَلْ يُجُوزُ لَهَا أَنْ تَخْرُجَ وَ تَبْتَغِيَ عَنْ مَرْئِيهَا لِلْعَمَلِ أَوْ الْحَاجَةِ فَوْقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا عَلِمَ اللَّهُ الصِّحَّةَ مِنْهَا. ^۸

با توجه به اینکه در طلاق رجعی نفقه زن به عهده مرد است کما اینکه زوجه هم حق خروج از خانه را ندارد به عبارتی مطلقه رجعی در حکم زوجه است "حقیقتاً او حکماً" حال اگر زوج نفقه ندهد و زن ناچار شود برای تحصیل نفقه از خانه خارج شود گفته شده است که جائز است. خلاصه این می تواند شاهد بر مطلب باشد ولو کلام و مقام در مورد مطلقه رجعی نیست ولی در هر صورت مطلقه رجعی در حکم زوجه است "حکماً او حقیقتاً" لذا آن اختصاصی که روایات باب اضطرار را به موردی منحصر کرده اند که حق دیگری ضایق نشود جایگاهی ندارد.

^۸ - وسائل الشیعة، ج ۲۲، ص: ۲۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

سقط جنین / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راههای تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حبوب و اقراص / ناحیه اولی: [عانت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت منضبط بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

✓ قاعده سوم: "حلیه مضطر الیه" Error! Bookmark not defined....	✓ همت دوم: ۲
✓ حکم وضع لولب برای طیب: ۱	✓ استدلال بر جواز: ۲
✓ همت اول: ۱	✓ وجه اول: ۲
✓ معاونت در حرام: ۱	
✓ تطبیق در مقام: ۱	

بازگشت به بحث "لولب" (IUD)

بحث در این بود که استخدام لولب در موضع زن که مانع از بارداری می شود آیا جائز است یا جائز نیست؟ مباحثی با جهات مختلف مطرح شد و آنچه گذشت در ارتباط با وظیفه خود زن بود. به عنوان تکمله، بحث دیگری نیز مطرح می شود:

حکم وضع لولب برای طیب:

در فرضی که وضع لولب برای زن جائز باشد وظیفه طیب یا طیبیه چگونه است؟ آیا طیب یا طیبیه می تواند تصدی این عمل را به عهده بگیرد؟ یا در فرضی که طیب وضع کرد ولی در ادامه برای بقاء لولب در موضع زن مجبور باشد همچنان به طیب مراجعه کند و طیب باید معاینه کند تا متوجه شود آیا لولب در موضع موجب مشکلاتی شده است یا نشده است؟

بحث در سه مقام مطرح می شود:

مقام اول: آیا اصولاً طیبیه می تواند این دستگاه را وضع کند؟ و این مقام از دو همت مورد بحث قرار می گیرد:

جهت اول:

فرض این است که این دستگاه موجب اسقاط نطفه ای می شود که اسقاط آن جائز نیست. یعنی ولو در زمانی که وضع می کند صحبت از اسقاط نیست اما چه بسا بقاء این دستگاه سبب اسقاط حرام می شود. آیا برای طیبیه وضع این لولب جائز است؟

گفته اند: طیب در مقام مسئولیتی ندارد چون در زمانی که دستگاه را قرار می دهد سقط حرام موضوع ندارد. لذا با توجه به اینکه الان سقط محرم موضوع ندارد و زن می تواند بعداً این دستگاه را بردارد بطور کلی مسئولیت از طیبیه مرتفع می شود. به عبارتی سقط محرم ولو مقدمه اش وضع این دستگاه بوده است ولی صرفاً متوقف بر وضع این دستگاه نیست بلکه باید زن این دستگاه را در موضع باقی بگذارد. احداث لولب کار طیبیه است ولی بقاء آن کار خود زن است.

معاونت در حرام:

از جنبه ای دیگر این بحث مرتبط به معاونت در حرام می شود که خود این عنوان مباحث طولانی دارد و اشباه و نظایری دارد که باید بیشتر در آنها دقت شود. مثلاً فردی آلات و وسائل مشترکه بین حلال و حرام را می فروشد یا هبه می کند و یا و این در فرضی است که الان صاحب مثلاً چاقو کار حرامی را انجان نداده است بله خریدار می تواند از آن برای کار حرام بعداً استفاده کند.

الف) فرض احتمال: فرض احتمال که قدر مسلم موجب حرمت نمی شود یعنی اگر در این مقدار باشد که فروشند احتمال می دهد که خریدار از این وسیله برای حرام استفاده می کند مانع از فروش نمی شود

ب) فرض یقین: بر فرض یقین بر اینکه فرد خریدار می خواند کار حرامی انجام دهد سوال این است که ایجاد این مقدمه آیا حرام است و اگر حرام است از چه بابی حرام است؟ در این مباحث مرحوم خوئی مطرح کرده اند که دلیل بر حرمت اعانت بر اثم حرام باشد و دلیل برای صرف اینکه فردی مقدمه حرام را ایجاد کرده است وجود ندارد بلکه در بعضی از روایات که در باب بیع عنب نقل شده است فرموده اند که اشکالی ندارد. بعضی از بزرگان بین محرمات فرق گذاشته اند به این بیان که بعضی از محرمات از قبیل ظلم و ... است و اعانت بر ظلم دلیل خاص دارد لذا اگر عملی مقدمه برای ظلم دیگری شود بخاطر دلیل خاص در مقام حرام می شود.

تطبیق در مقام:

حال اگر وضع لولب بواسطه طیبیه مقدمه برای اسقاط نطفه شود و اسقاط نطفه ظلم باشد ظاهراً جای بحث بیشتری دارد مگر اینکه نتیجه به شکلی رقم بخورد که معاونت بر ظلم بر این مطلب صدق نکند. گرچه در کتاب "وسائل المنع من الانجاب" بطور مسلم گفته اند:

❖ الظاهر عدم مسئوليتها عن ذلك بل المسئولة هي المرأة نفسها لان بإمكانها انتزاعه لاحقاً قبل از يودی دوره في اسقاط البويضة المخصبة^۱

جهت دوم:

وضع این دستگاه عادهً متوقف بر این است که طیب باید نظر و لمس داشته باشد و اگر زن اضطراری به استخدام این دستگاه نداشته باشد نه تنها اینکه برای آن زن حرام است بلکه مسلماً برای طیب نظر و لمس جائز نیست اما اگر زن مضطر به وضع لولب شده باشد با این فرض که اضطرار برای زن است و برای طیب اضطراری وجود ندارد حکم چگونه می شود؟ آیا اضطرار زن سبب می شود که برای طیب هم جائز شود؟

استدلال بر جواز:

وجه اول:

صحیحه علی بن حکم عن ابی حمزه ثمالی:

عنه مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ يُصِيبُهَا الْبَلَاءُ فِي حَسَنَتِهَا إِمَّا كَثُرَ وَإِمَّا جُرِحَ فِي مَكَانٍ لَا يَصْلُحُ النَّظَرُ إِلَيْهِ يَكُونُ الرَّجُلُ أَوْفَقَ بِعِلَاجِهِ مِنَ النِّسَاءِ أَوْ يَصْلُحُ لَهُ النَّظَرُ إِلَيْهَا قَالَ إِذَا اضْطُرَّتْ إِلَيْهِ فَلْيُعَالَجْهَا إِنْ شَاءَتْ.^۲

سند روایت:

افراد تا علی بن حکم همه موثق و امامی و جلیل هستند اما در مورد علی بن حکم مرحوم شیخ در فهرست به ایشان تعرض کرده است و فرموده است: "نقه جلیل القدر" و نجاشی در مورد ایشان سکوت کرده است لذا ظاهراً مبنای بر این است که ایشان را نقه می دانند. لذا از جهت آحاد رجال مشکلی به سند روایت وارد نمی شود.

منتهی در روایت ظاهراً نوعی شائبه ارسال وجود دارد به این بیان که آیا علی بن حکم [از طبقه ششم] به لحاظ طبقه می تواند از ابی حمزه [طبقه چهارم] نقل روایت کند یا نمی تواند؟ علی بن حکم از شاگردان ابن ابی عمیر است که حتی ابن ابی عمیر بدون واسطه از ابی حمزه نقل روایت نکرده است تا چه برسد به شاگرد او که بخواهد از ایشان روایت را مباشرة نقل کند و اینکه نوعاً علی بن حکم در جاهای دیگر وقتی روایتی را از ابی حمزه نقل می کند با واسطه روایت را نقل می کند لذا در نقل روایت به صورت مباشرة از ایشان اشکال شده است.

البته اینطور نیست که محال باشد بلکه امکان این نقل وجود دارد چون سنه وفات این دو نفر را که بیان کرده اند مقداری با هم وجه اشتراک دارد وفات ابی حمزه ثمالی را ۱۵۰ گفته اند که بعد از شهادت امام صادق علیه السلام دو سال زندگی کرده است یعنی تقریباً به مدت دو سال امام کاظم علیه السلام را درک کرده است اما ابن ابی عمیر در سال ۲۱۷ وفات کرده است.^۳

از طرفی برای اینکه ارسال در روایتی ثابت شود باید شواهد و قرائن اقامه شود و صرف احتمال ارسال برای اثبات کافی نیست.

متن روایت:

زن مسلمانی مبتلا به جراحت یا شکستگی در جایی می شود که نگاه مرد بر آن موضع صلاح نیست ولی مرد بهتر می تواند او را معالجه کند آیا در این مورد می تواند مرد متصدی این عمل را به عهده بگیرد و به زن نگاه کند؟ حضرت فرموده اند اگر زن به این علاج مضطر شود اشکالی ندارد. خلاصه در این روایت اضطرار زن را ملاک قرار داده اند. منتهی مورد روایت کسر و جرح و این موارد است آیا می شود از مورد روایت تعدی کرد؟ بنابراین از دو جهت به این روایت اشکال وارد است اول از جهت سند و دوم از جهت متن که تعدی از مورد باید بشود.

۱ - ص ۸۰

۲ - وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص: ۲۳۳

۳ - زیادة:

علی بن حکم را از طبقه امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام گفته اند. امام رضا علیه السلام متولد سال ۱۴۸ و در سال ۲۰۳ به شهادت رسیده اند اما کاظم علیه السلام در سال ۱۸۳ به شهادت رسیده اند و در نتیجه امام رضا علیه السلام در سال ۱۸۳ به امامت رسیده اند و شاید تاریخ نقل روایات از امام رضا علیه السلام از همین سال ۱۸۳ باشد از سال وفات ابی حمزه [۱۵۰] تا سال نقل روایت علی بن حکم [۱۸۳] سی و سه سال می گذرد یعنی اگر علی بن حکم در سال وفات ابی حمزه متولد شده باشد وقتی که از امام رضا علیه السلام نقل روایت می کرده طبعاً سی و سه ساله بوده است. حال سوال این است که چطور ممکن است از ابی حمزه نقل روایت کرده باشد. فرض کنید علی بن حکم در پانزده سالگی از ابی حمزه نقل روایت کرده باشد پس او متولد سال ۱۳۵ می باشد حال اگر او متولد سال ۱۳۵ باشد چرا از راویان امام کاظم علیه السلام نیست چون سال شهادت امام کاظم علیه السلام ۱۸۳ است و سن علی بن حکم تا این سال تقریباً ۵۰ سال بوده است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین و اللعن على اعدائهم اجمعين
و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

سقط جنین / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راههای تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حیوب و اقراض / ناحیه اولی: [مانعت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت مفضل بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

✓ حکم وضع لولب برای طیب: ۱.....	✓ مرحوم حکم: ۲.....
✓ جهت دوم: ۱.....	✓ اشکال مرحوم خویی: ۲.....
✓ استدلال بر جواز: ۱.....	✓ تطبیق در مقام: ۳.....
✓ وجه اول: ۲.....	✓ سید محمد رضا سیستانی: ۳.....
✓ نتیجه گیری: ۲.....	✓ در مقام: ۳.....
✓ وجه دوم: ۲.....	

بحث در این است که برفرض برای زن وضع لولب بخاطر اضطرار ولو باعث انقضاء نطفه شود جائز باشد مع ذلک مقدمات حرام دیگری وجود دارد مانند کشف عورت در منظر اجنبی و که باید بحث شود. از یک طرف حکم کشف عورت در نزد اجنبی باید بحث شود و از طرف دیگر باید حکم نگاه طیب به عورت باید بحث شود. بر فرض که برای زن بخاطر اضطرار جائز باشد که کشف عورت در نزد اجنبی کند آیا برای طیب هم این مطلب اقتضاء می کند که به عورت او نظر کند و یا لمس کند؟

حکم وضع لولب برای طیب:

مقام اول: آیا اصولاً طیبیه می تواند این دستگاه را وضع کند؟ و این مقام از دو جهت مورد بحث قرار می گیرد:

جهت دوم:

وضع این دستگاه عادةً متوقف بر این است که طیب باید نظر و لمس داشته باشد. اگر زن مضطر به وضع لولب شده باشد با این فرض که اضطرار برای زن است و برای طیب اضطراری وجود ندارد حکم چگونه می شود؟ آیا اضطرار زن سبب می شود که برای طیب هم جائز شود؟

استدلال بر جواز:

برای این مطلب می شود به عروه نیز مراجعه کرد در جلد دوم عروه و در کتاب نکاح مساله ۳۵ [مرحوم سید ولو بحث نکاح را تمام نکرده اند اما مقداری در آن بحث کرده اند]

❖ ۳۵ مسأله

یستثنی من عدم جواز النظر من الأجنبي و الأجنبية مواضع

منها مقام المعالجة و ما يتوقف عليه من معرفة نبض العروق و الكسر و الجرح و الفصد و الحجامه و نحو ذلك إذا لم يمكن بالمائل بل يجوز المس و اللمس حينئذ.

و منها مقام الضرورة كما إذا توقف الاستنقاذ من الغرق أو الحرق أو نحوهما عليه أو على المس.

و منها معارضة كل ما هو أهم في نظر الشارع مراعاته من مراعاة حرمة النظر أو اللمس.

و منها مقام الشهادة تحملاً أو أداء مع دعاء الضرورة و ليس منها ما عن العلامة من جواز النظر إلى الزانين لتحمل الشهادة

فالأقوى عدم الجواز و كذا ليس منها النظر إلى الفرج للشهادة على الولادة أو الثدي للشهادة على الرضاع و إن لم يمكن إثباتها بالنساء و إن استجوده الشهيد الثاني.

و منها القواعد من النساء اللاتي لا يرجون نكاحاً بالنسبة إلى ما هو المعتاد له من كشف بعض الشعر و الذراع و نحو ذلك لا مثل الثدي و البطن و نحوها مما يعتاد سترهن له.

و منها غير المميز من الصبي و الصبية فإنه يجوز النظر إليهما بل اللمس و لا يجب التستر منها بل الظاهر جواز النظر إليهما قبل البلوغ إذا لم يبلغا مبلغاً يترتب على النظر منها أو إليهما ثوران الشهوة.^۱

حاصله:

قبل از این مساله ایشان بحث کرده اند که نظر به عورت جنس مخالف جائز نیست و در این مساله از این مواردی را استثناء می کنند؛

^۱ - العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج ۲، ص: ۸۰۳

از جمله این موارد مقام معالجه است یعنی برای اینکه زن خود را معالجه کند می تواند عورت را کشف کند و از طرف دیگر طبیب هم برای معالجه زن می تواند به عورت او نظر و لمس داشته باشد حتی ایشان فرموده اند در جایی که امکان مراجعه زن به طبیب نباشد می تواند به طبیب نیز مراجعه کند مرحوم حکیم در این فقره از کلام ایشان فرموده اند:

❖ لا إشكال في ذلك ولا خلاف، وفي المسالك: الإجماع على جواز النظر مع الحاجة اليه. ويشهد له صحيح الثمالي المتقدم في أدلة جواز النظر الى الوجه والكفين.^۲

حاصله:

ایشان گفته اند اشکالی در این حکم نیست و از مسالک ادعای اجماعی را مطرح و برای آن از روایات شاهی را ارائه کردند. حال بحث ما نیز به اینجا رسید که ادله این حکم را بررسی کنیم که در جلسه قبل یک روایت مطرح شد. در این روایت گرچه به صحیح تعبیر شده است ولی شبهه ارسالی در آن وجود دارد که باید بیشتر تحقیق شود که چه مقدار می شود به این شبهه اعتماد کرد.

وجه اول:

صحیح علی بن حکم عن ابی حمزه ثمالی:

عنه مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ يُصِيبُهَا الْبَلَاءُ فِي جَسَدِهَا إِمَّا كَسْرٌ وَإِمَّا جُرْحٌ فِي مَكَانٍ لَا يَصْلُحُ النَّظَرُ إِلَيْهِ يَكُونُ الرَّجُلُ أَرْفَقَ بِعَلاَجِهِ مِنَ النِّسَاءِ أَوْ يَصْلُحُ لَهُ النَّظَرُ إِلَيْهَا قَالَ إِذَا اضْطُرَّتْ إِلَيْهِ فَلْيَعَالَجْهَا إِنْ شَاءَتْ.^۳

البته همانطور که گفته شد در تمامیت دلالت این روایت در مقام نیز اشکالی مطرح شد به این عنوان که این روایت در مورد کسر و جرح است آیا می شود از این موارد در روایت تعدی کرد و برای مطلق ضرورت استدلال کرد؟! [در معنای ضرورت قبلاً بحث شد که معنای آن اعم از ضرر است یعنی ممکن است اگر زن مثلاً وضع لولب نکند به او ضرری نرسد اما مشقت و سختی فوق العاده ای ایجاد می شود] مگر اینکه گفته شود عادةً چنین است که مورد در سوال، جواب را محدود نمی کند و اینکه در روایت جرح و کسر را عنوان کرده اند مانع از این نمی شود که از جواب حضرت مطلق ضرورت را برداشت کرد مخصوصاً اینکه ولو در سوال این مثالها و موارد عنوان شده است اما در جواب حضرت قیدی گفته نشده است و حضرت فقط روی اضطرار تکیه کرده و فرموده اند: "إِذَا اضْطُرَّتْ إِلَيْهِ فَلْيَعَالَجْهَا إِنْ شَاءَتْ"

نتیجه گیری:

اگر بشود اطمینان کرد به اینکه موارد در روایت خصوصیتی نداشته اند و از آنها الغاء خصوصیت کرد روایت برای مقام خوب است.

وجه دوم:

وجه دوم این است که به قاعده نفی ضرر تمسک شود. [لا ضرر و لا ضرار]

مرحوم حکیم:

ایشان در ذیل همان مساله ۳۵ عروه اینطور می فرمایند:

❖ لعموم ما دل على الجواز للضرورة، مثل قاعدة: «لا ضرر و لا ضرار».^۴

اشکال مرحوم خوئی:

ایشان در شرح عروه کتاب نکاح [جلد ۳۲ موسوعه] به قاعده لا ضرر اشکال کرده اند:^۵

حاصل کلام مرحوم خوئی چنین می شود:

۲ - مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۴، ص: ۳۴

۳ - وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص: ۲۳۳

۴ - مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۴، ص: ۳۵

۵ - موسوعة الإمام الخوئی، ج ۳۲، ص: ۶۲

و لا يخفى أنه لا مجال للتمسك لإثبات الحكم بقاعدة نفی الضرر، أو قوله (عليه السلام): «ليس شيء مما حرم الله إلّا وقد أحله لمن اضطر إليه». فإن من الواضح أن مثل هذين الدليلين لا يشملان الطبيب نفسه، فإنّما إذا عرفان الحكم عن يتوجه الضرر عليه نتيجة ذلك الحكم، فلا يدلان إلا على جواز كشف المرأة المريضة نفسها أمام الطبيب، أما جواز نظر الطبيب إليها فلا دلالة لها عليه لعدم اضطراره إلى ذلك.

نعم، لو تصوّرنا توجه الضرر إلى الطبيب في صورة عدم معالجتها، أمكن التمسك بها لإثبات الجواز بالنسبة إليه أيضاً.

و ما ذكرناه هنا لا يتناقض مع ما تقدم ممّا في الملازمة بين جواز الإبداء و جواز النظر إليها، فإنّما إذا تمّ فيها إذا كان جواز الإبداء ثابتاً بالحكم الأولي، فلا يشمل ما لو كان الجواز ثابتاً بالعنوان الثانوي، إذ إنّ هذه العناوين إنّما ترفع الحكم فحين يتحقق فيه ذلك العنوان أما غيره فلا.

و لذا لا يعقل الحكم بجواز النظر إلى المرأة لو أكرهت على رفع سترها و إبداء زينتها، و أوضح من ذلك ما لو أكرهت المرأة على الزنا و نحوه، أ فهل يحتمل الحكم بالجواز للرجل أيضاً نظراً إلى أنّها مكروهة؟!

منفی به حدیث لا ضرر آن حکمی است که اگر قرار باشد اثبات شود موجب ضرر برای فردی می شود که حکم به او متوجه شده است. یعنی اگر مفاد حکمی موجب ضرر به مکلفی شود این قاعده لاضرر چنین حکمی را بر می دارد.

تطبیق در مقام:

در مقام معالجه اگر گفته شود برای زن حرام است خود را به طبیب نشان دهد این حکم برای زن ضرر باشد در اینجا لاضرر این حکم را منتفی می داند اما اگر این حکم برای مکلف جعل شود و قرار باشد با استفاده از قاعده لا ضرر دو حکم برداشته شود محل اشکال است و آن دو حکم یکی حکم ضرر برای زن است و حکم دیگر حکم نظر کردن طبیب باشد و اگر برای زن، حکم حرمت باشد ضرر می شود اما مسلماً اگر حکم حرمت نظر برای طبیب باشد برای او ضرری نمی شود بلکه اگر نگاه نکردن طبیب برای او ضرری شود با این قاعده منتفی می شود اما در مقام که چنین نیست لذا تمسک به لا ضرر اشکال شده است.

سید محمد رضا سیستانی:^۶

ایشان به همین اشکال مرحوم خوئی تمسک کرده اند و وفاقاً با ایشان به جریان قاعده در مقام اشکال کرده اند. ایشان ادامه می دهند به اینکه مفاده قاعده لاضرر این است که شارع از مکلفین چنین نخواست است که ضرر را تحمل کنند اما در مقام برای طبیب که ضرری متوجه نیست تا بشود به قاعده تمسک کرد. ممکن است گفته شود: اگر این حکم حرمت برای طبیب جعل شود طبعاً امتناع می کند و این امتناع او برای مریض ضرر می شود. ولی بعید است که روایات این مورد را هم شامل شود و داخل در معنای ضرر بدانند.

لذا سید محمد رضا سیستانی در ادامه چنین عنوان کرده اند که فقها در جایی که اگر مکلف محرم را انجام ندهد دیگری ضرر می بیند جواز ارتکاب حرام را صادر نکرده اند. یعنی فقهاء تجویز نکرده اند که برای دفع ضرر از دیگران می شود حرام را مرتکب شد.

البته گاهی مورد تزامم واقع می شود که بحث اهم و مهم پیش می آید که این جهت دیگری است مثلاً مومنی مشرف به غرق است و اگر این فرد تصرف در دار غضبی نکند حکم حفظ نفس محترم را مخالفت کرده است که در اینجا بحث داخل در باب تزامم می شود و از باب اهمیت حفظ نفس مومن مقدم می شود و از باب تصرف در دار مغضوبه جواز داده می شود اما در غیر موارد تزامم حکم به ارتکاب حرام نمی شود. حتی در روایات هم به چنین مواردی اشاره شده است که مثلاً فرموده اند اگر مال مومنی در خطر واقع شد بر مومن دیگر جائز است با مثلاً دروغ مال او را نجات دهد و این گفتن دروغ جائز گفته شده است. اما در غیر این موارد جوازی وجود ندارد.

در مقام:

آیا در مقام چنین است که بر طبیب لازم باشد مریض را از ضرورت خلاص کند؟ و آیا این تکلیف بر گردن طبیب اهم است تا ارتکاب حرمت نظر و لمس بر او جائز شود؟! لذا تصویر مورد تزامم در مقام وجود ندارد.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین و اللعن على اعدائهم اجمعین
و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

سقط جنین / مطلوبیت تکثیر نسل / جواز و مشروعیت تحدید نسل / راه های تحدید نسل / راه اول: عزل / استثنائات از حرمت عزل / ديه عزل / راه دوم: حیوب و اقراص / ناحیه اولی: [عانت قرص ها و داروها از حمل] / ناحیه ثانی: [استفاده از قرص ضد بارداری ضرر به نفس داشته باشد] / شخصیت مفصل بن عمر / ناحیه ثالث: [استفاده از قرص مانع حق استمتاع مرد می شود] / راه سوم: لولب (IUD) / حرمت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر / شرط نتیجه / استثنائات حرمت خروج

- | | | | |
|---|-----------------------------------|---|---------------------|
| ✓ | حکم وضع لولب برای طیبیه: ۱ | ✓ | متن موسوعه: ۲ |
| ✓ | استدلال به جواز: ۱ | ✓ | استاد: ۲ |
| ✓ | وجه اول: صحیحه علی بن حکم ۱ | ✓ | در نتیجه: ۲ |
| ✓ | وجه دوم: قاعده نفی ضرر ۱ | | |
| ✓ | حاصل اشکال مرحوم خوینی: ۱ | | |

حکم وضع لولب برای طیبیه:

بحث در سه مقام مطرح می شود:

مقام اول: [آیا اصولاً طیبیه می تواند این دستگاه را وضع کند؟]

این مقام در دو جهت بحث می شود:

جهت اول: در فرضی که وضع دستگاه نطفه منحصبه که اسقاط آن جائز نیست را اسقاط کند

گفتند که طیب یا طیبیه در این زمینه مسئولیتی ندارد چون در زمانی که دستگاه را نصب می کند نطفه ای وجود ندارد و ادامه بحث که در جلسات قبل مفصل گذشت.

جهت دوم: حرمت لمس و نظر اجنبی یا اجنبیه

بحث در این بود که اگر زن مضطر به وضع دستگاه IUD باشد برای او وضع دستگاه از باب اضطرار جائز می شود حال بحث در این است که آیا برای طیب چه حکمی دارد؟ آیا می تواند نظر داشته باشد و یا آیا می تواند لمس داشته باشد و این در حالی است که اضطرار برای زن بوده است نه اینکه اضطراری برای طیب وجود داشته باشد.

برای جواز این مطلب برای طیب به وجوهی استدلال شده است

استدلال به جواز:

وجه اول: صحیحه علی بن حکم

این روایت مقداری از جهت سندی قابل تأمل بود که با روشهایی می شود این تأملات را دفع کرد.

و به لحاظ دلای نیز مورد اشکال واقع شد مگر اینکه گفته شود موارد خصوصیتی ندارد و اطمینان به عدم خصوصیت پیدا شود چون روایت در مورد کسر و جرح و ... است. و گفته شود میزان همان اضطرار است که در ذیل روایت هم به آن تصریح شده است.

وجه دوم: قاعده نفی ضرر

مرحوم حکیم در مستمسک در بعضی از اشباه مقام به این قاعده استدلال کرده اند که در اصل این مطلب را در عروه متعرض شده است:

❖ ۳۵ مسألة

يستثنى من عدم جواز النظر من الأجنبي و الأجنبية مواضع منها مقام المعالجة و ما يتوقف عليه من معرفة نبض العروق و الكسر و الجرح و الفصد و الحجامة و نحو ذلك....^۱

در مستمسک در مقام معالجه مریض به ادله ای استدلال کرده اند من جمله قاعده "لا ضرر و لا ضرار" که عرض شد مرحوم خوینی در این استدلال اشکال کردند که حاصل آن اشکال چنین است:

حاصل اشکال مرحوم خوینی:

منفی به حدیث لا ضرر آن حکمی است که موجب ضرر به کسی می شود که ضرر به او متوجه است یعنی اگر فردی مثلاً خود زن اگر بنا باشد مراجعه به طیب در این مسأله برای او حرام باشد چون مفروض این است که برای او ضرر می شود این قاعده چنین ضرری را از این زن مرتفع می کند اما اگر تکلیف

^۱ - العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج ۲، ص: ۸۰۳

متوجه فردی است که ضرری به او متوجه نشده است منتهی اگر این تکلیف برای او باشد دیگری ضرر می بیند مرحوم خویی می فرماید قاعده لا ضرر این مورد را شامل نمی شود.

در بحث ما در صورتی که زن به طبیب مراجعه نکند ضرر متوجه اوست لذا قاعده در مورد او جاری می شود و مراجعه او به طبیب جائز می شود اما حرمت نظر طبیب و حرمت لمس طبیب ضرر بر طبیب نیست یعنی این حرمت هیچ ضرری را به طبیب متوجه نمی کند بلکه اگر این حرمت برای طبیب باشد از باب اینکه زن به حاجت خود نمی رسد برای زن ضرر است.

متن موسوعه:

❖ و لا یخفی أنه لا مجال للمسک لإثبات الحكم بقاعدة في الضرر، أو قوله (عليه السلام): «ليس شيء مما حرم الله إلا وقد أحله لمن اضطر إليه». فإن من الواضح أن مثل هذين الدليلين^٢ لا يشملان الطبيب نفسه، فإنها إنما يرفعان الحكم عن يتوجه الضرر عليه نتيجة ذلك الحكم، فلا يدلان إلا على جواز كشف المرأة المريضة نفسها أمام الطبيب، أما جواز نظر الطبيب إليها فلا دلالة لها عليه لعدم اضطرابه إلى ذلك. نعم، لو تصورنا توجه الضرر إلى الطبيب في صورة عدم معالجتها، أمكن التمسك بها لإثبات الجواز بالنسبة إليه أيضاً. و ما ذكرناه هنا لا يتناقض مع ما تقدم متنا في الملازمة بين جواز الإبداء و جواز النظر إليها، فإنها إنما تتم فيما إذا كان جواز الإبداء ثابتاً بالحكم الأولي، فلا يشمل ما لو كان الجواز ثابتاً بالعنوان الثانوي، إذ إن هذه العناوين إنما ترفع الحكم فيمن يتحقق فيه ذلك العنوان أما غيره فلا. و لذا لا يعقل الحكم بجواز النظر إلى المرأة لو أكرهت على رفع سترها و إبداء زينتها، و أوضح من ذلك ما لو أكرهت المرأة على الزنا و نحوه، أ فهل يحتمل الحكم بالجواز للرجل أيضاً نظراً إلى أنها مكروهة؟!^٣

حاصله:

این دو قاعده رفع حکم می کند از آن کسی که نتیجه حکمی ضرر بر آنها حاصل آورد مثلاً اگر در فرض ما بر زن حرام باشد که دستگاه وضع کند این قاعده این حکم را مرتفع می کند.

در نتیجه در مقام آنچه جائز می شود این است که زن می تواند عورت خورد را در نزد طبیب کشف کند اما اینکه بر طبیب هم جواز، حکم شود از این قاعده استفاده نمی شود چون اگر برای طبیب نظر کردن حرام باشد این حرمت برای او ضرری نیست. همانطور که قبلاً هم بیان شد در رساله سید محمد رضا سیستانی هم بر همین اشکال تکیه شده است.

استاد:

بر فرضی که تقریب آية الله سیستانی در معنای "لاضرر و لا ضرر" صحیح باشد به این بیان که "لاضرر" اینطور معنا شود که شارع حکم ضرری جعل نکرده است یعنی شارع حکمی نکرده است که مکلفین در ضرر واقع شوند.

اگر این معنا را تقریب کنیم اعم از این می شود که خود شخص ضرر ببیند یا دیگری از عمل او ضرر ببیند. اگر بنا باشد شارع نوعی حکم کند که اگر مکلفی به این حکم عمل کند مکلف دیگری متضرر می شود این نوع حکمی منتفی است چون قرار شد که لاضرر به این معنا باشد که شارع تحمل ضرر را بر مکلفین لازم نکرده است بالاخره اطلاق لاضرر شامل این مورد هم می شود. فرقی نیست که ضرر ناشی از حکم مجعول بر مکلف باشد یا حکم مجعول بر دیگری باشد در هر صورت ضرر، برای مکلفی حاصل می شود.

مثلاً مکلفی با آب وضو بگیرد و این وضو گرفتن برای او ضرری ندارد اما اگر او آب را برای وضو استفاده کند دیگری متضرر می شود مثلاً دیگری برای معالجه یا ... به آب احتیاج دارد.

از طرفی چنین انصرافی در مقام دیده نمی شود که "لاضرر" از این اطلاق انصراف داشته باشد.

سید محمد رضا در رساله خود گفته اند:

فقهاء برای دفع ضرر از دیگری، با تمسک به قاعده لاضرر، ارتکاب محرم را ترخیص نمی دهند مگر اینکه باب تزام موضوع پیدا کند که در این صورت اصلاً نیازی به قاعده لاضرر نیست. البته آية الله سیستانی در باب تزام تقریبی دارند که می شود در آن از قاعده "لاضرر" استفاده کرد که در جای خود مطرح می شود. خلاصه در مقام باید مثالی را مطرح کرد که باب تزام در مورد آن جاری نشود. مثلاً تکلیفی متوجه مکلف شود که اگر به آن عمل کند به دیگری ضرر می رسد در حالی که دفع ضرر از دیگری بر این مکلف واجب نیست این مثالی می شود که باب تزام در آن جاری نیست و می شود محل بحث ما باشد.

در نتیجه:

قاعده لاضرر در مورد، جاری می شود بخاطر اینکه ضرر به دیگری در ذیل اطلاق معنای "لاضرر" قرار می گیرد.

^٢ - منظور قاعده لا ضرر و قاعده اضطراب است که بعداً به آن پرداخته می شود.

^٣ - موسوعة الإمام الخوئي، ج ٣٢، ص: ٦٢

اشکالی که در مقام ممکن است مطرح شود این است که فقهاء در این موارد به قاعده لاضرر تمسک نمی کنند مگر جاهایی که نص خاص وجود داشته باشد مانند "یمین کاذبة للدفع الظلم عن الاخ المومن" مثلاً اگر قسم به دروغ را مرتکب نشود باعث می شود که مومنی مورد ظلم ظالمی قرار گیرد. اما در غیر این موارد که نص خاصی وجود ندارد بناء فقهاء بر این است که ترخیص در حرام نمی دهند.^۴

۴ - زیادة:

اگر قرار باشد این اطلاق در لاضرر دلیل بر ترخیص در ارتکاب همه محرمات در مقام ضرر به دیگری شود خیلی بعید به نظر می رسد!! حتی اگر محرماتی مانند دماء و اعراض و فروج را استثناء کنیم باز هم محرمات زیادی می ماند که نمی شود ترخیص در ارتکاب آنها داد فقط به موجب اینکه دیگری ضرر می بیند!! مخصوصاً اینکه این ضرر اعم از ضرر در جان و مال و هر امر دینی و دنیوی گفته شود. آیا می شود مکلفی هر کار حرامی را مرتکب شود تا مومنین ضرر نبینند؟؟